

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228226

UNIVERSAL
LIBRARY

بیرن سینان دینلاق مدینان

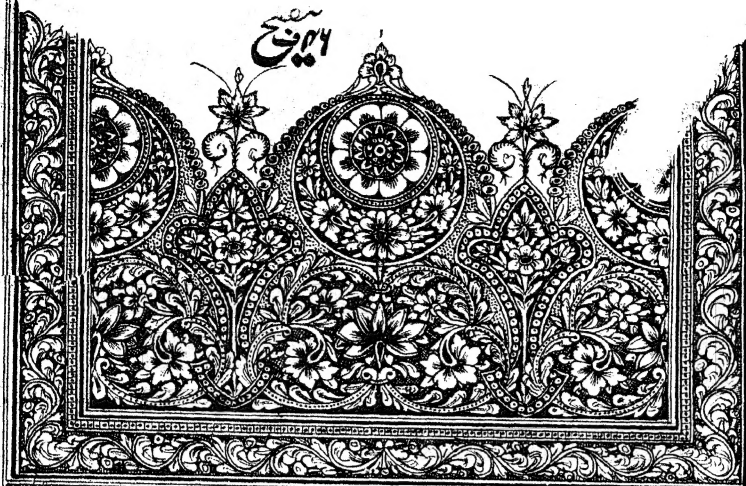
درین اوان کت قمران قنورون ایمان کجیخه نوجوهر ایمان شسته نیناکی اخلاق سیدالاسلام ابوالحسن
مکرم محمدنیران قنیده می عادات سرور عالمیان قنیده علی آله افضل الصلوة و التسمیت یعنی

مقدیم حاج النبوة

سراج الفتوة

در این کتاب قنیده محمدنیران قنیده نیناکی اخلاق سیدالاسلام ابوالحسن
مکرم محمدنیران قنیده می عادات سرور عالمیان قنیده علی آله افضل الصلوة و التسمیت یعنی

در طبع میامی و
محمدنیران قنیده



بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

تا از اینج حادثه ممکن نگاشته حکم	محمدی که جوهرش زنده سکه قبول	روزی که امتحانتم به جلد و بجز	بل محمدی که سر و زبان در این موعظ بود
----------------------------------	------------------------------	-------------------------------	---------------------------------------

در احصایب متنوعه کامل صناعت و فواید این رشته تامل بر اعجاز اثر قلمی بذریعہ و علای اوصاف لئال و سبب بجزوه و سبب لغت بیان

ان بازمانده و تنهایی که ستم‌خیزان مساجد را با هم می‌آورد و در میان آن‌ها جمع می‌کند عبارت و معارف بسیار است که در این رساله

بازمانده و تنهایی که ستم‌خیزان مساجد را با هم می‌آورد و در میان آن‌ها جمع می‌کند عبارت و معارف بسیار است که در این رساله

نمازی که در آن بر سر در بابا می خیزد و صبح را گرسنه و ده شمع

کتابت شد در روز ۱۲ محرم ۱۰۸۰

ت در سیمو صمدیت خود از احاطت لغو و متعالیست و در علم سرمدیت خود از ادراک عقول مختلفه منزّه است

اعراض وجواهره است و قدرت و كمال از مناسبت اوام و خواطره تعالى الله عن حقيقه الرجال

سستی ماحل شہنشاہی کے خیال اقدس بنام عن ذی الجلال واجبا لہود رع لبریا لیس وراثتہ نہ حدوث و در محمد باسلو

جاننا همه والد زبانهما همه لال

اور اگر حقیقت نقل کردن

جو و کرم بلا علاج اصرار قدسی و اوراق اشراق النبی بعلم رشد و رشاد و رحم التاج و عنای او بربانیت شد و مهندسان فصلت بوجود و بهود

بلانہ وجود برطان این نہ رواق احض و سباطین بہت رابطا جو سر سید فو اوعہ عربہ و سید سید محمد ہجہ اساس بی مدرس سید سید

[illegible]

یہ سائنس دان کا یہ بیان تھا

و ذکر ما در بیان غیر لطیف در عنوان این کتاب ثانی مستند بآیات قرآنی بعضی مبروح و بعضی موزون و ذخائر بسیار و قانع از درودت
چهل سال از نس شریف آن مرکز در افضال و در کنور روزی هفتاد و یک نفر از محو و گشت و درکن ثالث شغل مست منزل و حی و کیفیت ملائمه
امروزی و واقعاتی که از روز بهشت تا شب هجرت موقعی پیوسته و درین ذکر مراح بر سبیل انبساط اندراج یافته و بواسطه اهتمامی که در این
کتاب در باب باقیه و استبصار مراح بود نیز کتاب بان که چاک سوادید بدان میباشند او هم شکی نیست بنام غیرین لکام کلک سبک فزاینده
عنان بحرکت پیچیده سبک انکشیده چنانکه یکی از وجوه تسمیلین کتاب مراح النبوه و استقصای قصه مراح و استیفای این باقیه با تمام بود
و درکن باطل و احاطات شائع از ایام هجرت تا وقت رحلت تمت و درو یافته بر وید بجا بیانی از افعال و عاری از اطلال نموده و حاصلات
هجرت مشهوره که در کتاب بعمل علمای مذکور است انفعالیه و فیکریه و فیه خارجی استیفا نموده و درج این خزانه عالی برج در بار گوهر نیاختن کمال
و مهر اجلات ختم کرده اندیده و چون رسم را بابتانین برین طریقه شائع و عرف اصحاب تصنیف برین تیره واقع گشته که هرگاه از خود بعضی شرحه
و پذیرایی چون ذکر کنون از صدف با شرف بطون بساحل مراحل ظهور بر وید آید و کتاب شکی نیست نقاب بر شال عروس محروس بشناطی
خامه و دلاور نقاب تجارب سواد و تحت بیاض قراطس جلوه گاه ناز و استیناس جمال نماید آن عروس با نافر و شامی بکند و بدر قمره و وسیله
کست و جای گرداننده و ملین بسکین باچون تشبیه بذیل که می آید و متبع خیل چشم و غم حضرت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و در وقت
مقام صدور و ذیو علیای خطاب بود لاجرم خاطر فطرش از مخرجات عالم ظاهر اعراض نموده و نظرش از اعزاز و اکرام و احسان انعام خاص
و عام عمارت فرموده و از جلالت الیافات مجیده و نصیحتا شنیده و غیره را در نسخه قوم کلک بیان منظم و مسلک بیان گشته بغایت نجس و بیکی و زیاده
و دیگری در سیرگی یاد و سرچ و باج اندر و سواد و لیله اندراج چون و نور و بصیرت و صلیح ارواح اندر شکوه نور و نلال چون و دیده در
یکی ازین سبب بر و شده و الوعظین در شرح احادیث سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و دیگری مراح النبوه در بیان سیر و اخلاق حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم از اندیشه و کرامت و یک عبارت ازین کتابی خطاست آن نسخه نخستین بنام عالی مقام حضرت ابوالفضل
جل ذکره مرقوم گشته و این نسخه شریف خدمت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم تحفه گشت از طرف عظیم حضرت احدی جل ذکره
که خزینه کشای عطایای فتح و فتوح است سؤل از خلق عظیم جناب محمدری هم بر که رنگ زدای مرایای قلب در دست مامل آنکه انصافا
مراجات معین پیچیده را کمال کم قبول فرمایند و بر حمت سابقه و شفاعت لاحقر ابواب سعادت و جبین این صاحبان در حین تعلیق
شهادت بکشایند و جرایم صفای و کبار و را و آن روز بر سوزیدیم تپالی السره عفو فرموده بدرجات جهات بموافقت و الذین اوتوا العلم
در درجات برضا و لقا شرف گردانند و تلسن از ارباب طبایع علیه اصحاب اذهان مستقیمه آنکه هرگاه که قانع مانی از وجود عاقل سرخوانی این
نفائس معانی که تحمید و ستایش را در اعجابات اندیشه و مستند بر ابرق استدارات و شفق بکشایند و درین غرایبی انوار اجرام قیمتی خامی الطوار رسید لایزال
صلوات الله و سلام علیه که فرزند و جرس بصیرت و آینه و دماغ سرشت نظری اندازید و شوق آن تقدسات روان را لوحه ایتار و در شای
و در این عاقل آنکه کشف احوال و تسلی اسرارست در باند و چون اشتها بحسب طاعت تالیف و ارتقا مراح حسن تصریف باری با طافا است
الطفه و زیور کلمات مستطاب شریفه شاهه نماید آنکه جوهر او چه صحیح و زو اهر شایع فاعله شایع قدیمی که ساسی این خبر و بادی این است
کرم فرمایند تا این خاکسار را پناهی و سوزنات حسرت و ندامت را بروی بخواب قدس آبی جل و ملا و آستین نبوت پناهی شایع برده جا
آید و حشیش شکو و خوش مغفود و در آن زوایا بحیثیات ملک حدس و راه غنچه راز رحیم شکو و مقدّمه الکتاب بدان و تفکرات تعالی
لما یحب برضی که مستصدان صدور و مزار و دیگر و تجران فنون بصائر و بصیر که سبب ان مضمار شرح و بیان میساحان بحار کشف معانی و در
و بادا و انوار عفتاقل و استعداد برسد افاده و ارشاد و استناد فرموده اندر بیست و یکمیر جای بزرگان توان زدگران و نگار اسباب

و ذکر ما در بیان غیر لطیف در عنوان این کتاب ثانی مستند بآیات قرآنی بعضی مبروح و بعضی موزون و ذخائر بسیار و قانع از درودت
چهل سال از نس شریف آن مرکز در افضال و در کنور روزی هفتاد و یک نفر از محو و گشت و درکن ثالث شغل مست منزل و حی و کیفیت ملائمه
امروزی و واقعاتی که از روز بهشت تا شب هجرت موقعی پیوسته و درین ذکر مراح بر سبیل انبساط اندراج یافته و بواسطه اهتمامی که در این
کتاب در باب باقیه و استبصار مراح بود نیز کتاب بان که چاک سوادید بدان میباشند او هم شکی نیست بنام غیرین لکام کلک سبک فزاینده
عنان بحرکت پیچیده سبک انکشیده چنانکه یکی از وجوه تسمیلین کتاب مراح النبوه و استقصای قصه مراح و استیفای این باقیه با تمام بود
و درکن باطل و احاطات شائع از ایام هجرت تا وقت رحلت تمت و درو یافته بر وید بجا بیانی از افعال و عاری از اطلال نموده و حاصلات
هجرت مشهوره که در کتاب بعمل علمای مذکور است انفعالیه و فیکریه و فیه خارجی استیفا نموده و درج این خزانه عالی برج در بار گوهر نیاختن کمال
و مهر اجلات ختم کرده اندیده و چون رسم را بابتانین برین طریقه شائع و عرف اصحاب تصنیف برین تیره واقع گشته که هرگاه از خود بعضی شرحه
و پذیرایی چون ذکر کنون از صدف با شرف بطون بساحل مراحل ظهور بر وید آید و کتاب شکی نیست نقاب بر شال عروس محروس بشناطی
خامه و دلاور نقاب تجارب سواد و تحت بیاض قراطس جلوه گاه ناز و استیناس جمال نماید آن عروس با نافر و شامی بکند و بدر قمره و وسیله
کست و جای گرداننده و ملین بسکین باچون تشبیه بذیل که می آید و متبع خیل چشم و غم حضرت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و در وقت
مقام صدور و ذیو علیای خطاب بود لاجرم خاطر فطرش از مخرجات عالم ظاهر اعراض نموده و نظرش از اعزاز و اکرام و احسان انعام خاص
و عام عمارت فرموده و از جلالت الیافات مجیده و نصیحتا شنیده و غیره را در نسخه قوم کلک بیان منظم و مسلک بیان گشته بغایت نجس و بیکی و زیاده
و دیگری در سیرگی یاد و سرچ و باج اندر و سواد و لیله اندراج چون و نور و بصیرت و صلیح ارواح اندر شکوه نور و نلال چون و دیده در
یکی ازین سبب بر و شده و الوعظین در شرح احادیث سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و دیگری مراح النبوه در بیان سیر و اخلاق حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم از اندیشه و کرامت و یک عبارت ازین کتابی خطاست آن نسخه نخستین بنام عالی مقام حضرت ابوالفضل
جل ذکره مرقوم گشته و این نسخه شریف خدمت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم تحفه گشت از طرف عظیم حضرت احدی جل ذکره
که خزینه کشای عطایای فتح و فتوح است سؤل از خلق عظیم جناب محمدری هم بر که رنگ زدای مرایای قلب در دست مامل آنکه انصافا
مراجات معین پیچیده را کمال کم قبول فرمایند و بر حمت سابقه و شفاعت لاحقر ابواب سعادت و جبین این صاحبان در حین تعلیق
شهادت بکشایند و جرایم صفای و کبار و را و آن روز بر سوزیدیم تپالی السره عفو فرموده بدرجات جهات بموافقت و الذین اوتوا العلم
در درجات برضا و لقا شرف گردانند و تلسن از ارباب طبایع علیه اصحاب اذهان مستقیمه آنکه هرگاه که قانع مانی از وجود عاقل سرخوانی این
نفائس معانی که تحمید و ستایش را در اعجابات اندیشه و مستند بر ابرق استدارات و شفق بکشایند و درین غرایبی انوار اجرام قیمتی خامی الطوار رسید لایزال
صلوات الله و سلام علیه که فرزند و جرس بصیرت و آینه و دماغ سرشت نظری اندازید و شوق آن تقدسات روان را لوحه ایتار و در شای
و در این عاقل آنکه کشف احوال و تسلی اسرارست در باند و چون اشتها بحسب طاعت تالیف و ارتقا مراح حسن تصریف باری با طافا است
الطفه و زیور کلمات مستطاب شریفه شاهه نماید آنکه جوهر او چه صحیح و زو اهر شایع فاعله شایع قدیمی که ساسی این خبر و بادی این است
کرم فرمایند تا این خاکسار را پناهی و سوزنات حسرت و ندامت را بروی بخواب قدس آبی جل و ملا و آستین نبوت پناهی شایع برده جا
آید و حشیش شکو و خوش مغفود و در آن زوایا بحیثیات ملک حدس و راه غنچه راز رحیم شکو و مقدّمه الکتاب بدان و تفکرات تعالی
لما یحب برضی که مستصدان صدور و مزار و دیگر و تجران فنون بصائر و بصیر که سبب ان مضمار شرح و بیان میساحان بحار کشف معانی و در
و بادا و انوار عفتاقل و استعداد برسد افاده و ارشاد و استناد فرموده اندر بیست و یکمیر جای بزرگان توان زدگران و نگار اسباب

[illegible]

از رخسار آن بان مستطعم طبعی
 و اما زنده زنده زنده طبعی
 چون تن و دال زنده زنده طبعی
 ای که زنده زنده زنده طبعی
 الهی بحیرت مرستی که در مقام کثرت از دست ساقی بخت در بر کم تر نسبت بر سر مهر و دعت نوشیده اند و چون خلقت و در حقیقت خلقت مستطعمی کرده
 تمام از انصاف وجود مجازی مستطعم اند و بخت مخلوقانی که در غلبات غلبان عشق در مقام معذوسی غره های نصوری در آفریده اند و خود
 نهاد ایشان و وادی مقدس خود را نشود و صدای نای ای آناه در آفریده و توحید داده و این سر از زبان کشاده اند
 هر من غنم عشق را در دین بر جان ختم
 و لاش سوزان غم چند آنکه توان ختم
 ای و خط از دوزخ هر که گزینان تو که
 ای شمع چراغ و جان شمع در دین تو که
 گردان در میان بهشت و دوزخ و غم
 اختیار کن این سخن را چند غنیمت قدس سره گفت که شمع بی که می کند زنده را بر اعتبار که کاره با ختم
 یلدرت و به جا و دار و یلدرت
 غم بقدرت که کاره تو یلدرت
 قدس سره که اگر زوای قنات خدای تعالی مرا گوید ای صید دیده مشاهده حال ایشانی من ضمیمه کشام که گوید الهی چه در دوستی خیرت بجانم
 غنیمت مرا از دینار بایستد و که درونی و اسطیخیم دیدم امروز بهر سو آنم که بی واسطه دیده بهیچ غل
 بهتر است که از دیده جان شمع
 تا چو جان بهر سید و نمانش نیم
 وقت است که بر خود نگارنش نیم
 که افق خورشید از دست ساقی نوش کرده اند و دینان حرم وصال که اسرار من جمال و دل ایشان در میان آورده اند از سر خوش
 گوش کرده اند و بخت مستطعمان روحی بوج بر و در مشتاقان شامه روح گستره عجب و در کجیم بر آتش بجوید سوخته اند درستان مخماری است که
 در بر بازدم و کلمات معصوم شکوه سابق فرخ و غنیمت بهر حال بطور زنده را در مقام ناز افروخته اند که محمولان شرع عشق را از بل زلال وصال خوشتر
 چاشنی که است فرمای و مجوسان غفلت نسبتان حاصی را بدین صحت ساد تو به و ذمات و ششانی از زانی و از داند و نا شمع بی محاذ را در
 قدس سره گوید که خدا امید داری من تو بجانگاه زیادی می کند بر امید داری من تو با طاعت زیر که طاعت را خلاصش باید تا اعدا و را شاید دامن
 اخلاص بگویند و دینم و حال آنکه آیات حروف و در مصالحی اعتقاد و بخت شست تو بخت بگویند کنی و حال آنکه تو بخت و دینم و موصوفی صمیمیت ازین
 نماند و من نیم که تو در کرم آید و توانی ای ای بروی سلطین رو نگار بر گرد سر برده و عظمت آبجوی وای جان عشتان با دینشانی ازین
 سحر با غفلت بجوی ای فیه توی فلک در خرچگان سلطان تقدیرت یک گوی وای ذرات کائنات و در مقام شهودی صریحیت یک گوی رباعی
 خدایا عشاق جهان روی تو شد روی بت نگارن بوی تو شد ربیان چو زلف چو چوکان تو بدید افکشت را و در و یک گوی تو شد
 خدایا در بعضی از حکایات ارباب ساری چنین دیده ام که حکمت در اشتغال و در کماله الله تعالی رسول الله بخت طبعی که بی است که بنده را
 بخت خضر و راه بهر خضر که که بر خضر بود یا بر سلطانی رود و دم طبعی که که نورانی بود یا ظلمانی سیوم طبعی که که جواب با صواب بر زبان
 نه رانی یا زانی چاه طبعی که که روی بنده سیاه بود یا نورانی چرخ طبعی که که بر خضر بود یا باستانی ششم طبعی که که پله طاعت

[illegible]

نقل است که چون این آیت که میانه نازل شد مخاطب بار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مخزون گشت گفت چون این
از میان ایشان بیرون بروم شاید بخدا بطلبه لگو، چنان بماند و تعالی از برای پاس خطاطی این آیت دیگر فرستاد و گاه
الله عز و جل فرمود که حق تعالی که بعد از نزول این آیت فرمود که راستی انان من با خدا بیو شک ان
یرت فمهم الله بما یوحی الاثر و بعد از آن این آیت که میانه را بخواند و عقیبت رحمت است بر مومنان هم باستغاثت و هم شفاعت
و استغاثت در بخت که چون روز قیامت شود و چاه ایشان علیها السعده عشره در معرکه روز مقرر از برای تندی سراسر سلیقه
از دران بخت در درون گشت اند و از اطراف و جوانب اهل محشر را طاعتش و فرج حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم استغاثت و جواب
تعدیل علی کل شیء خلافاً یحیی کل کرمیکه یا رسول الله عز و جل انزل السکین از کسوه و عینین خود پیشان و قدرت الهی جل جلاله را مشاهده و
تا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسوی مبارک بکشاید و پیشان از آنجا بخاری برشال سجای بر غرق آتش سایه اندازد از برای
علیه السلام گوید که ما من میمون خوش کس که از وی غباری ظاهر شود چون پیشان از وی غبار بخاری حاصل آید تشری شود
حاکم میان مومنان آتش درون چنانچه دست تعدی بر نایب را از زبان امت کوتاه کند و آتش درون را کند که عرض باند
مومنان ساند و استغاثت و درین باب حدیث امیر داری بشنود و آیت است که از این تحریر می الله عز و جل که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که ما من الله بعضهانی الذی و بعضهانی الخیة الا اشی فانهما کما فی البیضة بیت بیج امی که از ایشان در درون
و بعضی از ایشان در بخت که امت من که بر ایشان در بخت و در اند و تفصیل این حدیث در آیت متکون نامی از این عالم می
الله عز و جل که از برای آنکه در پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نام و طرح من مملکت محمد بن ابی بکر (فصل است خود بر است نوح و بود و صلح و
از برای تسخیر من و می علم السلام حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و فصل امت من بر سایر امت چون فصل است بر سایر انبیاء علیهم السلام
اعالی گفت این گونه توان بود فرمود و در پیغمبر بیاید و او یک کس و یک یار و دو کس و محبین تابد و کس زیاده و من میاید و منچ این
بیان کند که ایشان کسی غیر از من سجا و تعالی نداند اعالی گفت با خداست تو روز قیامت چند گروه باشند فرمود که چهار گروه
بخت را ایند از فوج اول را قیامت منصب شفاعت باشد و اند شفاعت انبیا و فوج دوم در بخت و دران عیاب عذاب
اعالی گفت این فوج سبب است و سبب جنت که در پیغمبر عمل فرموده بسبب آنکه ایشان شهد را اند و درین اعالی گفت ایشان شهد
الله عز و جل میگویند فرمود که بخت آنکه ایشان بود عدایت خدای تعالی و بر سالت من گوای اده اند و تصدیق عده ای ندای اند
اعالی گفت هر که دای این شهادت کند از جمله شهدا باشد فرمود بی بعد از آن گفت ملاز فوج سوم خبر کن فرمود که گروه
سبب سبب کنند بعد از آن در بخت آنرا اعالی گفت که چون این گروه را چه حساب کنند و گروه اول را گفتند فرمود از آنکه این گروه
ذو نوب خطای بسیار باشد اعالی گفت که آنان ایشان چنانکه فرمود که در شکر کان تحصیل نمایند اعالی گفت که شکر کان گمانا بی که از
چگونه برانند فرمود که از ایشان را از برای آتش آفریده اند چون بخت کفر و شرک و فرج خواهند رفت که گناه مومنان نیز عطا
بار ایشان باشد اعالی گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم درین باب هیچ سندی داری و ای بی توان دل شده که شکر کان گناه مومنان
بر از فرمود که آری جلال الله تعالی و محمل تقالیم و تقالیم الله تعالی گفت بعد از این آیت دیگر است فرمود بی قال الله تعالی
ایمولا و از اجماع کرم القیمة و من اور الدین القیمة و من یعلم علم اعالی گفت چه بخت عطا کند که گناهان دیگر از برگردان ایشان ننند
چیز برگردان که گناهان ایشان را بر بخت برگردان میل کند پس اعالی گفت انبی عن افیج الرابع حضرت فرمود و صلی الله علیه و آله
و سلم که چهارم شفاعت من بخت و درین اعالی گفت سبحان الله و در اند شفاعت تو حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از این سخن میگوید

نقل است که چون این آیت که میانه نازل شد مخاطب بار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مخزون گشت گفت چون این
از میان ایشان بیرون بروم شاید بخدا بطلبه لگو، چنان بماند و تعالی از برای پاس خطاطی این آیت دیگر فرستاد و گاه
الله عز و جل فرمود که حق تعالی که بعد از نزول این آیت فرمود که راستی انان من با خدا بیو شک ان
یرت فمهم الله بما یوحی الاثر و بعد از آن این آیت که میانه را بخواند و عقیبت رحمت است بر مومنان هم باستغاثت و هم شفاعت
و استغاثت در بخت که چون روز قیامت شود و چاه ایشان علیها السعده عشره در معرکه روز مقرر از برای تندی سراسر سلیقه
از دران بخت در درون گشت اند و از اطراف و جوانب اهل محشر را طاعتش و فرج حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم استغاثت و جواب
تعدیل علی کل شیء خلافاً یحیی کل کرمیکه یا رسول الله عز و جل انزل السکین از کسوه و عینین خود پیشان و قدرت الهی جل جلاله را مشاهده و
تا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسوی مبارک بکشاید و پیشان از آنجا بخاری برشال سجای بر غرق آتش سایه اندازد از برای
علیه السلام گوید که ما من میمون خوش کس که از وی غباری ظاهر شود چون پیشان از وی غبار بخاری حاصل آید تشری شود
حاکم میان مومنان آتش درون چنانچه دست تعدی بر نایب را از زبان امت کوتاه کند و آتش درون را کند که عرض باند
مومنان ساند و استغاثت و درین باب حدیث امیر داری بشنود و آیت است که از این تحریر می الله عز و جل که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که ما من الله بعضهانی الذی و بعضهانی الخیة الا اشی فانهما کما فی البیضة بیت بیج امی که از ایشان در درون
و بعضی از ایشان در بخت که امت من که بر ایشان در بخت و در اند و تفصیل این حدیث در آیت متکون نامی از این عالم می
الله عز و جل که از برای آنکه در پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نام و طرح من مملکت محمد بن ابی بکر (فصل است خود بر است نوح و بود و صلح و
از برای تسخیر من و می علم السلام حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و فصل امت من بر سایر امت چون فصل است بر سایر انبیاء علیهم السلام
اعالی گفت این گونه توان بود فرمود و در پیغمبر بیاید و او یک کس و یک یار و دو کس و محبین تابد و کس زیاده و من میاید و منچ این
بیان کند که ایشان کسی غیر از من سجا و تعالی نداند اعالی گفت با خداست تو روز قیامت چند گروه باشند فرمود که چهار گروه
بخت را ایند از فوج اول را قیامت منصب شفاعت باشد و اند شفاعت انبیا و فوج دوم در بخت و دران عیاب عذاب
اعالی گفت این فوج سبب است و سبب جنت که در پیغمبر عمل فرموده بسبب آنکه ایشان شهد را اند و درین اعالی گفت ایشان شهد
الله عز و جل میگویند فرمود که بخت آنکه ایشان بود عدایت خدای تعالی و بر سالت من گوای اده اند و تصدیق عده ای ندای اند
اعالی گفت هر که دای این شهادت کند از جمله شهدا باشد فرمود بی بعد از آن گفت ملاز فوج سوم خبر کن فرمود که گروه
سبب سبب کنند بعد از آن در بخت آنرا اعالی گفت که چون این گروه را چه حساب کنند و گروه اول را گفتند فرمود از آنکه این گروه
ذو نوب خطای بسیار باشد اعالی گفت که آنان ایشان چنانکه فرمود که در شکر کان تحصیل نمایند اعالی گفت که شکر کان گمانا بی که از
چگونه برانند فرمود که از ایشان را از برای آتش آفریده اند چون بخت کفر و شرک و فرج خواهند رفت که گناه مومنان نیز عطا
بار ایشان باشد اعالی گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم درین باب هیچ سندی داری و ای بی توان دل شده که شکر کان گناه مومنان
بر از فرمود که آری جلال الله تعالی و محمل تقالیم و تقالیم الله تعالی گفت بعد از این آیت دیگر است فرمود بی قال الله تعالی
ایمولا و از اجماع کرم القیمة و من اور الدین القیمة و من یعلم علم اعالی گفت چه بخت عطا کند که گناهان دیگر از برگردان ایشان ننند
چیز برگردان که گناهان ایشان را بر بخت برگردان میل کند پس اعالی گفت انبی عن افیج الرابع حضرت فرمود و صلی الله علیه و آله
و سلم که چهارم شفاعت من بخت و درین اعالی گفت سبحان الله و در اند شفاعت تو حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از این سخن میگوید

نمایست بود که در وی هوا فیرت و در پیج برای عیسی علیه السلام که ایدیه آسان بود و آمد که در وی طایه های گوگون بود و بنا آنرا علی بن ابی طالب
از برای خواجی صلوات الله علیه که در اسلام آمده و خوانده قرآن و خود آمد که در علم و دین آخرین بود و لا طیب الا بایس الا فی کتاب مبین و در ششم آمده عیسی
علیه السلام سبب آنجی را و شافعی اندر عذابا اذ غایب اهلین آمده محمد بنی الله علیه و آله سلم تحت مودت گذشت و در ششم از قرآن ما خود خواند
رحمة المومنین و در ششم عیسی علیه السلام موسی بنی است پیغمبر صلوات الله علیه و آله سلم و خواجی ما صلوات الله علیه و آله سلم مأمور
فیهست بنی است او و لیل اگر فرمود و گویا موسی و عیسی حسین لما و صها الا انما عیسی

خلق که بر سر دهنش گمان همه	از طلمات عدم راه که بر وی بران	اگر شوی شمع تو نور روان همه	ای روزم زنگی که بر تو بان همه
هر چند نایات لطف تو بشان همه	شیخ یار الله توئی با که افرق تو ا	ز که زار کشید حق زبیاں همه	بر روی کاف تو ان زنگی که چید
نیست ز تو ان قلم تر که بشان همه	ما و گناه چه که هر شرم غمی است	برکت نازکت با که گران همه	بر سر هر نزد و جز تو کسی تران که
دو تن خوشتر از تو ان همه	و در چو نای لطف و در هر بر تو	ما همه ان تو کیم ای تو ان همه	و طیفیه ثانیة تو قمار همه

در آن وقت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بمیل اشارت بعبادت خاص
درین و طیفیه شانزده لطیفه مبین میگردد لطیفه اول ای در دین بد که در خود خواند که نوین و سبب الهمد رسول الله
صلوات الله علیه و آله وسلم و در صف آفرینش مقصود و در جهان انش و پیش بود بهتر از هر بهترین او بود و فاعله با نین ای نمود و شرح این
چنانست که چون حضرت جمال حدیث جلاله و خدایست که خود خواند که اشارت را صلوات الله علیه و آله وسلم و نظر ارباب البصائر را و در این جهان
اگر کان که در وی قبح آفرینش مست قابلی ترتیب که در حیات سانی بجای میان اندر و در میان حق طو و لوین بود و آفرینش ای در ششمیه جهان
خلقیت ششمیه و از ترتیب انسانی در ششم عالم اندر در وجودم آن نبات را و اشارتانی اذاخت و در بطور مختلفه و اذاخت بعد از ان اذیات
سانی قالب که ساخت حیات حیوانی اندر و در حیات نباتی را اذیات حیوانی حیات گیاهی که گشتن کان این حیات با اذیات متفاوت
بگذراند از این روح حیوانی را قابلی ترتیب نمود و حیات انسانی که در همین است در وی و در حیات حیوانی را از حیات انسانی
زنده نگه داشت و این باز روح آدمی را در نهاد و در ششمیه قالب حیوانی برضال و در اصل میگردد از این امان در حیات که عقل نورانی برضال حیات دیگر و جان
آدمی و میل آدمی در ششمیه قالب انسانی با آن عقل نورانی روشن گردانید و عقل نورانی را در ششمیه جهان انسان بفرخ نورانی پروردگار صانع
عقل و وجود صانع آدمی قبل از این سمانه و تعالی آورد و لیکن هنوز که تاه بالا بود بر نور ازل نمیرسد چرا که ازل بنیابت بلند قامت بود
با بدنهی چسبیده لطف ازل ان کو که خود در در چهل سال و در ششمیه جهان ترتیب که در کم این که این طفل را در اربع سنه و در ششمیه جهان
پروردگار از ان حمل سال و در حیات و در قالب عشق و در اندام عقل نور نبوت پرورد عقل را نشانی با بر تار که روح نهاد و حیات ابدیه
شیر ازل که از این ان نبوت بکی باز نبوت که جان خود بود و در قالب سال شد رسالت که جان بزرگ بود و در ان نعمت و در ششمیه نبوت
که جان خود بود و در رسالت بر کشید نبوت رسالت زنده گشت رسالت نبوت پاینده جانها بجا حیات پاکیزه پیدایش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
نمود و از رسالت که جان نبوت بود و در ششمیه نبوتش چندین سال پیش از این جهان از ان ششمیه قابلی بکاشت چون قالب سال
و ششمیه نبوت بکمال رسید فاعله اسویه اولو العزیز را برضال جان و در قالب سال و در ششمیه نبوت فیمن روحی قالب سال روح
اولو العزیز زنده گشت از زندگی که اندر حیات ابدیه و در این زندگی ساکنان ولایت را انس فرود و این حیات حیات پاکان خطیه
قدیم و باز اولو العزیز قابلی ترتیب که در ششمیه سال ششمیه رسالت پروردگار قابل العزیز و در پیغمبر هم رسالت به درجه کمال
رسیده و با خویش ببا کشید بالا فی که از ان بالا بالا بود و در پیغمبری که از ان برتر بر پیغمبری نمود و نگاه جان پاک اندر که نوین و روح مقدس رسول
زنده

از عیسی علیه السلام که در اسلام آمده و خوانده قرآن و خود آمد که در علم و دین آخرین بود و لا طیب الا بایس الا فی کتاب مبین و در ششم آمده عیسی
علیه السلام سبب آنجی را و شافعی اندر عذابا اذ غایب اهلین آمده محمد بنی الله علیه و آله سلم تحت مودت گذشت و در ششم از قرآن ما خود خواند
رحمة المومنین و در ششم عیسی علیه السلام موسی بنی است پیغمبر صلوات الله علیه و آله سلم و خواجی ما صلوات الله علیه و آله سلم مأمور
فیهست بنی است او و لیل اگر فرمود و گویا موسی و عیسی حسین لما و صها الا انما عیسی
ای روزم زنگی که بر تو بان همه
بر روی کاف تو ان زنگی که چید
بر سر هر نزد و جز تو کسی تران که
و طیفیه ثانیة تو قمار همه
از عیسی علیه السلام که در اسلام آمده و خوانده قرآن و خود آمد که در علم و دین آخرین بود و لا طیب الا بایس الا فی کتاب مبین و در ششم آمده عیسی
علیه السلام سبب آنجی را و شافعی اندر عذابا اذ غایب اهلین آمده محمد بنی الله علیه و آله سلم تحت مودت گذشت و در ششم از قرآن ما خود خواند
رحمة المومنین و در ششم عیسی علیه السلام موسی بنی است پیغمبر صلوات الله علیه و آله سلم و خواجی ما صلوات الله علیه و آله سلم مأمور
فیهست بنی است او و لیل اگر فرمود و گویا موسی و عیسی حسین لما و صها الا انما عیسی
ای روزم زنگی که بر تو بان همه
بر روی کاف تو ان زنگی که چید
بر سر هر نزد و جز تو کسی تران که
و طیفیه ثانیة تو قمار همه
از عیسی علیه السلام که در اسلام آمده و خوانده قرآن و خود آمد که در علم و دین آخرین بود و لا طیب الا بایس الا فی کتاب مبین و در ششم آمده عیسی
علیه السلام سبب آنجی را و شافعی اندر عذابا اذ غایب اهلین آمده محمد بنی الله علیه و آله سلم تحت مودت گذشت و در ششم از قرآن ما خود خواند
رحمة المومنین و در ششم عیسی علیه السلام موسی بنی است پیغمبر صلوات الله علیه و آله سلم و خواجی ما صلوات الله علیه و آله سلم مأمور
فیهست بنی است او و لیل اگر فرمود و گویا موسی و عیسی حسین لما و صها الا انما عیسی
ای روزم زنگی که بر تو بان همه
بر روی کاف تو ان زنگی که چید
بر سر هر نزد و جز تو کسی تران که
و طیفیه ثانیة تو قمار همه

عاطف غریب را بسجیل طبعش و طوق تمام حاصل قرار و بی نیاز بپایندگی علی السلام با دایره خلیل الرحمن صلوات الله علیه متعلقات یافت و لشکر نوک
 برتو سلطان شهنشاه آفتاب اسبیل علیه السلام زیارت و خواب جمال غفلت در نظر داشت بر راسته و شکر آنکه این عطایای ارحم جود قرآن فرزند خود
 چون خلیل الرحمن صلوات الله علیه فرزند از سر مرصیان آوردانی اری فی النام المانی از بچگی لطافتی تری آن فرزند دعا و تمسک بواجب
 پدید برنگوا گفت بایست افضل تا تو مرقان مبارک درت نمای القصیر چون شیخ جعفر فرزند نجاب پیوند نهاد و دم کار و قصه دان کرد و گویا بایست
 اسمعیل علیه السلام بشکافه نور سید نبی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات در حسین اسمعیل علیه السلام در تلو آن دل تابین از حسین را
 و سیدان و الدجیمک سن الناس در جوانی را در و تاج لعرب بر سر نهاده که لوگال بر میان بسته راست اما در سلسله کعبه کوفه شور
 را فتحی انشود و میگفت تا مرا و حسین اسمعیل یا باشد شیخ با سیاست طلق او را که او نود بر دو خواص صلی الله علیه و آله که در کوفه
 را بست بروی کار و با سیاست باز نهاد و ندان کار دکنه شد شیخ را آب در گلو خشک گشت فخر را بخیر نفا و نماند شوره را در آن
 بر گشت نشتر نوک مخی شد که بر باغ و حل غایت آن بکشا و عرض آن قوه لعین بیادش نور سید کونین صلی الله علیه و آله
 خدا فرستاد و فرستاده بدج عظیم کلمه ای در ویش اوج حضرت صلی الله علیه و آله که مملکت در حسین اسمعیل علیه السلام کار میگذارد که در کوفه
 او دست یابد نور حضرت بلال ایت مل ذاکه که در کوفه است و در دل بنده چون مست که شمس شرح الصدوره لاسلام نهی می گوین
 سر می گذارد که کشف و روح بر بنده مومن است یا بد که یا مومن خان نوک اطفا لعلی لطیفه یا زو هم در ذکریوسف و یعقوب
 علیه السلام ای در ویش یعقوب کفانی را علیه السلام در دیده نبوت کوتای می فوت هم نور با و این خواجده صاحب دست صلی الله
 علیه و آله و سلم و کشف غایت بزرگواران بر این یوسف علیه السلام بنشینا یعقوب علیه السلام اسحق نور حسین سید صلی الله علیه و آله
 و سلم و آتش شمع نور دیده یعقوب بفرغ نور این سید محبوب صلی الله علیه و آله و سلم در دیده خود که در جهان حدشان بر تو انداخت
 فاقه و علی در جانیات بعید بهم بان آسود نور این سرور بود صلی الله علیه و آله و سلم که در کف دست خاند زلیخا و اسن عصمت یوسف علیه
 السلام را از الوات انجاس احداث ارجاس پاک و مطهر نگاه داشت که رنگ لعنف عذبه السود الفخما و لطیفه و دوازدهم ذکر
 ایسی ابن عمران علیه السلام شمره از فضائل ابن سید الشیخ جان صلی الله علیه و آله و سلم در برابران لشنوا ای در ویش شنیده با شکی که
 صلی الله علیه و آله و سلم علیه زنده کلمه طهارت چشمه که اند موسی کلکیا خورده بود لیکن شوز این فایع نبود از اوله خاص نصیب
 وصل الحسین فی العجب علی طرب اری الطرد الک طیب کرم داشت که ابن طعام مس با قوت و مسجده موسی انجیعت
 ازین لوا الشفا احتجاب فرمود که در تری اما از برای تسکین تشنج و عصبی سبوی طبع عجایش شفاعت فرمود و کمن نظر الی اجل
 موسی دیده بدیه افرسون بیا نود نو آید یا در جود صلی الله علیه و آله و سلم در ویش و خورده بودی شمره بر پوشد کان
 صبر تو را درم گردانیدم در صلی الله علیه و آله و سلم در ویش و خورده بودی شمره بر پوشد کان
 دیدن روزی که در صلی الله علیه و آله و سلم در ویش و خورده بودی شمره بر پوشد کان
 مشا بر بخشاییم که المشاهدات شوق المجاهدات اما نه که بفرستی رسول الطین صلی الله علیه و آله و سلم که بدیهه ما از فریش بر وخته بود و از
 الطیر فی لاجرم لطف و برکت متقاضی ویدار استقلال او نموده گفت اگر تالی ربک آن جان سید صلی الله علیه و آله و سلم که در
 قالی راه و دیده بنشاید جمال دست پرورش یافت و فی نقدی فکان تاب تو سین اودانی شیخ عفا دعس عمر سید صلی الله
 شمره کشت از آن هم گذرد
 چو شمره شد خود حق نظر کرد
 همی چند که شمره کل کار می کرد
 دانش و چشم از دید ارمی کرد
 در آن برکت محمد انداز کار
 محمد از محمد گشت بیزار
 یکایک کسان محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که شمره بینان

فرزند ارمی اند صلی الله علیه و آله
 و سلم که شمره کشت از آن هم گذرد
 چو شمره شد خود حق نظر کرد
 همی چند که شمره کل کار می کرد
 دانش و چشم از دید ارمی کرد
 در آن برکت محمد انداز کار
 محمد از محمد گشت بیزار
 یکایک کسان محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که شمره بینان

اندر جانب کوی آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از وی اعراض نمود آن بحسب روگفت یا رسول الله اگر من در غصنی فرمود که سنه
گفت چه ایحال من لغات می نمای فرمود که زمانی شناسم چه لغات که من مرگفت که من کی از استان توام و از علما چنین شنیده ام که
خو استان خود را از فرزندان سناستی فرمود که چنین اما تو در صلوة یا دینی کنی و معرفت من بامت من بقدر صلوات ایشانست بر من چنین
آنکه در خواب بیدار شد هر دو زنده با بعد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرستاد و بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خواب
بود که بر آنوقت اکنون ترا می شناسم و بشاعت تو روز قیامت قیام سے نایم اما تو در دو خود را ترک کن و **واقعہ سوم نقلت**
که سیکه از زیاد را پانصد درم قرض بر آنرہ بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بخواند یکدک اورا گفت برو نزد ابواحسن
کیسانی که مرگمیت از شاه بنزینشاپور و هر سال ده هزار برهنه را جامه می پوششند و او را گوئی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترا سلام
میفرستد و می فرماید که پانصد درم قرض مرا در از فرمای و اگر از تو نشاء صدق این واقعہ طلبی بگوئی نشانی آنست که شب صدار در و در کجاست
صلوات علیہ و آله و سلم میفرستاد و دوش فراموشش کردی و در دو خود تقدیم نرسانیدی چون در ویش واقعہ خود را بنوا ابواحسن عرض
کرد ابواحسن چپت را فی الحقیقت بآل او نمود و در ویش گفت و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تو فرستاده و نشانی و پیغام تو چنین داده
چون نشانی گفت ابواحسن کیسانی خود را از تخت میداشت و حضرت خداوند را مل و طالعید و حبسی آور و گفت ای در ویش این روی
نمایان و حق تعالی و هیچ تشنیده بران اطلاع نداشت و اتفاقاً دوشش باین دولت مستعد گشته بود و بعد فرمود تا و نه را و پانصد درم
باین در ویشش کریم نمود و گفت هزار درم از برای بنامی که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم من آوردی و نه را درم دیگر طویل تمام
شمرید و تو که از برای من آمده و پانصد درم اطاعت فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در خواست که هر گاه ترا احتیاجی باشد
یا زمین سعادت نمای و **واقعہ چهارم** هم در زمره الراعیین مکتوب کردی نزد امام حسن عسکری رحمه الله علیه آمد و گفت یا امام
دختری جو ان داشتیم از عالم قتل کرده و آتش فرازش در کانون سیندام اشتغال یافته و آرام و دقرا از من خفته مرغانی را سوار
و دعای تعلیم نامی که چون تقدیم بر آن فرزند خود را در خواب می نام و میرا دعوی میا موش تا فرزند خود را بخوابد اما در عذاب خود
حاجه از نظر ان پوشید و علی برگردن و بسدی در پای ازین خواب مشوش خاطر شسته خدمت امام آورد و او وقت خود را گفت
امام نیز ازین واقعہ نکلین شد تا برین مرتی که گذشت شبی امام در واقعہ می بیند که زنی در غایت حسن و جمال و در بشت
بزیب و کمال بخوابد و او را جی در بر گفت ای امام مرا می شناسی من دختر فلان معیضه ام که رجوع بآستانه شادان
و تعلیم در و دوش نموده بود و یا نام را بخوابد اما گفت از واقعہ مادر ت بنایت نکلین شدم اکنون ترا بیان ناز و نعمی بنیم
سبب چیست گفت یا امام واقعہ ادرم مطابق واقع بود فاما درین انشمار دس برین گورستان گذشت و یکبار بر مصطفی صلی
علیه و آله و سلم صلوات فرستاد و در ان گورستان پانصد و پنجاه نفر عذاب متبل بود و ندانای شنیدم که گفتند را رفو عذاب
عظمی برکت صلوات خدا را علی یعنی برادر عذاب را از اهل این گورستان برکت صلواتی که این مرد فرستاد و جریب صلی الله
علیه و آله و سلم مکتوبی در ویشش اجبی که بجزو میگردد و یکبار صلوات میفرستد چندی از اهل عذاب برکت صلوات او را عقوبت بخت
می یابند و نمیکند بجا یا شصت سال از وی صدق و اخلاص شرب روز بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صلوات فرستاد اگر
عذاب و نکال بخت یا بدو دولت شفاء است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفعت در جانش حاصل آید عجیب و **واقعہ پنجم** در
روضة العلماء آورده است که امام حسن عسکری رحمه الله علیه گفت ابو عصمه بن نوح بن مریم را عید از وفات او بخواب دیدم که در
گرای ابو عصمه حضرت پرور کار جل و علی با تو چه کرد و گفت مرا بیا ز یکم نیم چه سبب گفت به را که حدیثی را از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

روایت کردیم که من از آن
صلوات علیہ و آله و سلم
که یکبار بر آن حضرت
صلوات فرستاد و بعد از آن
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در خواب بیدار شد و هر دو زنده
با بعد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
میفرستاد و بعد از آن آنحضرت
صلوات علیہ و آله و سلم در خواب
بود که بر آنوقت اکنون ترا می
شناسم و بشاعت تو روز قیامت
قیام سے نایم اما تو در دو خود
را ترک کن و واقعہ سوم نقلت
که سیکه از زیاد را پانصد درم
قرض بر آنرہ بود و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
بخواند یکدک اورا گفت برو نزد
ابواحسن کیسانی که مرگمیت از
شاه بنزینشاپور و هر سال ده
هزار برهنه را جامه می پوششند
و او را گوئی که رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم ترا سلام
میفرستد و می فرماید که پانصد
درم قرض مرا در از فرمای و اگر
از تو نشاء صدق این واقعہ طلبی
بگوئی نشانی آنست که شب صدار
در و در کجاست صلوات علیہ و
آله و سلم میفرستاد و دوش
فراموشش کردی و در دو خود
تقدیم نرسانیدی چون در ویش
واقعہ خود را بنوا ابواحسن عرض
کرد ابواحسن چپت را فی الحقیقت
بآل او نمود و در ویش گفت و
حضرت خداوند را مل و طالعید و
حبسی آور و گفت ای در ویش این
روی نمایان و حق تعالی و هیچ
تشنیده بران اطلاع نداشت و
اتفاقاً دوشش باین دولت مستعد
گشته بود و بعد فرمود تا و نه را
و پانصد درم باین در ویشش کریم
نمود و گفت هزار درم از برای
بنامی که از آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم من آوردی و نه
را درم دیگر طویل تمام شمرید
و تو که از برای من آمده و پانصد
درم اطاعت فرمان پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم و در خواست
که هر گاه ترا احتیاجی باشد یا
زمین سعادت نمای و واقعہ
چهارم هم در زمره الراعیین مکتوب
کردی نزد امام حسن عسکری رحمه
الله علیه آمد و گفت یا امام
دختری جو ان داشتیم از عالم
قتل کرده و آتش فرازش در کانون
سیندام اشتغال یافته و آرام و
دقرا از من خفته مرغانی را سوار
و دعای تعلیم نامی که چون
تقدیم بر آن فرزند خود را در
خواب می نام و میرا دعوی میا
موش تا فرزند خود را بخوابد
اما در عذاب خود حاجه از نظر
ان پوشید و علی برگردن و بسدی
در پای ازین خواب مشوش خاطر
شسته خدمت امام آورد و او وقت
خود را گفت امام نیز ازین
واقعہ نکلین شد تا برین مرتی
که گذشت شبی امام در واقعہ
می بیند که زنی در غایت حسن و
جمال و در بشت بزیب و کمال
بخوابد و او را جی در بر گفت
ای امام مرا می شناسی من دختر
فلان معیضه ام که رجوع بآستانه
شادان و تعلیم در و دوش
نموده بود و یا نام را بخوابد
اما گفت از واقعہ مادر ت بنایت
نکلین شدم اکنون ترا بیان ناز
و نعمی بنیم سبب چیست گفت
یا امام واقعہ ادرم مطابق
واقع بود فاما درین انشمار دس
برین گورستان گذشت و یکبار
بر مصطفی صلی علیه و آله و سلم
صلوات فرستاد و در ان گورستان
پانصد و پنجاه نفر عذاب متبل
بود و ندانای شنیدم که گفتند
را رفو عذاب عظمی برکت
صلوات خدا را علی یعنی برادر
عذاب را از اهل این گورستان
برکت صلواتی که این مرد
فرستاد و جریب صلی الله علیه
و آله و سلم مکتوبی در ویشش
اجبی که بجزو میگردد و یکبار
صلوات میفرستد چندی از اهل
عذاب برکت صلوات او را عقوبت
بخت می یابند و نمیکند بجا یا
شصت سال از وی صدق و اخلاص
شرب روز بر آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم صلوات فرستاد
اگر عذاب و نکال بخت یا بدو
دولت شفاء است آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم رفعت در
جانش حاصل آید عجیب و واقعہ
پنجم در روضه العلماء آورده
است که امام حسن عسکری رحمه
الله علیه گفت ابو عصمه بن
نوح بن مریم را عید از وفات او
بخواب دیدم که در گرای ابو
عصمه حضرت پرور کار جل و علی
با تو چه کرد و گفت مرا بیا ز
یکم نیم چه سبب گفت به را که
حدیثی را از آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم

بني من جاء بخبره عشر مثلاً لهم ازميمهم بحب محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قولن نوارش بي بنش نفت بني نوارش
بني كدازش بن تسمانينهم منزه از اخوان احسان خون نبوت محمد رسول الله است صلى الله عليه وآله وسلم و او و جدان نفت
مشاهدت و وجه يوكذناضرة الى ربها ناظره يركت دو جابت محمد رسول الله است صلى الله عليه وآله وسلم و او و جدان نفت
فقتاى هواى هويت كحضره خزيه سلطان هو الله اسل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عبارات از باى هدايت محمد رسول الله
است صلى الله عليه وآله وسلم لام الف لا تقطوا من رحمة الله بحب لام الف لا حقيقة محمد رسول الله است صلى الله عليه وآله وسلم
وآله و سلم يا ديسر و يسار اهل تدين بخصيص حين مسكين به تيسر تلقين يريده الله كيم السيرة از من يداويعين بلبش ثبت محمد رسول
است صلى الله عليه وآله وسلم قال السيد الاجل عمدة الدين ابو علي الحسن الغزنوي رحمة الله عليه و فقهنا في كمال الله

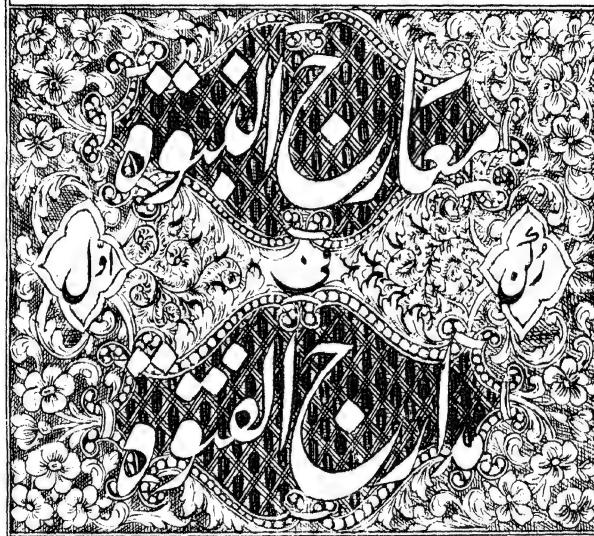
وآله و سلم سلام كالمات الامير	سلام كاخلاق النبي المودع	سلام كصديق مملوك به الصبي	علي الصفي كا الرود المودع
سلام كطل حاد في العين جرس	سلام با من الحفون ستمد	سلام كاحسان الخالد شجرة	يها و بهما يجمع الحام المفسر
سلام كماء يار و في خزانة	لذا يضاعف على كعبه	سلام به في ليلة القدر نزل الملائكة	والارواح فيها الى القدر
سلام كاعمال ذاكنت ناطقاً	يروح رسول الله جدي سيك	علي من تصدى مصدب مصف	علي من تولى سودا و ليسود
علي من تلقى كمدى حكمه	علي من ترقى مصدب مصد	علي من تخطى قارب قوسين	فارهم في العلى عفر ديو
علي من له عين بن مريم حاجب	علي من يروى بن عمران متعب	علي من لعين القلوب نبئت	فنام بعين الله في خير قد
لام جميع المسلمين مظهر	رسول الله العالمين محمد	يا سيد الحب اديان تورت	لقد قدماه من في ام المتعب
يا خاتم المرسل كنت نبيا	و ادم غنى بين يدين محمد	عليك سلام الله بادفع الردى	عليك سلام الله يا شافع الرو
علي يا ايها الجاح صلو و سلمو	علي من فخر محمد كمدد	وصلو على اصحابك المرحمة	يا هم من يوقد فهو المتهدي
يا خير و الله عن المصطفى و اتفق	و الله خيرى حواجر جسد	ابيت الى الرحمن مستصفا	ومن يعقب بالانبياء و فقدي

والم صل على محمد في الدنيا و صل على محمد في الآخرة و صل على محمد في الآخرة و صل على محمد في الآخرة و صل على محمد في الآخرة

تمت مقدمة الكتاب لمعارج النبوة في ملاح
الفتوة بحمد الله وحسن توفيقه وتبلى الركن الاول من
هذا الكتاب حاملاً او مصلياً ومسلماً اللهم اغفر لكاتبه
ولقائه ولمن نظرفيه بحق محمد وآله وصحبه وسلم

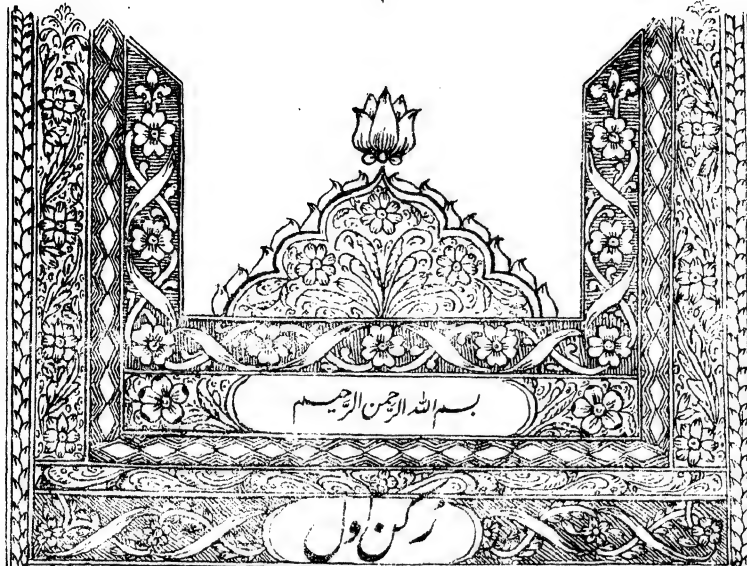
چون ساء کین و کان فضل خالق زمین و آسمان

درین هنگام فرخی انعام متوفیق و تائید خدایوند منام نسیم شعله سدا الا شواق و دقیر فتور الاوراق و بیان سیر و اخلاق
حضرت سید المرسلین خاتم النبیین خیر بنی آدم احمد مجتبی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم علیهم



مصنف عالم اجل و فاضل المل قدوه محققین زبرده مدققین علامه دوران سرآمد کلامی جهان سالک سالک طریق
مستقیم ملامین کاشفی قدس سره و حسن اهتمام ملا نورالدین بن جسیه و امان تاجرت مالک مطبع غفر الله لهما

مطبعه ملا کریم صغیر و واقع بمکه در شهر مدینه منوره



علوی پسین رخ اول
نوباد جهان آفرین صلب
شکر کن عباد آفرین صلب
ای ناله کویتای بنفش
روشن تو چشمه فرخنده
ای سبزه گاه کویت
نایب سبزه قاصد تو سبزه
ای اندر زمین هر دو عالم
تسلیاب زمین آسمان
ای شاه جهان درگاه
بزم تو درای بهشت حشرگاه
سر خوشی غلام مستمعان
همیشه آب زندگانی
ناله کویت و آفرین صلب
فرد تو بر سر ملک آدم
سرخس دل تو بهر جهان
مقصود تو بهر جهان
ای کیمت و نام تو موید
بود انعام و نعمت
صلی الله علیه و آله
روای علی از افاض علی
میگوید که اول ماضی
نوری میبیند اول ماضی
مشابه اول ماضی
برشیده اول عوسی
بطون انصافی عالم تو برین
خزیده

و بیان ایجاد نور آنکه صلی الله علیه و آله و سلم ازین ایما دخلت نور تابوتی که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم درین کن مشیت با جمیع قوم ملکایان خوابیدند و نشاء الله تعالی و لغت

باب اول در ذکر نور کامل الهی و حضرت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و درین باب سه فصل است فصل اول
در بیان حدیث اول ماخلق الله نوری که مشتمل است بر ذکر نور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و علی و اهل بیت
الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا بر حجتک یا ارحم الراحمین بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم صل علی محمد و
علی آل محمد و بارک و سلم علی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اول ماخلق الله تعالی نوری النعت حضرت سید السادات
و من السعادات شاه اسرار قدم ماه انوار حکم لطیفه عالم و عاقان صغیر تو ما حسن محمد تو اعد شریعت مشیه معاقده حقیقت
محمد بن مغار بن النعم کریم اس شمس النور قافله سالاران و جود سیر سال و مشاء الله مقتدا طوبی لشری که کشای
سراپده سران قدری آنکه مرئی که بلبل بیان عالی بران بلاغت نشانیش مناشیه فضائل علیه تباشیه شامل سینا شیش
بزارستان و دیوستان جلالت و گلستان رسالتش چنین بنیاد که انی عند الله ملتو خاتم النبیین ان آدم المجدل فی طین
یعنی کبریتی که من نزد خدای تعالی نور شده بودم خاتم پیغمبران در عالمی که آدم بر آیه بر زمین افتاده بود در کل خولونی
کل آدم از زمین ممتاز و منفک بود بلکه مخلوق بر زمین بودم اما آنکه آدم هنوز موجودی نگشته بود که آن هستی که طوطی شکافتن
فضاحت شعارش با نهار تقدیم نواصالت آثارش این خیر عالی بمسابع جمیع مسکن فطانت کوئی مکان در میاد که اول
ما خلق الله تعالی نوری انظر

اندم که خانه بر سر کوی تو حاتم
اندم که با بار امانت و دایم
اندم که خاتم نبوت بر سر
ای ختم نبوت بر سر
اندم که با بار امانت و دایم
ای ختم نبوت بر سر

و مستلزم استیلا که شد و در بین و خالفه بین اینجا نیز چنان عقل از به موجب است مروح را با و در معرفت ذات و صفات مشورت
 کند بهر چه حیال نبه و جناب تدبیر را جل و علایق از ان منزه سازند و هر چه عقل در کار کند حضرت او خالق آن شایسته است **مثنوی**
 عقل چون شمع است چون شمع را بکشد شعله چو در کجی خیزد عقل چون سایه بود حق آفتاب سایه را با آفتاب او چه تاب

باب دوم در خلق آدم علیه السلام و درین باب و از دو فصل مبین میگرداند انشاء الله تعالی

فصل اول در بیان خلقت آدم علیه السلام بعد از آنکه نور کامل بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم ازجا بهای تمام چون

از جوف کبیر مظهر کائنات زمین مستوره از برای آن دره ترتیب نمود و به آب حیثه تلبیخ مخم ساخته اند و در آنها بهشت عظم
 و مطیبه مصفا ساخته و بر اطباق تحوات و اجرام زمین جلوه دادند و در بر و اقطار او کائنات عالم گردانیدند و بر مثال لکوک
 در می از مطلع افق در مسیر خورشید چنانچه سباق از ان نظار پیوسته **القصر** چون عقده کریش این ترتیب نظم گشت محل
 قابل کفر نیزه آن در فیه و محی علان جوهر بنده تا مذکور می بایست تا این امانت را با و سپار نمود این گنج و روی و دلایت نهند
 حاصل این تقدیر سایه را بر کارکان عالم ملکوت جلوه دادند تا مکه لایم که قابلیت قبول آن داشته باشد قدیم پیش نهند چنانچه باطل
 اشارت و در کرمیه اناعضا الاله علیه السلام و الاصل آن معنی اشاعه نموده اند و چون بهیچ یک از اجرام تحوات و اطباق
 ارضین و اشخاص جبال و امثال و سایر موجودات علویه صنوعات سفلیه قابلیت قبول آن نداشتند و قانون ان حکما و متفقین نهاد
 از برای پدید نیل این ندادند از **نظم** گوهری بر سر یاز لفظ و گردوند تا حن پر ای می از کون و مکان بر خیزد
 این گرانیما را متاع از دو جهان شسته است طالبی کو کرم از جهان جهان بر خیزد عین ثابته کو کرم بران بسته اند این ندادند
 که از برای قبول این کار و تحمل این بار طبعی بدن بر زو بار من مناسب تر آن گنج را گنج و در از خاک در خور است **بیت**
 کا منست جانان با عزت شریف خوشوقت آمد و داد این لطف کا و پای **بیت** نشین بر این از عالمی گنج مراد
 کرم این خانه بسودا تو در بران کرم عاقبت این خلعت بر تو دادم چیست آمد و حملها انسان اراده از لایله برای ترک کبیر دم

علیه السلام مهاردت نموده آوازه با نوازه انی خالق بشر را بر بلین انجمن ملا که در انداخت و باین خطاب دستا بکوشید باین امر خطیر
 بود تاج بهماج بر تارک مبارک ملا که مستندان الا که ملکوت مستفیدان معارف لاهوت اذهن باد که و از قال که ملا که انی جامل
 سه الارض خلیفه ما و این ملا که هر ششکان اند چنانچه جمهر بران ذمه اند بکعبت عموم لفظ و عدم تخصیص با طایفه مخصوصی از ایشان
 چنانچه ضحاک از این عباس بنی الله عنده و ابیت میکند که چون بنی ایمان در زمین بعضیان مبارکت می نمودند و از انسانی حق تعالی
 انست میکرد و خدعه خدای جل و عابجا معنی از فرشتگان را مجاریه و مقامات ایشان فرستاد و عزت بیل بر ایشان بود و جاریه
 کردند و اکثر از ان حیوان القتل و اسیر تاراج و اخراج زمین را از وجود با اکل ایشان تنفیذ نمودند از فرشتگان ایشان نهند که خدا
 عز و جل ایشان این سر در میان نهاد **فصل دوم در خلق نبی ایمان و بیان ایواقعه الست** که حق فرود

که با حق تعالی میل من بالاسم و آن ناموسم ازین که کوشش غلیظ بود که حق تعالی در وجود آورد و بود و در آن آتش نور و ظلمتی بود
 از نور آن ملا که مخلوق شسته و از ظلمت آن یوان موجود شدند از زمین آن آتش جان که کینست با یونج است و در وجود او چون ملا که
 از نور بود و میل لطافت نمودند و از صاحبی معصوم ماندند و چون شیا طبعی از نور و بودند لاجرم مکروه و الهناک نمودند و از نور ایمان
 و طاعت هیچ بهره نیاختند و چون همینان از زمین آتش بودند و آن ششعل بود و هم بر نور و هم ظلمت لاجرم بعضی نور ایمان و عرفان و طاعت

شستن نشاند و بعضی
 بطن است که در و منال است
 مبتلا از اندکی با نیا
 عباس بنی الله عنده و ابیت
 کوه نذر چون اولاد و عقیقه
 ابو یوسف که در حم و سوا و قصبه او
 جان است در بدایت و ابیجی
 انفعال چون اولاد و طار و نوس
 را به با طارین توالد و تامل
 بسیار شد حق تعالی
 ایشان را بر بعضی کشف کرد
 و با عادت و خدمت خود را
 و فرود و طایفه و اولاد و با عادت
 او حکام رعیت قبول نمودند
 و در حال اعلی و بعضی انبساط
 و در ملک و یکدیگر را نید و با این
 و او را از دایمی اوایل
 تو این از دایمی اوایل
 می و شش از دایمی اوایل
 بعضی بیست و چهار و بیست
 سال و از دایمی اوایل
 و چهار سال است و بیست
 با نیا سیم چون جبال ایشان
 خلقت از او بود و از طایفه
 نیست بعد از ان که بعضیان
 آنها را از نور و غایت
 پیش رفتن حق تعالی بعد از
 از سر

آدمی آینه مولی بود
چونکه مرآت از جلایا بدکمال
آنکه مقصود و اعمال است

چونکه مرات از جلا یا بد کمال
آنکه مقصود و دو عالم ذات است

در وی اول یقین بنید جمال
ذات ندای خیر مرات اوست

آنگاه مقصود دو عالم فانی است	فانی نه ای خیر مرآت اوست
------------------------------	--------------------------

فیه شیخ شہار اعلیٰ اعانت طبعیہ از حکایت ولایت بانع و الشان را

علاوة است انشاء

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى بن جعفر عليه السلام

هر سال بسبب و چون از ماز فارع است گفت خداوند اینچ بسبب و

که ای جبرئیل در دامن آخر الزمان من که خداوند منافع و بیرون آورم

نہیں متفرقہ ادا کنندہ کو اب آن کرعت نماز الیشان برین نماز تو بچید

میل توجیر عبادت نکستی و بار طاعت بر مطیع گردن استقامت

ز خدمت ما باز دارد و از توجیه مبنی مشغول تواند گردانید و هم عیبش

در دین حق سجد و التماس دعا واجب است و چون خواهند این مکتوبات را

صورت و آرایش آن که عداوت برساند و شهوت میل

[illegible]

بناوید عوارض بندار در هر سال بجمع سال بری استوفی

سیمه بمشاده غفلت غبار غفلت درمیدان بجای بدت بر امیر آزاد

وہیں سے بیٹھ کر دیکھتا تھا کہ وہ کون سا کام کر رہا ہے۔

نی بیمار دزد قول شستم ای مالک شماره اطاعت است با قنار

کہ کہ تزلزل ہو اور وہ درطاعت کے راہ العجب آرد مولوی رومی کا قال

آسمان تیرودہ ہر ساعتے
بس خجہ معنیت کان مرد کرد

میکشدش تا درگاه قبول
 فی سحر سحران فرعونشان

کے گوشہ نشین اور ان کے عیند

حاج آغا تپا اے سے سیرت

یونان کے مہندس مت ادا ہے

تہ سماراناریدن ریلید ونہ ایشان راسرہ شمس

بہشت اریچہ جای آنا ہگارست
بیار یاد دہ کہ سطر مہبت او

ملن چیم حشرات نگاہ بر من است
که عیث معصیت و زبردنی مشیت است

گفتای ملائکه شما هم عیب ایشان ندیدید و هنر خود پندیدید و آنرا

[illegible]

حضرت آدم علیه السلام را از طبقه زمین آفریدند و در بعضی از اعضا مردار آید می بهشت و جوار هر دو بهشتی نمودند تحقیق اینجی در
 کبریا در دست و اینجا موجود زمین گردود و در وایت چنین آمده است که سر سبک آدم را علیه السلام از خاک کما فریدند و گردش را از خاک
 بیت المقدس و میشد آتش را از زمین عدان و پشت و شکم او را از زمین هند و دستها از زمین مشرق و پاها از زمین غرب الیگانه گشت
 و پوست دگ و پیله و خون و غشادین و غیر آن از مجموع روسته زمین آفریدند تا بلبله غنما در والدان متشابه و متضاده و آینه پدید آمد
 و او را آینه عکاس پذیر بنیامین هم صاحب جلال ملک و ملکوت گردانید تا حسن صورت و ملاحت نبیت از هر یک از خطا هر حال و جبال
 آفتاب نماید و این نورسته ضرر خاک برگدستما گلشن افلاک چسبیده **نظم**
 و از او سر و بدن که چنانچه میبود میخندای میبود که بزادی خایید کز می کلوخ شکاف خندید میبود
 ای دور ویش صدهزار صناعت دیدار که از عدم به وجود آمد و خورشید عالم را می را دور و ماه آسمان پیاس اسصور گردانید و
 چشم ترا به جمال ایشان شود گردانید و روح بیخ مخلوق این گفت که چه صورت که فاحسن صورت که گرا این شست خاک و بیگ و صف صوری و جنو
 آدم علیه السلام حسن جمال و آینه وجود و دست و پایی نمود که هم غیر و این عالم که ان بخشنده ای او میان ربیب که تا بجز که کجس صورت
 و سیرت مشهور عالم ملک و ملکوت شد که شمر او را بر کس نسبت کرد که کوه مین بود و کس دنیا که دیدار کردی او را بکمان مانند کرد
 نهادن بود که کانی که تیرش خرگان بود که کشیدند و او را سر و سمی گفت سیاهی بود سر و روان در چمن تا زده جان که بافت آنکه زشاد بود
 نورسته یار و گفت از غایت میا به بناب شون و خورشید بجای کسوف متواری شد از حسن صورتش شمشیر شینی ای اکنون چنانکه
 مگر گوش جان توانی شنید چنانچه غیر تو که بیخطاب گوید آدم علیه السلام میبود

هست نوری در جبین تو سیر	کمان بصیرت در دیکر تو سیر	دیران ماه پیکر دیده ام	در جلال حسن دیکر دیده ام
نور تو بر عرش بر کرسی بود	نور تو از مطیع قدسی بود	این چه نورست از کمان تو	بخت کوب فوشتان از تو
دید کوه بان نوسه بایر تو	فروختست این کنی تا بایر تو	تو کمال از کمال کیستی	مظهر نور جمال کیستی
خواست تا نورش فروز شعله	آینه ذات ترا زده و مقلد	آفتاب آجل اندوده اند	و ده چو گل آینه نروده اند
تو نور بادشاه عالمی	تو گویا و خاک و آب آدمی	نیمت مرید ترا زده و لایعبر	تا که حسنت بنید از جامه آدمی
لنه خاک شد جرم او ذی ملک	با تو گفت مرا و الله ملک	تو جمال دوست را آینه	لا بر مرکب خطه ای اکنون
رجعنا الی القصة بان دانستی که ترکیب وجود آدم علیه السلام		نمودند از اعضا صلابه و این وجود را بر این چهار کس شید گردانیدند از خلایع ملکوت هر یک در باطن آدم علیه السلام نیز به خلق	

نمودند از اعضا صلابه و این وجود را بر این چهار کس شید گردانیدند از خلایع ملکوت هر یک در باطن آدم علیه السلام نیز به خلق
 فرموده که سبب کمال و وجب از دنیا حسن و جمال او و مثلاً از خلایع خلایع عقل را فرید یعنی چنانکه خاک مهر پرست عقل نیز قابل
 نقشب تقوم علم حکمت گشت الیگانه از جبر آب آینه دل را با فرید تا چنانکه آب صافی ترجمه افشاست چون دل نیز به فرید و آینه
 صورت عالم غیب گرد و پس از ملکوت با در روح حیوانی میا فرید و کاتبه او را ساکن عالم ندگی گردانید و کاتبی ساکن عالم غایت خست
 بعد از ان از خلایع آینه نقش نفس مکرش را با فرید و طبیعت آتش در وی و ولایت نهاد و بعضیات گوناگون و سمع و ساخت از
 هر یک از این عقل و دل و روح و نفس را صادق جوار هر دو هر حافی و حقان گردانید و شرح این تخلف و تفسیر الدرر است
 القصة چون گل آدم علیه السلام مکر گشت و در هر مقامی از تالی و طبیعت و دما و سنونی و صلواتی ایچنی بر آورد و دیگر وقت تصور
 صورت بدیه او آید نقاش قدرت بقول فطرت با تامل عنق نقش و ریاضه صورتش بر کشید اول قبه رفیع انسان سرش بر کشید
 بر افراشت در و سه صد برابر صورت غریبه و انشکال بر رویه بجا گشت عقل پر سیر از فطرات که این جمیست گفت این مرکز از سره

در دست و اینجاست که سر سبک آدم را علیه السلام از خاک کما فریدند و گردش را از خاک بیت المقدس و میشد آتش را از زمین عدان و پشت و شکم او را از زمین هند و دستها از زمین مشرق و پاها از زمین غرب الیگانه گشت و پوست دگ و پیله و خون و غشادین و غیر آن از مجموع روسته زمین آفریدند تا بلبله غنما در والدان متشابه و متضاده و آینه پدید آمد و او را آینه عکاس پذیر بنیامین هم صاحب جلال ملک و ملکوت گردانید تا حسن صورت و ملاحت نبیت از هر یک از خطا هر حال و جبال آفتاب نماید و این نورسته ضرر خاک برگدستما گلشن افلاک چسبیده و از او سر و بدن که چنانچه میبود میخندای میبود که بزادی خایید کز می کلوخ شکاف خندید میبود ای دور ویش صدهزار صناعت دیدار که از عدم به وجود آمد و خورشید عالم را می را دور و ماه آسمان پیاس اسصور گردانید و چشم ترا به جمال ایشان شود گردانید و روح بیخ مخلوق این گفت که چه صورت که فاحسن صورت که گرا این شست خاک و بیگ و صف صوری و جنو آدم علیه السلام حسن جمال و آینه وجود و دست و پایی نمود که هم غیر و این عالم که ان بخشنده ای او میان ربیب که تا بجز که کجس صورت و سیرت مشهور عالم ملک و ملکوت شد که شمر او را بر کس نسبت کرد که کوه مین بود و کس دنیا که دیدار کردی او را بکمان مانند کرد نهادن بود که کانی که تیرش خرگان بود که کشیدند و او را سر و سمی گفت سیاهی بود سر و روان در چمن تا زده جان که بافت آنکه زشاد بود نورسته یار و گفت از غایت میا به بناب شون و خورشید بجای کسوف متواری شد از حسن صورتش شمشیر شینی ای اکنون چنانکه مگر گوش جان توانی شنید چنانچه غیر تو که بیخطاب گوید آدم علیه السلام میبود

با انواع بلیات مبتلا گردانیدم و با صفت من رفیق ترا می نمودم و برگ بلی که در می و از آن افرا روج نمودی و در وقت مرگ نیز با جلاله تعالی
 تا بر یکبار زن و فرزند خویش چو نبردیدی و برای رضامان بر کنی و حیلان شیرین بدان بختی بگوئی و غایت می نمودی و در آن همه بلیا و آفت است
 وقت که با حیلان مسکوک بسکایان بخزین و در آن لطف و احسان مایه سردی و در آن کش ز او به تائیک که جو بقیع بود الله احد چربان ملایم
 برافروختی تا خطاب بلی العود و برستان قیمت العود جواب نگیرد و نمک زنا و آموختی این همه بلیا و ابتلا از من ویدی و کشیدی و عرض نمودی
 من که از تو هیچ گونه ای نازده گشت و ام و هیچ خوشی منتظر نشده ام از تو کی اعراض کنی و از اتصال خود گیت خودم کرد و غم لطیفه سیزدهم که
 پرسند که در روز الست همه ذرات جوابی است مبادرت نمودند و در روز آخر که خطاب بلیان ملک لایم و بشو بیزه ایچس جواب نگویند این
 سوال را جواب بسیار گفته اند و بخالد بن برمک گفته اند که شسته غیا به جواب الکفاقتا و اول نکلده روز و شبان همه مخلوق نظام هر حال بود و خود خطا
 لکن ملک لایم نظم خلقی جلال باشد و از نواز من تجلی جلال است الشرح از نتایج جلال است بهیبت ملائط از نطق آید و از بهیبت سکوت نماید
 و مردم نگار که سوال از ملک بود است و بر یک و او بجا سوال از ملک لایم که میباشی که مستغرق جلال ملک باشد ملک کی بر و از و
 سوم آنکه اول توبه خطاب شریعت بود و در شریعت باز بسته بخلق است و در آخر ظهور حقیقت است و در حقیقت ستم است و در شریعت
 بجا به است و آن از جمله گفت و شنید است و در حقیقت مشاهده است و آن تحقیق سکوت است که نهایت توحید است که این مشاهده سکوت
 اللسان کف و لسان قطع

جان نجاتی بر لب زبان چند را	کلی می گوی که از حق جهان چند را	بشدن خلق عالمی بیرون تمام
سخت چون کربلای جهان چند را	لطیفه چهارم که می در پیش از نو که در معنی را علیه السلام خواست که در و را اندازد و تا بوقت نهاد	خطاب است که چندین قطره شیر حلق او بچکان تا از شیر شفت توبه و در پیش شفت فرعون
پستانهای افیاد بر روی عرض کند که چون لذت یافتند باشند دست و رو بر سینه بپرسید ایشان نمک نکلده و در و میشتاق طالبان وصال	سایه شرفی و است بر یکم دست گردانیده و بعد از آن تا بوقت تحت بند خلق انسان ضعیفان داده و دریا ملک انما مثل الحیوة الدنیا که	از نواز من السلام انداخته دست و سوسه میس آن تا بوقت که از پیش شفت فرعون نفس بی عیون آورده و را بگایان ازین لسان جلا شوق
پستانهای حرص و طمع بر روی عرض کرد که دنیا چو می آید و دره بازنگرد و سینه بیچ و دایه گرفت مرد صاحب عمت آنست که نظر رغبت دنیا	و عقبه بی ننگ و بهیبت	بختی او که کوین چشم کشایم
بختی او که کوین چشم کشایم	کرم نخست نیمه جمال مولی را	شعوی شیخواره چون نماید بسلطه
بسته شیر زمین شو چون خوب	جو طام خویش از قوت القلوب	شیر حرکت خود که شد و ز شیر
ناید که در می ای جان نور را	ای بی نیلی حجب ستور را	لطیفه با نوزدهم می در پیش

چون مادر هر مان کوک خود را میخواند که کوک جواب در بطوع و رحمت بگوید و بر کار با و ازاد تا شاست چون و گوی میخواند جواب او
 نمی گوید بر کار که با و از گوی الفت و شانی نادر ای این عاشقان مشتاق که در روز زمین قنای است از جناب قدر الهی شنیده اند
 و آن انداختن و در وقت مرگ خطاب بلیک سکوت آید این دوستان من بنده و توبه حقیقت معرفت نازد که بر بار بختی اجابت خواهد کرد
 او آدمیان بیرون بر دامن ایشان را بخواند بصدای ندای من شنیدند یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک اضیة مرضیه هذا بیدل
 علیه تو لقا لست بمریوس لست بالنفس بدین تمام

بشنو که بدایت تاروی او دیدن آن	چون که یکایک است شنیدن آن
گرفتند چو خنجر لایق قتل در گلو	در میان خون چون غلغلان
بر پس انداخته و مان گوید که در من	او جلد بر بدن و خاک سپید آن

افکاست که شیخ جلاله بغدادی نفس سر خود روزی با یکی درویشان بزیارت شیخ عسکری عقیل قدس سره رفیقیم شیخ از علم الهی پیروی میگفت

چنانکه در می و از آن افرا روج نمودی و در وقت مرگ نیز با جلاله تعالی تا بر یکبار زن و فرزند خویش چو نبردیدی و برای رضامان بر کنی و حیلان شیرین بدان بختی بگوئی و غایت می نمودی و در آن همه بلیا و آفت است وقت که با حیلان مسکوک بسکایان بخزین و در آن لطف و احسان مایه سردی و در آن کش ز او به تائیک که جو بقیع بود الله احد چربان ملایم برافروختی تا خطاب بلی العود و برستان قیمت العود جواب نگیرد و نمک زنا و آموختی این همه بلیا و ابتلا از من ویدی و کشیدی و عرض نمودی من که از تو هیچ گونه ای نازده گشت و ام و هیچ خوشی منتظر نشده ام از تو کی اعراض کنی و از اتصال خود گیت خودم کرد و غم لطیفه سیزدهم که پرسند که در روز الست همه ذرات جوابی است مبادرت نمودند و در روز آخر که خطاب بلیان ملک لایم و بشو بیزه ایچس جواب نگویند این سوال را جواب بسیار گفته اند و بخالد بن برمک گفته اند که شسته غیا به جواب الکفاقتا و اول نکلده روز و شبان همه مخلوق نظام هر حال بود و خود خطا لکن ملک لایم نظم خلقی جلال باشد و از نواز من تجلی جلال است الشرح از نتایج جلال است بهیبت ملائط از نطق آید و از بهیبت سکوت نماید و مردم نگار که سوال از ملک بود است و بر یک و او بجا سوال از ملک لایم که میباشی که مستغرق جلال ملک باشد ملک کی بر و از و سوم آنکه اول توبه خطاب شریعت بود و در شریعت باز بسته بخلق است و در آخر ظهور حقیقت است و در حقیقت ستم است و در شریعت بجا به است و آن از جمله گفت و شنید است و در حقیقت مشاهده است و آن تحقیق سکوت است که نهایت توحید است که این مشاهده سکوت اللسان کف و لسان قطع

معرفت بنیاد بود لاجرم حق تعالی در باره ایشان فرمود انهم كانوا قوامین جای دیگر منصف باید انهم كانوا هم ظلم اطمینان تا بیان امر خطی بدت بزرگ که چنانچه
 سال ششغال بدعوت نمود گروهی از ملک با وایان آوردند و از کفار لایذی بسیار آنحضرت عالمگشت و او را بصیرت تحمل شست نموده بدست قوم
 مسالت نمی نمود و میگفت الامر بدعوی فانه لا یلعون تا گویند لذیت ایشان بچشمتی بود که لایضرب آن قوم طاعی اعضای اغضت شکست شد
 و هوش را زدی زایل میگشت او را در دعوی می چسبید و دروغ خاند اومی انداختند چنانچه گمان می بردند که جان او از بدین و معاشرت نموده
 چون سبب بزرگ شستی از شفا خانه و از اهر مست هموشیفین حضرت حق جل و علاطت شش کرامت فرمودی و چندین نوبت چنان واقع شد
 که در جمیع ایشان درمی آمد و ایشان را بدین سلام دعوت میدفرو و آن سنگ لاندان چندان سنگ بجای اومی انداختند که اعضای
 او خسته و شکسته می شد که میگفتند که وی مرده است و چون تشبیهی جبریل علیه السلام پامدی و لغوان آبی آن سنگها را را لای
 بر کشتی و فوج علیه السلام بیرون آمدی جبریل علیه السلام چو باقر بران براهتما لایذی شندی علی الصباح در میان قوم آمدی و گفتی یا قوم
 قولوا لا اله الا الله **نقلاست** که از رفسای قوم چری بر فوجی نام و پسری دشت جاز نام فری با او و وصیت میکرد که ای فرزند در یادای
 فوج ما اکلن بکوشی و او را بر دشت نرد فوج علیه السلام آورد و گفت ای پسر آن ساحر که باک تر از بخت لغت او دلالت میکرد این شخص
 است زنه را که گفت او مغر و نشوی و از زمین با او جدا و اخراج نمائی و آنچه ممکن باشد در لایا و امانت اوسعی نمائی که و وصیت پدران
 چنین در و دیافته آن پسر بد که بشود و اعضا از دست پدر بداخته بسته چنان بر تارک مبارک آن عفره نیکو سیر
 فشرود آورد که خون جبین بسپرد آن حضرت فشرود وید حضرت فوج علیه السلام حق تعالی بنا لیده گفت
 خداوندای بینی که بت مکان تو با من چه معالایست گفتند من ایشان را از صلاکت بهدایت میبخشیم و اهرم ایشان این نوع امانت
 و آذیت میرساند که قال ربانی دعوت قومی یسلا و نسا را فکلم نرد هم دعائی الا فشراد فله و او را اگر
 باین قوم نظرسه عنایت داره ایشان را راه نجات به نمائی و الامر صبر بر کرامت فشرمانی که طاقت طاق گشته
 اسے کاشش مرا آن علم بود که بدانستی که هیچ کس از این قوم بدولت اسلام مشرف نخواهند گشت
 و الاحسنه الام سعیم من مشکور خواهد بود یا من خطاب آمد که از دست هر که ایمان آوردی بدیسان آوردی

و ادعی الی نوح اهل من یؤمن من قومک الامن قد امن گفت خداوند از نسل انبیا کسی
 هست که بعد از بنیا ایمان آورد با ما میدان این مشقت بکشته خطاب آمد که یا نوح که سابقین
 منقلب الرجال و لانی احام الناس و من نکل قد بر روح تصور بر قسم ایمان بنام این تیره
 دلان نکلشده و در نسل و نسل ایشان نیز این نور ظهور نخواهد پیوست یعنی در نسل اینها نیز
 مؤمن نخواهد آمد حضرت فوج علیه السلام بعد از آنکه از قوم بکلی نوبت شده و بهلک ایشان وارد
 و عاف نمود و بر لای نعل الارض من الکافه بن دیا تیره و عابر بدت اجابت رسید و حکم
 به عذاب ایشان وارو گشت و لا تحاططن فی الذین ظلموا انهم مغفون یعنی این فاسقان
 با دپی را بظفیان این آب بهد تشرف و دخی فیتیم و ترا و اهل تر سبب امان
 از طوفان شتی خواهد بود که تعلیم با ساری و الصنع العکاب با عینست و وحی نامه

فصل سوم در دلالت نمودن نوح علیه السلام بیاختن کشته و رسیدن

طوفان از صحنه
 زوجی خستای نمودن
 و بخت نبات
 عجب بن غف
 نقل است
 و او مشغ الفک و در دشت
 نوح علیه السلام گفت ای
 این فلک حبیبیت فرمود چنانچه
 از عجب الایات و کشف غلو
 که ام به خطاب آمد که ای نوح
 فرستاد که آن آب غرق
 شوند این کافران با بدو وانی
 و در و در غل با بدو وانی
 علی بنیاق و نوح گفت
 علیه السلام چو او را خواهد بود
 فزان آمد و رفت ایشان
 از دست جبریل
 علیه السلام و اهل بیتدار
 علی السلام و اهل بیتدار
 چوب ساق و شاد و ایتنا
 و مرست چهل سال
 با بخت

در آمد نقیض است که چون در ان گوش و دوست در کشی نهادن را آید شیطان بعین حیل برانگیزد دوست در دم خزد و دای و را بخت هر چند
نوح علیه السلام با نیک نیر و خیر و جود و نیت و دوست در آمدن بعد از ان نوح علیه السلام با نیک بروی زد و گفت و افلاک انک
الشیطان فی الحال و در ان گوش و در آمد بعد از نوح علیه السلام فصول احوال کشی که شیطان را و در ان و این شسته فرمود که ای بنی با جازت
که در کشی در آمدی البیس گفت با جازت نوح گفت من از آمدن لو دافعت نیست گفتم در ان گوش را گفتم اخی اخی و انک انک
الشیطان من دوست در دم خزد و بودم و او را در آمدن نمی گذارستم چون با جازت دادی هر دو هم در آمدیم نوح علیه السلام
خواست که او را از کشی بر آورد گفت به من خرم و در ای نوح چاره نیست از نگا داشت من دخی آمد که ای نوح او را بگذار که ملا
در من احوال و حکمت است پس دست انخراج او بداشت و به صحبت و موعظش پرداخت گفت ای بیس آن چه بود که کردی
و خود امر و آید بی سختی و با ضلال و با غوی نمی آید چه بد و خبی اساس ایمان از ضمیر خود بر انداختی بیس گفت ای نوح
انکون چه میفرمائی اگر ترا که آن کن من است بجان اقدام نایم حضرت نوح گفت ای بیس بخدا باز گرد و تو بر کن شاید که بدولت
قبول مشرف کردی گفت نافرمانی که تو قبول کنی نوح علیه السلام در خواست نمود و فرمان آمد که قبول کنم بشرفه انکون
آدم علیه السلام حاضر است آنرا سجد کند نوح علیه السلام بنیام الکی رسانید البیس گفت آن زمانیکه زنده بود و بر بخت خات
پاننده بود سجد نکردم انکون کرده و جمادی گشته چگونه سجد کنم نوح علیه السلام از وسع اعراض نمود و دوست که
در قبول بروی دس بسته اند و العیا ذبا لمن ذک ابوطیغی نفسی رحمة الله و رخصه التزیل خود آورده است نیز
و کشی در کشی در آمد نوح علیه السلام دوست در دم و او را بدست و کشی در آمد و او پس شکست و رفت و
ملا بگشت و همچنان ماند تا بغرض عالم و مشیت باستانی اطاعت فرمود دوست مبارک بر دم او لبو و عورت او ستر بماند و این و تو
سلیطان را بشارت و عاصیان را انداز تمام است نقیض است که چون نوح اولاد و اهل بیت و متابعان خود را در کشی در آمد و دو کتا
که پس روی و بر و ای بیس نام داشت و در وجه نوح علیه السلام که در اعلا نام او بود و در و او در حال نوح علیه السلام تا بگو
او میدید بعد هر چند نوح علیه السلام بر بیل شفقت می فرمود که یا بنی اربک معنا را کن من انکافیرین ای فرزند با ما در کشی در آمدی
و با کافران مشابه او و او را که سادی الی جل بعضی من المانی فنی فکر کوه و غار بسیار است با خوار و م تا آب باران بوفان
من در سجد بر گفت لا عاصم الیوم من امر الله الاس من یستغفکها و ارزنده نیست بی چیزه مرند و از فرمان الهی جل و جلایان
مستوجب قومی شود و اگر خدا تعالی بکرم عیم خود بروی رحم کند و من گفتگو می بودند که یکبار موبی در آمد و او را از پیش نوح علیه السلام
در بود و حال منیا المون فکان من المفرقین چون فرزند که مقتضای قول سید ابرار علیه السلام جگوشه پیر است که
اولاد انکاب و نا خاطر نوح علیه السلام تامل شد و کرد و وسع اخلاص فرزند گریان جانفش برگرفته روی بقبله مناجات آید
گفت رب ان انجی منی اهل و انی و عک الحق داشت احکم الحاکمین این فرزند من و اهل من و عده و تو حق است و حق عده
تو ممکن نیست فرمان آمد که از لبس من ایک که فرابا من یکبار شامت کفر به تیغ حو و علاقه نسبت و علیه ابلت را تمام منقطع
گردانید خلافتی بایس لک اعطانی انکون من العاصین از خطایب عتاب آینه شما سے و دو کتبه در کافران سینه
نوح علیه السلام مشغول گشت که تا بقیام قیامت از عاصیان انکون من العاصین از خطایب عتاب آینه شما سے و دو کتبه در کافران سینه
که هر چه بر سر میخوردادت است و در روایت چون زبیره الیاض و غیر آن ویده ام که چون کفان بید که آب بغیان می کند آنرا
خود صند و قریب کرد و در و شکاف آنرا بغیر مطلا ساخت و آنجا در آمد و صند و قریب کرد و آب استغلا یافت حق تعالی

علت ابل بر روی ستم
ساخت تا در دین ان صند
در بیل خود قیامت شد
بن بران از ان عیال
شیان و فساد و ایت کند
چون یک بر آمدن از نوح علیه
بن عقیق نیر و خیر و جود
اسلام بود بر یکبار و در کشی
در حضرت آدم علیه السلام
و بدید عیال را احسان
دا در حضرت با و با نوح علیه
پیش نوح علیه السلام
گفت و در کشی راه ده
حضرت نوح علیه السلام
ملا شد که اهل کفر را در کشی
در آمدن حضرت نوح علیه السلام
نجات یافتند و قیامت آن
بخت عکس خبر دین است
و در و در حساب است
و طول قامت عیون
ما را و دین
عمر او و دین او
علت لعل قامت او بخت
بود که آید و انکاب
و کجا با عیال و جود

شکمستر، تیان در روز عید الاشیان و مناظره با مشرکان پیش ملک بردن و با ملک حاجت نمودن تعلست که چون

[illegible]

یافت حکمت چه بود و انکار نشد فی الله که حجاب الزلف و سر و سلی اند علی و اگر دلم بر داشت تا آنکه از راه غایب راه مرادی با وجود رفت و
 منزلت آنحضرت صلوات الله علیه از وسط جواب اگر چه بنشیند فلان سر و سلی اند علی و سلی بر دوشی باکی عایشه و سلی علم خطی علی اند علی و اگر دلم بر
 پس تحقیق خواست تا حاصل محبت او را بتجسس خزان بنی شریح گردانید و چنانچه بر داشت و گفت عیال خویش را بکارها و چون نوبت آنحضرت صلوات الله
 علیه آمد و سلی رسید و او گفت تو در خواب باش تا من حرم ترا نگاه دارم و ما را پاسبان غفلت بود عایشه را رضی الله عنه در پیل جل ملازمت
 الی الله تعالی چون گفتند که سالیان در خاتون را ایستاد و عفت از آن محل تمتع بیرون آورد و خاطر مبارک ابراهیم علیه السلام را تعرض در آن مقام
 نیز رفت باز غریب همگردانید و از مصر به فلسطین انتقال فرمود که از انواع و شش بست بنوعی کرد که آنجا آب بود و آب دانی در آن موضع چنانچه
 کند و آب آن چاه هرگز نرسید و چنانچه شد و ابراهیم علیه السلام قدس سره طعام کم بود و تمام شد و آبانی ساقی بود و ابراهیم علیه السلام بار بار بر دوش
 و بطلمیایم در آن شد و قدس سره دست نداشت که بان خبری سر دست آورد و در میان آن بیان آن خبر فرمود و از خدا پرگار و از پرگار و چنانچه
 باز آمد تا خاطر اصحاب پریشان آن قسلی با بر و بچه و نظر در آن خرسندی حاصل یاب و ابراهیم علیه السلام چون بنزل رسید از غایت کوشش و زحمت
 و خواب نشو و سار و ما جرایم و در آن فرستاد و تا تحقیق کند که ابراهیم چه کار در آن بارگاه کند یافت سار و ما جرایم و در آن فرستاد است
 کرده و خبر که در آن چند چو ابراهیم علیه السلام پیدا شدند و در آنجا شش است عانو و در آنجا ابراهیم علیه السلام پرسید که کلام چه دارد و سار گفت از آن گدایی
 که در وی آنجا نیم ابراهیم علیه السلام ازین غیب نموده و شکار الی جل ذکره تقدیر نماید و قدس سره از آن گدایان به جهت توت صرف نمود و قدس سره است
 مخصوص گردانید و قدس سره است ابراهیم علیه السلام آن چاه را فراوان ساخت تا هر که در زمین جریان می نمود و شش لبان عرب ازین خبر یافتند و
 که از اطراف و اکناف روی روان موضع آورد و بسبب محبت خلافتی شمره شده و اکنون ابراهیم علیه السلام شمره است بعد از چند گاه ساکنان آن
 زمین سراسر شایع یافتند و آنحضرت بنحید از میان ایشان سفارتی کرد و دو موضع که از آن سلسله یافتند و میان آن
 و ایلیا ساکن شد و ایلیا عارت از بیت المقدس است و بعد از جبر ابراهیم علیه السلام اقصان کلی آب آن چاه را یافت و آنان را افعال
 تا بسندیه و خوشبختان گشتند و دو عقب آنحضرت آورد و هر چند الحاح و سبب انمود و ذکر و بطن لوفت مراجعت نماید قبول ننمود و بعد از نوبت بیست
 اقصان آب برض رسانید حضرت ابراهیم علیه السلام و بعد از آن دو وقتنای آب آن چاه را امیران اول باز و دو ایشان وصیت فرمود
 کردی باید که زن حاضر برست خواب از آن چاه بر نزار و دو متدای میره بران تیر و آب از آن چاه جریان نگیرد تا روزی بر خلاف نیست
 آنحضرت دست بان کرد و اقصان آن آب را ری شد و ازین چاه دیگر آب بالا نماند و بر او و سلیسان چون ابراهیم در ولایت قسط قرار
 گرفت و دیگر بر توطن هیچ کلمات آنحضرت خود گردانید تا بنیست سرای غلذ را مید و **واقع دیگر واقع نرضه بنیت فرمود**
بمورد و امیست که در آنوقت که ابراهیم علیه السلام را و کلاش و آنحضرت رخصه از پدر و ستوری خواست تا بران نامی که از پدر ایشان از اشراف
 ساخته بودند برای و حال ابراهیم علیه السلام و تونی با یک گفت و ایبتا چه چند روز است که ابراهیم علیه السلام آتش نشاء و است اکل و این چگونه باشد و گفت او شش
 گشته چه چیز خورای دید که از آن طبعی گفت او پدر البتة میخوام که بر آنم که آن حال او چه عاگرد شده است اجازت داد چون بران مقام شرف برآمد از آنهم
 علی السلام و دیگران برای او در میان آتش گشتانی ترتیب کرد و اند و بنار و از غرض بر بالای آتش بنیستی در آن بوستان برآورد و رخصه گفت است
 ابراهیم علیه السلام ترا چه جاست که آتش ترا سوخت که فروغ کار و رفیق روگردان آن افروخت ابراهیم علیه السلام را از مقام و جواب گفت که من گمان می کنم
 معونه الله لا حق و لا تار رخصه گفت ای ابراهیم هر ارضت بیقرانی تا دیدن آتش فروغ تویم و فرمود که ای لا اله الا الله علیه السلام و بعد از آن پدرش
 شد و باک دارد رخصه را از بالا آتش فرود دید و دلگوشه و دانه دانه گریان خود را در میان آتش در ارضت یکبار آتش در زیر قدم او رخصه گفت تا خود را
 فرو برد ابراهیم علیه السلام رسانید و آنحضرت ایمان خود را تا گردانید و از آنجا ایستاد بجانب پدر بارگشت چون پدر را میان مان و دخترش چاه کرد

فصل نهم در بیان آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام در آن وقت که از مصر به فلسطین انتقال فرمود و در آنجا شش است عانو و در آنجا ابراهیم علیه السلام پرسید که کلام چه دارد و سار گفت از آن گدایی که در وی آنجا نیم ابراهیم علیه السلام ازین غیب نموده و شکار الی جل ذکره تقدیر نماید و قدس سره از آن گدایان به جهت توت صرف نمود و قدس سره است ابراهیم علیه السلام آن چاه را فراوان ساخت تا هر که در زمین جریان می نمود و شش لبان عرب ازین خبر یافتند و که از اطراف و اکناف روی روان موضع آورد و بسبب محبت خلافتی شمره شده و اکنون ابراهیم علیه السلام شمره است بعد از چند گاه ساکنان آن زمین سراسر شایع یافتند و آنحضرت بنحید از میان ایشان سفارتی کرد و دو موضع که از آن سلسله یافتند و میان آن و ایلیا ساکن شد و ایلیا عارت از بیت المقدس است و بعد از جبر ابراهیم علیه السلام اقصان کلی آب آن چاه را یافت و آنان را افعال تا بسندیه و خوشبختان گشتند و دو عقب آنحضرت آورد و هر چند الحاح و سبب انمود و ذکر و بطن لوفت مراجعت نماید قبول ننمود و بعد از نوبت بیست اقصان آب برض رسانید حضرت ابراهیم علیه السلام و بعد از آن دو وقتنای آب آن چاه را امیران اول باز و دو ایشان وصیت فرمود کردی باید که زن حاضر برست خواب از آن چاه بر نزار و دو متدای میره بران تیر و آب از آن چاه جریان نگیرد تا روزی بر خلاف نیست آنحضرت دست بان کرد و اقصان آن آب را ری شد و ازین چاه دیگر آب بالا نماند و بر او و سلیسان چون ابراهیم در ولایت قسط قرار گرفت و دیگر بر توطن هیچ کلمات آنحضرت خود گردانید تا بنیست سرای غلذ را مید و واقع دیگر واقع نرضه بنیت فرمود بمورد و امیست که در آنوقت که ابراهیم علیه السلام را و کلاش و آنحضرت رخصه از پدر و ستوری خواست تا بران نامی که از پدر ایشان از اشراف ساخته بودند برای و حال ابراهیم علیه السلام و تونی با یک گفت و ایبتا چه چند روز است که ابراهیم علیه السلام آتش نشاء و است اکل و این چگونه باشد و گفت او شش گشته چه چیز خورای دید که از آن طبعی گفت او پدر البتة میخوام که بر آنم که آن حال او چه عاگرد شده است اجازت داد چون بران مقام شرف برآمد از آنهم علی السلام و دیگران برای او در میان آتش گشتانی ترتیب کرد و اند و بنار و از غرض بر بالای آتش بنیستی در آن بوستان برآورد و رخصه گفت است ابراهیم علیه السلام ترا چه جاست که آتش ترا سوخت که فروغ کار و رفیق روگردان آن افروخت ابراهیم علیه السلام را از مقام و جواب گفت که من گمان می کنم معونه الله لا حق و لا تار رخصه گفت ای ابراهیم هر ارضت بیقرانی تا دیدن آتش فروغ تویم و فرمود که ای لا اله الا الله علیه السلام و بعد از آن پدرش شد و باک دارد رخصه را از بالا آتش فرود دید و دلگوشه و دانه دانه گریان خود را در میان آتش در ارضت یکبار آتش در زیر قدم او رخصه گفت تا خود را فرو برد ابراهیم علیه السلام رسانید و آنحضرت ایمان خود را تا گردانید و از آنجا ایستاد بجانب پدر بارگشت چون پدر را میان مان و دخترش چاه کرد

یافت که بار ایام چندین سالست که این پیر را بود که مقرر و اوروزی از خواجی امتنان خویش شام و چاشت کشاد و او را که است فرموده ایم امر و ذیکر خجست افوازه و تهنیت و از اسرار خود معلوم بازگرداشیدی بر این پیر علیه السلام تحصیل تمام از غیب پیر چون دودیه او را دریافت و بهانه بسیار نمود ما را باز گردید پیر از بنای شقایق در اول و اتمام تمام در آخر و حال که در این پیر علیه السلام کیفیت عجب ملک علامه بل و علامه پیر جهان فرمود و باز نشانه هر که را می ملاحظه این بنده فاضل و نوری بنایم شایسته است و وقت تمام فرموده عجب کسان میگفت رهبری که خود و دیگری که با دست خود جویت شدن عجب کتاب که بنای علیل

چون گمشد گشت تیغ سر بردارے تو میریزد زخمت خنجر گشتن
 زمینان کافران بکار بردارے زمینان کافران بکار بردارے

علیه السلام از بسیاری هم‌داری در خانه اش طعام نهاده میجان روی با دو آشفته دوستی داشت غلامان را به ایشان نزد دوست مصری فرستاد و آنرا برای او معامله بر سر بسته نمود که حاصل جوان غلامان نزد او نگرفت بستر کمپوشش را در یک بان جمعی ششم نفر تن را خالی فرستاد و غلامان

[illegible][illegible]

علاء الاسلام مخصوص ہو، جو کبھی شاربِ دوکیر قلمِ افکارِ دیگر نہ کھنٹا، لفظِ دیگر قریبِ موسیٰ سرِ دیگر است، ازینِ حلقِ شوقانہ و دیگر سو اہلِ بیخود و بیخوشیا
تائبِ اول کیسکے باہنِ امورِ اتمامِ نمود حضرتِ ابراہیم علیہ السلام ہو، دیگر اہلِ کسے کوئی سفید روحِ اس خود دیدہ بود و پوششِ از موسیٰ روحی کیس

سفیر بنشیند و چون آن بزرگفت خداوند این حیثیت که آن مخصوص گشته ام خطاب مذکور این وفارست گفت رب زدنی و قاربر و ایتی آنکه
گفت الحمد لله الذی بیضی العاد و ماعا و العاد و زیارت فردوس الانجا آنکه المرئوس من عنک الکره و جبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

و سلم و ایت کرده که فرمود اول کسی که بیخ نمود و بجا بقدس خود آمدنی جبل و علایق را بر آید و بعد از اسلام و ایت دیکه آنکه چون معوی سفید بخارن خود گرفتند خداوند را نداده و الشو به التی شومیت بنجلیک خدا و را در این آشوبه است که خلیل خود را بآن مبتلا گردانیدی بی حقیقتی و فرمود که در

مستتر باین القوم این پوشش علم و زراعت و نور اسلام است سوگند زلفت و علل من که چو فخر و راهن خدمت پیشامد که دوی گاه ای و به سیکانگی من که ازینکه
شرم دارم که هر که از اینش و دوزخ که از این راهی از این نصیب کنم و یوانی که گستره از این راهی که اسلام گفت رندی و قارحون صلیح بر خاستهای هر

سبا کرش برشال تنهانه خیداسنگدشته بود و دغا که گاه هیبت دگر و دگر نگذرد و نایب سفیدست و دایم دگر اگر که سبب بیاض شود آنحضرت آن بود که چون
دگر برین عمر آنحضرت ارض تبار ز نور بود و حضرت حق بیاز و تو عالمی استحقار علیه السلام که فرمود یعنی اگر گفتمانی است بنا نموده و میگفتی که این دور

پس اینچه ابراهیم خادمه کو که یکی را از فرزندی بر داشتند و میگویند که فرزند جملی است حق بخانه زعمانی اسحاق را چنان شایسته ابراهیم گردانید که چون محاسن
 پدیدار کرد ابراهیم پادشاه را بنمود و حضرت محتعلی محاسن ابراهیم سعید گردانید تا بان اراضی حضرت کرد و دو گراول که سینه فخر گردانید ابراهیم را و بعد از اسلام خان خود

صیفت دارد است که آن ابراز خوش باقدوم و جوانی نماند سینه بعضی گفته اند که قدوم و ضعیفست و شام و بیخوابی و چهره شرمسار و بیخوابی آورده که در
از قدوم و تنه است بدلیل آنکه در صیفت دیگر و درست که چون ابرام بختل آنکه ابرام علیه السلام فرمان می برد است نموده بعد از خستگاری و از آن ابرام بسیار خست

[illegible]

پوشیدن از آرائان بود که بودی آموکری ای ابراهیم که گوی ترین خلقی ترمین جهان بود که باید که میان عورت و تو زمین حاصل باشد تا زمین عورت

چون سماع مکین مکان فضیل خلاق نیز میسر است

درین جنگام حرمی انضمام توفیق و تائید خداوند منام نسخه منظومه الاشواق و دفتر مشور الاوراق در بیان سیر و اخلاق حضرت سید المرسلین خاتم النبیین خیر بنی آدم احمد مجتبی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحاب کرام سلمی

مِصْنَعُ النَّبِيِّ

أَرْجُ الْفَتْوَى

مستفصل عالم اجل وفاضل اكل قدوده حقیقین زبده متقین علامہ دوران سہروردی کلامی حسان سالک سالک طریق
متین ملامین کاشفی قدس سرہ بحسن اہتمام ملا نور الدین بن حبیبہ افغان تاجر کتب بانک مطبع غفر اللہ ہا

مطبعہ مرکزی اسلامی واقعہ ممبئی رونیو نطباع و پیر



بسم الله الرحمن الرحيم

رکن دوم

این کتاب به مارج النبوة و ذکر ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و مقامات آن دو لایق
و شایسته و واقعاتی از حیات اوست بوقیه پیوسته افشاء قلم و یکتا باین قول و حی این رکن است که در این باب
باب اول در ذکر البشائر است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این باب مشتمل بر شش فصل است
و بشائری که در کتب سابقه بوقیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کمال ابریت و علو جرات او و ارادته اگرچه استقصای
آن از حد امکان متجاوز است از جمله آن چند بشارت که بر او ایات صحیح بنبوت پیوسته مرقوم میگردد و الله الوافق
والصمیم اما بشائری که در صحیف آدم علیه السلام در ذکر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده است باین فنون
تواریخ و سیر و مستحضران متون احادیث و خبر جزایم الله عز و جل اینچنین تحقیق فرموده اند که حضرت جلالت احدیت
جل ذکره در صحیف از صحائف لطائف آدم صغی صلوات الله و سلامه علیه شرح شده از اوصاف کمال و نفوت
حسن و جمال سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم باین فرموده و بوی فرستاد و مضمون آن باین عبارت بودی
میگرد که منو آنرا نخواهی دید که نامزد و الجلال و الاکرام و مبین حرم مکه و مسجد حرام بقیان آنجا عیال و بجا میزند از این
آن خایه میباید و چرا میزند آن بقدر باین ایت اهل آسمان و زمین بیاریم و سلسله شوق مشتاقان لبیک گویا
از اقطار ارضین و کائنات سموات شود و لیده بوی گرد آلوده روی برهنه و دوش کفن پوشش با نجا و واکم ناگهی
جنون مشتال و گردیده میرود و بگامی لبلی و ابر براندر و ن حرم می روند از قنات و زینان و اشک زویده میزان و طغی
خویش را بجا میمان و حاکم لاشکی گویان نالغله لبین بساک و او از نیکه بیخاک می رساند ای که او مکر زیارت این غایب
مشغوف گردد و تحقیق که زیارت مراد یافت باشد و معانی ریخوان احسان من شت فته سته او آریان باشد و وایک بیت
خود کرم گردانم و بنزد عیال وصال خود رسانم بعد از آن یکی از جمله اولاد که در کتب سابقه نقلش گردیده و است
ابراهیم بودی بجماعت صورت و زیارت پریش فرستم و چشمه زرمز و حد و وصل و حرم بروی ظاهر گردانم و شاع و ناسک

این بشارت
بنوعان در کتب
و احادیث
و تواریخ
و سیر و مستحضران
متون احادیث
و خبر جزایم
الله عز و جل
اینچنین
تحقیق فرموده
اند که حضرت
جلالت احدیت
جل ذکره در
صحیف از صحائف
لطائف آدم
صغی صلوات
الله و سلامه
عیه شرح شده
از اوصاف کمال
و نفوت حسن
و جمال سید
عالم صلی الله
عیه و آله و سلم
باین فرموده
و بوی فرستاد
و مضمون آن
باین عبارت
بودی میگرد
که منو آنرا
نخواهی دید که
نامزد و الجلال
و الاکرام و مبین
حرم مکه و مسجد
حرام بقیان آنجا
عیال و بجا میزند
از این آن خایه
میباید و چرا
میزند آن بقدر
باین ایت اهل
آسمان و زمین
بیاریم و سلسله
شوق مشتاقان
لبیک گویا از
اقطار ارضین
و کائنات سموات
شود و لیده
بوی گرد آلوده
روی برهنه و
دوش کفن پوشش
با نجا و واکم
ناگهی جنون
مشتال و گردیده
میرود و بگامی
لبلی و ابر براندر
و ن حرم می
روند از قنات
و زینان و اشک
زویده میزان
و طغی خویش
را بجا میمان
و حاکم لاشکی
گویان نالغله
لبین بساک و او
از نیکه بیخاک
می رساند ای
که او مکر زیارت
این غایب مشغوف
گردد و تحقیق
که زیارت مراد
یافت باشد و معانی
ریخوان احسان
من شت فته سته
او آریان باشد
و وایک بیت خود
کرم گردانم و
بنزد عیال وصال
خود رسانم بعد
از آن یکی از
جمله اولاد که
در کتب سابقه
نقلش گردیده
و است ابراهیم
بودی بجماعت
صورت و زیارت
پریش فرستم
و چشمه زرمز
و حد و وصل
و حرم بروی
ظاهر گردانم
و شاع و ناسک

هم سحر قبول و ذکر موسی ۴ هم نیت قبول و درود و ۴ بار از محمد صفات ۴ هر گاه ننموده در مسعود و در انجیل آمده است خطاب بموسی علیه السلام که ای پسر عذرا ی قبول و ای بشهره به بشارت بمشیرایسول شنبوسم قبول و بدان یقین از روی منقول و معقول من که خداوند منم شجره نهاد ترا در بهار فطرت بر کنار جویار قدرت بی واسطه از دواج و رابطہ استخراج نشانده ام و نهال بوستان غنوت را در چنگال نیت رسانیده ام پس در آستانه عبودیت من مسکف باش و بوحایت و فدائیت صفات مقرب و احکام انجیل بر سبیل تجلیل قبول کن و متابعان خود را از خدا وندی و بی مانند ی من واقف گردان و بآیدن پیغمبر عربی و دین پرور شمس مبلای علی علیه الصلا و السلام که موعود انبیا و مقصود اصفاست بشارت ده و از حقایق صفات او یکی آنست که بر جمل سوار شده و عدد و کواکب بسیار بود و نام سلسله نسل پاکیزه اش یکی از انوار طهارت او منتهی گردید که فردای قیامت رفیق مادر تو قریم باشد و فردا پس خلد یعنی خدیج کبری رضی اللہ عنہا و آن سرور را از وی دختری میمون اختری تو کند که کائنات قیامت و با نوحی حمله گرامت بود و در صدف عصمت و در ج غفتش دو در شاپور تربیت یابد که گوشواره عرش و مرکز دایره فرش تو باشد و و ایام حیات و تمهید قواعد دین و اسلام کم کنند و حاجت الامر جرحه شهادت از دست قوم نافرجام نهند و دین تو کرم او در میان افراط و تفریط و تشبیه و تعطیل بهر حد اعتدال مستقیم باشد و قیادش توجیه بجانب بیت الحرام در حین احرام و تحریم بود و بحقیقت مدار آسمان و زمین و شفیع صبح و عذیب و دیباج پندشور که ۴ و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین اوست و صاحب مقام محمود و حوض موعود اوست و هم او سجاده اخلاص بقدم اختصاص بیاید و زبان بی زبان جز بآیات فرقانی و ذکر سبحانی نکشاید چون چشمش خواب رود دل حاضرش غافل گردد و در مقام شفاعت احوال تنه او بر کاران بی استطاعت فردای قیامت که هزارستان زبان ارباب گرامت و در نه و نوا می نفسی نفسی در آن بلبل ناطقه اش بر اعضان احسان زمره استی استی سراید و صدای صحر که مقدمه

ان المذبح من في الجوز است برست او برخیزد والی واقعی دران روز پرسوز یوم لایو اخذ بالواسع
 بذیل حمایت او کویز و برایت دیگر کند هت که بعد از آنکه فرمود ای حیثی تصدیق کن محمد راضی الله علیه و آله وسلم
 و باو ایمان کرو است خود را بگوید که هر که زمان او در یاد باو ایمان آراگر نه محمد بودی صلی الله علیه و آله وسلم
 ساعلم و آدم و نوح و عیسی و زکریا و یحیی و مونس و عقیلی و یسوی و منشی
 ماستی نیست عجب هستی راو

آفتابن چو اندر دریاو	فیض فضل خدای دایہ او	فریر ہائے سایہ او	اوست نقدیہ خزانہ جو
----------------------	----------------------	-------------------	---------------------

[illegible]

احد و یحیی الصلوٰۃ علیہ السلام علیہ السلام علیہ السلام وافی ولا با لی حق تعالی بآدم گفت سو گندیا و سکنیم ملک و علم و مجد خود و
 دین اسلام که یکس نباشد که بی روی این سید برزیده و روشنائی برو و دیده صلی الله علیه و آله و سلم کند و صلوات
 بروی فرستد و در آید و بر پشت بر عملی که سید را و از آن باک ندارد **مشغول** ای نظیر اسم قل بوالحق
 نام تو ز نام اوست مشتق تو سید نوکر و گدای کر و زراعت بزرگداری چون نظیر ملک و علم و مجد و
 بخت وصال اهل وجدی بر کسی که قدم نه بر است و پرده و لایزال نیست بکشی گفت امیدواری
 تا حاجت عالمی بر آید **واقعه سوم** هم بشارت آدم صلی الله علیه و آله در شرح توفیق
 و غیر آن نز آورده که چون آدم صلی الله علیه و آله ملک الوفی جل ذکره بر ساق عرش کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
 بیدار شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لعن العین شد چون بهشت و آمد بر شرف و خوف و در و دیوار و اوار
 و اشجار و انوار و حیاض و انهار بخت مجموع نام بزرگوار آنحضرت مرقوم دید روزی بشیبت علیه السلام الحصار
 اینهمی نمود میگفت ای فرزند و بر پشت پنج چیز در نظر من نیاید مگر راسته نام محمد بود و صلی الله علیه و آله و سلم بخدی
 که عرش و کرسی لوح و قلم مدراج جهان و منازل خوان و غیر آن همه را مع ما بن علم یا فقیه شیت علیه السلام از آدم
 علیه السلام پرسید که ای پدر محمد فاضل ترست یا توجاب ندا تبارک سو گفتم ای پدر ابدیت دانستن اینهمی گفت
 ای فرزند از انبیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم یک نکته بگویم آنحضرت قدس جل و علا بمن خطاب آمد که لو لاک لما
 خلقت الافلاک ولا الدنيا ولا الآخرة ولا السموات ولا الارض ولا المی و لا النور ولا النور ولا النور
 ما خلقتک یا آدم همه ابرام علیه و اجسام علیه مخلوق از برای تست و تو از برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم واقعه
 چهارم نیز بشارت آدم صلی الله علیه و آله و سلم در بیان کتاب الاحبار رضی الله عنه روایت
 سین که چون شکوه قبال آدم علیه السلام بنور سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم نور گشت نور نبوت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از پیشانی بی پیشانی او چون شمع در میان جمع می یافت و آدم از آن نور زعفری و از اوچ
 ی شنید گفت الهی این چه زعفری است نذر سید که زعفری تسبیح محمد صلی الله علیه و آله و سلم که باب و گکل تو
 آینه است اما تو فرزند تو باشد و تو پدر روی باشی بدیت ای خوشحال آنچه از نذر کید را با و است استظهار
 بعد از آنکه خواب بر آدم علیه السلام غالب گشت نور محمدی را صلی الله علیه و آله و سلم از تو ارگاه او سر و ن آورند
 و در بر حضرت و غفران فرود دند و باز در محل او نهادند این باخود بکبر تبه در نشان و نور افشان گشت که
 مسافت پانصد سال را از آدم علیه السلام می یافت آدم علیه السلام چون از خواب در آمد شعاع آن نور بسیار
 قوی دید چشم وی خیره و آید با هر اش تیره گشت گفت الهی این چه نور است خطاب آمد که این نور محمد است
 صلی الله علیه و آله و سلم بعزت و جلال من که پایه او را در احلا عیین رفیع گردادم و بهشت از او و امت او پر
 کنم و او را کلامی و حکم بهترین لغات باشد و قرآن بروی منزل گردادم و آن کلامی باشد که هرگز نگوید و بعد از آن
 بعد و پیغمبری که از نسل آدم علیه السلام بوجود خواست آمد که کسی نصب کردند و بلندترین و شریفترین آنها کسی حضرت
 رسالت بود و صلی الله علیه و آله و سلم و آدم فرمان ملک اعلام بر کسی از آن کسیها ساعتی ششست و دجین جلوس
 بر آن کرسی نور صاحب آن کرسی از آدم علیه السلام بظهور می آمد و چون نبوت کرسی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

ای آدم علیه السلام بر آن
 کرسی بر او افتاد و از او
 وی نظیر بود و از او
 از پشت آن از او
 فقال سید از او
 و نام با آن
 عرش از او
 استقامت از او
 در نیندا می نمود و در
 یافت و از او
 نذر می شد که این
 پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم
 نورش صلی الله علیه و آله و سلم
 فرزند و نوری آدم
 عت میل و از او
 پسندیده صبر بر این بند
 ضیف نبوت
 شفاقت بری باشد و از او
 حاضر بود و از او
 بر کس متابعت او
 با او باشد و از او
 خاص من باشد و از او
 نام او است و از او
 و سلم و در زمین
 و آله و سلم و در دنیا
 گفت

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دیده بود و بوقوع تحقق سیگشت و الله اعلم و افعیه جهام خور عبدالمطلب
که مجرب بود بصول باب و وصول مطالب و اینواقمه در فصل واقعات عبدالمطلب گذشته است و افعیه جهام
از قلع نبیره خواب برعیت بن النضر و تعبیر سطح بود و محمد اسحق و غیر او از علمای تواریخ ترجمه الله کرده اند چون
جهان بانی بحجیر بسرا آمد و یحیی بن النضر بر تخت فرمانروائی نشکن گشت و مملکت یمن باو مسلم و معین شد شبی خوابی دید
که از ان عظیم تر ندیده بود و از ان خواب هولناک انبیا ترسیده از هول و فرح از خواب درآمد و ان خواب را از نضیا
فراموش کرده ترس و فرح آن در دل او ماند و گویند وی بقصد خواب خود پوشیده می داشت تا مهربان کنه زبان
بشناسد و خاطر او بر تعبیر ایشان قرار یابد لغرض و تا از اطراف ممالک ساحران و نبهان و کاهنان جمع
کردند انگاه گفت من خواب ترسناک دیده ام و صوت واقعه بر خاطر پوشیده گشته کسی از شما اگر خواب مرا
تعبیر بیان کند کاتب علیه و مواسیه من مخصوص گردد و سرگفتند اگر خواب بر خاطر عاقل بودی بر آئینه تعبیر سیادت
می چنین تا ما با جو نویسان واقعه تعبیر آن در تحت اختیار داخل نیست پس در غضب رفت و گفت ترسیت
شما از برای اخلال مشکلات منوده ام اگر اینواقمه همچنین میجهد بماند سیاست تمام معاقب گردید ایشان گفتند
حل این نوع مشکلات معقوف رای صاحب کاهنی تواند بود که بنیو رکمال در حل این اشکال آراسته
و درین کلمات پیشوای زمانه و در آخر شناسی و اخبار از اسرار رنجیات شتند و بکمال آن سطح بود و شوق
ملک قاصدی لغرض تا نبرد و رابزدوی بحضور آوردند سطح گفت احلف باین الحرس من جنبش
لیسطن ارضکم لمحبس فلیملکن باین الی جرش سگونه یا دیکم بانی که میان دو سنگ است یعنی بیضا
تا یمن از جنبه و گزنده و این سگونه است بخدا می آنها که فرو آیند بزمین شما حشمت و مالک یمن گردند
از آنجا که یمن است یعنی عدن تا آنجا که جرش است و آن دو موضع سرحد یمن است و ازین تعبیر تمام
پیش آمد گفت ای سطح این کار بر باد شور می نماید و دل ازین واقعه بسیار گران باری گرد و بگوئی که این
در روزگار من بود و یا بعد از من سطح گفت در زمان تو نباشد و بعد از تو نباشد وصال سادی این امر ظاهر گردد
و مقدمات این فتنه ظاهر شود و ملک گفت چون حشمت ستولی شوند ملک یمن بایشان پانیده مانده گفت فی
سهر ایشان باندک فرصتی نابود و نگوئسار گردند و انعدام و انهدام ایشان بدست یکی از فرزندان تو که
فوزین باشد و وی بادشاهی بود و فراخ نشاط گردد ایشان بدولت مدد و بر تخت عدل و او استقلال
استند و نماید و اندامی ظهور یابد و پوشیده و ان ملک جمع باشند پس و ازین ازین منک عجم التجا جود از آنجا
پهلوانان که نرزه ایشان پرورن کسل و تیر ایشان جورا گردد و دیار و درویشان طهره کلاخان قوت دوان
و اگر گساران گردند گفت ای سطح این پادشاه مبارک قدم از نسل ذوالیزن باشد که از دودمان حمیر است
ملک یمن بروی باید بای گفت با و نر نباید ملک از خاندان او برو و گفت بعد ازین همه فتنه و تیر بل انتقال
بر تو قرار گیرد و جهان در می بر که مسلم ماند گفت بنی ذکی و تاسیه لوحی من اعلی بر دست پیغمبری که از انک پیامانی
سرآمد گوهر آدم باشد و در فضائل و شرف زبده ترکیب چهار رکن عالم صلی الله علیه و آله وسلم و وحی بر دوسه
نازل شود و از کرگار نور شید و آسمان و دارنده زمین و زمان و آفریننده مکی و مسکن ملک در خاندان

او تا قیامت مایل بر یون
ازین تو تعبیر یابد بود از
اسرار قیامت بر تعبیر
بر وجهی بود و در تعبیر
تایید می نمود و در تعبیر
سطح ندان رایج بمانی باشد
حکایت ای بادشاه کاکار
که درین لیل و نهار بدید
در خواب دید که در روی اول و
آدم را از تو صفت و کف داد
لکن الملک ایوانه و خطبه
بر نرزه بر ظاهر و نرزه
بطانان چهره دید و نرزه
و ما نرزه و حقیقی و نرزه
این تمامی لاجوری یک
در میان استغفار و نرزه
دیگر نرزه در نرزه
الواح افکار چون سیمبر
نشینان بلند که در نرزه
عصمت یونان را بر نرزه
پیمان روی نرزه
امروز نرزه و نرزه
بر قدم عدل و نرزه
نرزه

دانا و پارسا و در زمان خلافت او جنگ و خون ریزی بین بسیاری از جهت مردستیه کار جبار که بروی خروج کند
و چون زمان او برسد یک بدست شخصی ظالمی افسندستیه کار که حرمت هیچکس نگاه ندارد و از بنی امیه سخت
نشیند و بعد از آن ملک با و لا عباس بن عبد المطلب افتد و ملک ایشان مدت مدید و بعد بعد باقی ماند بعد
از آن فلان و فلان تا چند قرن دیگر بیان کرد چنانچه جاعه از او علم کیاست او هیچ شبهه نماند و استند
که وی در آن علم تفرّد و گمانه است در روزگار اما ذکر شده از اوصاف و خصائص سطح
در کتب تواریخ آورده اند که سطح مردی بود که ابن زبوی و ذیوب و شکل غریب داشت چنانکه مردی استخوان و
بند و پیوند بود مگر استخوان بر سر که او را نمجه گویند و استخوان سرهای دست و اصابه داشت و قدرت قیام داشت
الافتمی که در غضب شدی در الوقت منتقم شدی و بنحسب سستی چون خواستندی کهانت کند و از او عید بخیری
گویند چنانکه شک و دغ را بچنانند انجمام نفس بروی می افتاد و اخبار از امور غیبی ظاهر می شد و الفاظ افصح
و عباراتش ملیح و سخنان او اکثر بسیج ادا می شدی و چون خواستندی که او را از جائی بجای انتقال و بند و
در هم چیدنی چنانکه جامه را در هم چید و در صندوقی نهاده دی و با خود بروی گویند که روی وی رسیدی وی
بود و او را سر و گردن نبود و سال ولادت او سبیل العرم بود و تازان ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم دریافت چنانچه از آن بیان خوانند انشا الله و در تواریخ شش صد سال تعیین یافت بخت رسیدن
ان سبیل که مشهور بر مردم شده و آن سبیت که بقیس در دیالسته و برانی تمام بابل سبارا یافته بود و سنانل و
مواطن ایشان بجهت کافرتی ایشان اندام پذیرفته و آنجا ماباب که موضعی ست و بدلا شام سطح آرام گرفت
و آنجا بود و وقت ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از ذوب بن سید رضی الله عنه مرویت که سطح را
که این علم کهانت ترا از جا حاصل شد گفت که اینچنین در وقت کلام حضرت خداوند با موسی صلوات الله علیه
در کوه طور استراق سمع نموده بنیضیات و اقع گشت و مرا از اوقات نهانی آگاه گردانید و من از آن بامردم
میگفتم و اقع و دیگر خواب بخت النصر و تبرید انیال علیه السلام روایت است از کعب اخبار رضی الله عنه گفت
بعد از آنکه بخت النصر در میان بنی اسرائیل خرابی بسیار کرد چنانکه بسیاری را بکشت و اسیر کرد و اهلانود و ائمه
این خوابی سهلین دید و فراموش کرد که کائنات را گفت من تربیت شما از برای مهمی چنین کرده ام اکنون شمارا
سرو زهانت اگر تبر خواب من بیان کردید و فیها والا به شمار القتل رسانم این خبر در میان مردم مشهور شد و
در آن جین دانیال علیه السلام و حبس او محسوس بود صاحب سخن را گفت هیچ توانی که مرا پیش ملک یاکنی
که هم خواب او میدانم و هم تعبیر او می شناسم صاحب سخن اینجی را بخت النصر اظهار کرد و انیال را علیه السلام
طلب کرد و چون بر دسے درآمد و اسجده نکرد چنانکه عادت قوم او بود و بخت النصر خلوت ساخت اول از وی
پرسید که چرا اسجده نکردی گفت مرا خدا نیست که علم تعبیر خوابها مرا تعلیم کرده بشرط آنکه خود را اسجده نبرم
تو هم آنگه این علم از من فوت نشود و از عهده آن بیرون تو هم آنگه از بخت سجده را ترک کردم و دشمنم ترک
سجده ترا آسان تر نخواهد بود و این رنج و اندوه که در می و این ترک سجده هم از برای تو کردم و هم از برای خود بخت نصر
گفت هیچکس پیش من از تو معتد تر نیست که بعد خدای خود و فاکردی و فخرترین مردم نزد من آن کس است که بعد

[illegible]

بهار ارج بر صورتان و عطر کرم فاسن صو که در جام جهان نامی وجود و آیین عکس شیرازی بواطن ارباب شهبو جمال محبوب علی اللطاف
بماشاقان مشتاقان نیند که خلق الله آدم علی صورت و دیبا را شایع افشان باد و حکما غیبه فعل فاعل و سر ابروه زمر دین لطیفهای
قوی نامیو جمال سامیر و قضای هوا که بشن که کز سرخ شطاه نازده فاستفاظ ناستوی علی سقود دیبا را روضه لاله الله
بامداد و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سر ابروه بهشت عاشقان و الطیاب وصال مکنگره عرش ذوالجلال و الافاضال کجشنکه
الیر لعل کلام الطیب و دیبا را شایع گلکاری خوشبوی و کش چون یو خان گلکاری خوش بخت زمر دین بیکه زده و عدلیبان جوق
جوق چون قحط سیدکان ایران از کعبه رستان می آیند و خرسا دی برگی بر برگ گل میمانند که ایها الزمیر شمس و المناظر
فاخته بر شال طالعان برن ماین بخت جامه زین روضه با طلیح و ازده و نوازه که کو در زده قمری نمکین بسان زینخی مسکین

این غایت از نوبت اول نایب بود و نایب گفت برید محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در اطراف زمین گردانید و تمام روحانیان چون
والتسبیح و سوره و اوراد و ربیای اخلاق انبیا و اهل بیت خود و سیدان علی او را و خود نیز پاره در دست داشت که نظرات آب رال
از آن حری پاره فرو ریختند و گویند که میگفت بنده محمد صلی الله علیه و آله و سلم تمام دنیا را قبض کرد و هیچ مخلوقی از اهل دنیا مانده را که در
قبضه تسبیح او در اهل بطوح و عجب باذن الله تعالی باشد از الله تعالی و الله تعالی از آن سلف دیدم که روی ایشان احسن و
جمال چون آفتاب می یافت یکی را بر پیشانی نقره گون و در دست چنانکه بوی مشک از آن میدید و دیگری پیشانی از زرد و سبز داشت
که از آرایش کارگشته بود و در گوشه او در سفیدی نشانه بود و نگفتند که این چهار احدی است چنان که خواهی و فکر محمد صلی الله علیه
و آله و سلم دست در میان پشت نهادند آنکه کبر افرا گرفت از آن قبل و سکن او ساختیم و سوم آن نفر حری پاره در دست پیچیده و
باز رو خاکی در آن بود صاحب پشت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم پشت بنشانند و از آن ابرق آب بروی ریختند تا بهفت
بار و آب شستند و سر پای او را و سدادند و در آن حری را و پانچیده و فطامی که گویا از شک از فرو ریختند بعد از آن صاحب
حری پاره ساعتی او را زیر جناح خود در آورد و از آن عباس رضی الله عنهما منقوست که آن دو شخص ضنون و خانان بنت بودند
آنرا میگفت بعد از نظ او را از زیر خود بیرون آورد و دیگر گوش و مخنان بسیار میگفت که من از آن هیچ و دنیا فایس میان بر و چشم
او پس سید و گفت بشارت با تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم حکم بر غیر من توارانی داشتند و علم و لوی شتاعت تو بر
افراشتند و با لوقایب لغت همراه گردانیدند و سبقت عفتت تو در دلهای مردم افکندند که هیچ کس در تو نشنود مگر آنکه در
لرزان و هراسان گردد و اگر چه ترانیده باشد یا سبب الله بعد از آن شخصی دیدم که دبان بردمان و آنها چنانکه کتبی پیر
نور العمد در بوی بوی جویی سید اومدن در روی می نگریستم سیدیم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم انگشت اشارت میکرد و طلب
زیادتی مینمود بعد از آن گفت ای محمد بشارت با تو را که جمیع اخلاق حسنه را اتوارانی داشتند و روغن بر سر و پیش ماییده و
سر او را شانه کرده و سر و در پیش کشیده از نظ من غائب گردانید و اندوه بسیار بخاطر من استمانا و متحیر شدم و گفت تو من در
کجا اندوختی نیست شده اند چه سبب است تا من درین مقام بوضع حمل گرفتارم و هیچ یک از تو من من زمین حاضر نیست و این
اثنا همان شخص محمد را صلی الله علیه و آله و سلم باز آورد و روی ماندند ای یافت و بوی مشک از روی ششم میگفت و آن
شخص گفت او را در جمیع ارض عرض کردم نزد آدم صفی بر دم او را بسین خود باز گرفت و بروی دعای بکت کرد و گفت بشارت
با تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که سید فرزندان اولین و آخرین من خواهی بود و آن شخص این سخنان گفت و محمد صلی الله
علیه و آله و سلم را من سپرده فیت و باز گشته میگفت ای عزیز شرف دنیا و آخرت بشارت با تو کرده و وقتی مستحبت
گشتی پس کس که دست در دامن تو نهد و فرمان تو برد در زمره محبان تو محسوب گردد و درین بودم که ناگاه محمد صلی الله علیه و آله و سلم
ازین حالات اعلام کردم و ازین واقعه چند روی نموده بود با من در میان آورد و اقتر چهارم از وقایع واقعه محمد
بعد و گفت من مشب و خدا کو بر بغ نیاز و حاجات خود اشتغال می نمودم ناگاه دیدم که خدا کو بر مقام ابراهیم عهده آورد و باز حالت
اصلی عادت نمود و زبان فصیح میگفت الله که بخدا می محمد صلی الله علیه و آله و سلم جل کرده و این زمان از نیلیدی اصنام پاک
گردانید و قبل از بزرگترین بستان دیدم که بر روی در افتاد و نارسید که آنرا پسری آمد و صاحب حجت بر فدا شد و پشتی تقدس
تو دند که او را در انباشتید و گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم خلق را از ظلمت غایت بر روشانی هدایت خواهد کرد و یکا خدا خلق
بعثت گردد و در سینه رسول الهی صلوات الله علیه و آله و سلم جمیع خلق باشد و عالج خزان باور زانی داشتند پس روز ولادت او را عی و خوانید

[illegible]

که بت پستی انرا کرده بود و سیاه پوشیده و نرسای اختیار کرده گفت راست میگویی که وقت بیرون آمدن پنج بستی که در او را بپای
 که می بینید او در آورده و با بشکه که حضرت راضی الله علیه و آله وسلم در پانجم و بوی ایمان آمد چون رسول الله علیه و آله وسلم در کوفه
 نبوت نمود قیس از بدین شمعند تقدیق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کرد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدین تظیف آورد
 قیس بغایت پیشرو بود تجدید ایمان با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شرف داشت و الحاح شد و اقمه سیم و دم گفت که سبوی
 از عبد المطلب پسید که ای سید بطی فرزند کی من پیش ازین خبر می گفتم و از ظهور او شایسته میدادم و دش بود و آمده عبد المطلب
 گفت آری بودی پسید که او را چه نام نهادی گفت محمد صلی الله علیه و آله وسلم بودی گفت سر دلیست بر صدق نبوت او اول
 طلوع ستاره و در شنبه دوم سمیروی محمد صلی الله علیه و آله وسلم سوم از بزرگان دوست آن ذات اشرف است و اقمه چهارم
 انگه داشت و در هر روی زمین بکجاست بود و در تخته ماه مهر بر روی در افتادند و نکوس شدند و عرب و بن الزبیر روایت میکنند که
 جماعتی از قریش را بتی بود و در تخته که رسال یک روز آن بت را طواف میکردند و از روز احدی خود می شرف و در آن روز شرف
 ذبح میکردند و دعوت عامی می نمودند و شرب می کردند و از قافای شای از شبهایش آن بت فتنه دیدند که آن بت بر روی در افتاده
 و از محل خود جدا مانده و این حال ایشان را بغایت مسکون نمود آن بت را برداشتن و باز در محل و نهادن عبد المطلب از ننگون شد
 نبوت دیگر مقام آوردند و با رسوم ننگون افتاد و جماعت چون آن امر مشاهده کردند بسیار شگفتی گشتن چون بت را بجای او
 استوار ساختند آوازی شنیدند که گویند از نو بت میگفت

وخت از لا و ثان طوره اذ اودعت قلبی لک الایمان و بدوی بود و لو نقصات بقره و جمیع فجاج الشرق والوسط

و اقمه پانزدهم آنکه از انشب از اخبار نهضان شیطان از کاهنان قریش انقطاع یافت و تدریس بلعین در داری میماس
 سدر گشت و لیکن از علمای تفسیر بسیاری از اهل حیث این آیت را از احوال تطویر نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کرده
 چنانچه در حدیث وارد است که آنست که بعد از وفات کاهنات را بعد از نبوت فرموده زبیر از ولایت و این سخن تحقیقی ازین واقع
 بیاید انشا الله تعالی و اقمه شانزدهم یک شبانه روز ملک روی زمین گنگ گشتند و از حدیث وقت انطقه غافل ماندند و آن انطقه
 بهیت و شکوه و عظمت و شوکت آنحضرت و وجود با جود آن سلطان صاحب الحق و یا بطریق عن الهوی بود و صلی الله علیه و آله وسلم که هر
 سکوت بر دهن برزه گویان نهاده بود

نذیرده منطقه حشک بجز نهال انما یخاطب بکف سخن بمانند زبان که جمع جهات بدست خود چو ترجمان نمایی که از زبان ماند

و اقمه هجدهم در طاق کسری که حجت آن و در طاق کسری که حجت آن و در طاق کسری که حجت آن و در طاق کسری که حجت آن
 نشان نداده اند کسری نوی پدید آمد و چهارده نگه از شرق آن ساقط گشت و بجهت آن تفرقه بسیار بخاطر کسری راه یافت و
 از آن حال غافل بد گرفت و دل شکست فغانی و در غده خاطر خویش انهار نکرد و خود را از آن فارغ دل میداشت و تقصیر این
 واقع چنان بود که کسری بپای و جلد بنای بغایت رفیع ساخت و در روی مال بسیار فرو نمود و آب و جلا طغیان نموده آن محلات را
 بهم در انشب ویران ساخت و بزبان چون کسری انشید تفرقه خاطرش زیادت گشت و در ملازمت او سید و شصت تن از کاهنان
 و نهضان و ساحران بودند و در میان ایشان مردی بود و از عرب بنای نام که در فن نجوم مهارتی تمام داشت و در احکام وی خطا کم
 یافت که بتی انجم احت راجع که دو با ایشان گفت هلاق ایوان من بی انکسبی ظاهر باشد شکستی یافت و بنای که بدجل کرده بودم
 خراب شد بسبب این میباشد در بن باب نیکو تامل کنید چون یکمان اینیش او بر آمدند تا فکری کنند و آن باب که بسبب این چیده
 باشد هر که کاهنات و نجوم و سحر و جادو بدست دیدن است مایک برشته بلند بر آمد و اطراف و جوارب آسمان و زمین نگاه کرد دید که

از جانب جبار بنی نضیر
 به شرف سید چون بدار روی
 و یک در مقام از قریش
 با حجت اگر چه بدیم که است
 از جانب جبار پادشاهی
 کند تا شرف با جلا و اولی
 و در جانب جبار پادشاهی
 چون کتاب اینی که است
 جان در این از آن که است
 انبیا سید که در غده
 جامع از کسری که در غده
 با جبار پادشاهی که است
 شود و از انهار این که است
 نیست کسری که در غده
 اتفاق پیش و از بی نای طبع
 که با این و از بی نای طبع
 را به جبار پادشاهی که است
 در آن انصاف جبار که است
 بود و با جبار پادشاهی که است
 آن با جبار پادشاهی که است
 و یک باره با جبار پادشاهی که است
 با جبار پادشاهی که است
 و بعد از آن با جبار پادشاهی که است
 آن محلات را به جبار پادشاهی که است
 در آن محلات را به جبار پادشاهی که است
 و نزدیک به جبار پادشاهی که است
 برون

سنگیز بهادر از ارکان گروه انجمنی برضی می بردیم نگاه اغیبه دستی ظاهر شد و برین زد و صدا آمد که از ازا خود در پوش و در این امر بطریقیت منوع ساختند و آنچه دیگر آنکه امین گفت تبی بود نام و ابوا که قریش تعلیم و تکریم امین و خود خلق گروه گروه به باوت و مشغول می شدند و در سالی یک روز تماش و در مقابل و می ایستادند و ابوطالب و در آن واقعه حاضر می شد و میگفت تا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز حاضر کرد و رسول الله علیه و آله و سلم قبول نمی فرمود و ابوطالب و خویشان اینجت می ریجند و از این مخالفت میزدند و از وی تکلیف تمام آنسور و اصلی الله علیه و آله و سلم با خود و همراه بر دهنده و در آنخانه آرام گرفته آنسور و اصلی الله علیه و آله و سلم و بر بودند و در غایت بود نگاه حاضر گشت اعمام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنستند احوال و نمودند فرمود که می ترسم که رسا و جن برین دست یابد گفتند حاشا که حق تعالی بر چنین شایعین را بگویم و از خصمال خیر در تو بسیار است چه دیده که اینچنین رسید که فرمود که چون برت نزدیک رسیدم شخصی بلند بالا دیدم سفید اندام که از تقاضای من بابتک برین زد و با هم صلی الله علیه و آله و سلم پیش رفت و بر سر زد و برگردید نشان حاضر شود و در سال دوازدهم بقول بسیار از ارباب سیر ابوطالب غریمت تجارت بجانب شام نمود و در ایتی آنست که از دوازده سالگی

باب پنجم در وقایع سال سیزدهم از ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا سال سیتم و درین باب واقعات بسین میگرد و واقعه اول در میان سفر آنسر صلی الله علیه و آله و سلم بصرای می ششم

ارباب سیر و تلوار کج رحیم الله چنین گوید که چون دوازده سال و دو ماه و ده روز از ولادت خواجہ علی الصلوٰۃ والسلام گذشت
ابوطالب خوات کیا جمعی از قریش بتهیه اسباب عیش لبوی شام بیرون آید چون کار سازی کرد و آب رست و روان شد و دعای
نه اشت که یمن بر اهل مدینه علی که او مسلم با خود و در رسول صلی الله علیه و آله و سلم را افتاد هم بنایت و دشوار آمد زمانه آنکه او بگریخت
و گفت ای حمزه در این شهر تنها باش که سنگداری مادر و پدر شفق ندانم و یکدم مرغان دست از من باز ساری نظم

تو که ز زبان بجا نمحق ناینگذاری تو روی نیاز و مارا که باینگذاری
تو چو مهر و خرمای سونام و نونم که در آیت مهر و یکس که باینگذاری

ابوطالب را قتی پیدا شد و موند یاد کرد که او را با خود برادران و خواهرانش افسوس میخوردند این فرزند را که اقبال نسیب
او افسوس میخورد و ماه از خساره او شک می برد و درین دو و ازده سالگی کسی او را مسلم میخواند و ابوطالب متروشد و خواست
که او را باز گرداند و زواید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها نشسته و دیگر میگفت ای نور دیده کج حسیست که اگر این پیغمبر
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است مثل ابوطالب گفت که شاید که گویا از جهت ما باشد گفت آری ابوطالب گفت که گویند
بخدا که بعد از این برگردان تو طاقت نکند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن آمد و روان شد و پیوسته ابوطالب نگذاشت حال و
ای بود و پدرش را گفت بطریق
ای بزرگواران دستهای من می
خاندن ای یحیی یحیی و بی
شسته جان من که مرده و بی

چون بگفت رسیدند که در میان او و لبرزی شش میل را هفت انجا فرو بردند و در آن
حوالی موصوف را پی بود بزرگ از علمای نصای و در زید و عبادت و تقوی در حرج علیا و وزیر قصوی داشت الکاتبی سماوی
معلم کرده بود که خاکم تیغیران موصوف اصفحات چنین در وقت تازی اوقات حسین السمرزین را بنویسد و در روشن خواهد جست
و در آن سرزمین به موصوف بنام کرد و او حقیر کجی را از سبب آنکه آن موصوف از قدیم الایام معبد سربانان می بود و در هرگز
در میان سربانان از نو در گزینی نبود در انجا بعادت مشغول می بود و قدوه سربانان کجی را باید شرف ادراک کلمات

[illegible]

از روم و قنبرستان منزل کرده بودند و ایشان حکم کفایت و مطاوعت بایشان بنین معلوم کرده بودند که درینو لایقتر آخر الزمان
در پای آن درخت سمبو که قریب بمنزل بود و نزول خواهد کرد و ایشان بقصد تکیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و
در آنروز بیکجای را ماندند در میان ایشان سرکاهن بودند پس وزیر و شام با یکدیگر گفتند که در کتب آسمانی چنین یافته ایم
امروز پای این صومعه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بکاروان قریش منزل خواهد یافت اکنون آمده ایم تا او را بقتل رسانیم
و اینجای را در آن باب امداد و استعانت نخواستند بیکجای او اخصه بر خطایشان معلوم گردانید که اگر این جوان غیرت کفایت
وصفت او را در کتب آسمانی خوانده ایم چگونه کسی که قوریت و زبور و انجیل خواند ویرانه پیغمبری نشناسد و دیگران که میگویند که
که اگر حق سبحانه و تعالی امری خواسته باشد که واقع شود و بیکس نواند که آنرا منع نگفتند فی گفت پس شام و سحر برین سخن نایزید
باز گردید و می پیوسته و مکینه انعامت نصف گشتند و از سران و اعیان درگشتند و روایتی آنکه بیک گفت که و لطیف آنکه از
سر این امر در گذرید و غم نهاده خوید که این شخص غیر سمبو دست نمبارد و دست نخواهد یافت و اگر خود او نیست خنده را میگویند
خون ناحق بیک محقق فی اعدا انسانیت نیست نصیحت بیک امر اوفی افتاد و آن سخت لغز باید شست بشت که اگر شست
باز آمده بچرا شستافت در اسن تابست او آوختند و از دام او پس بگریختند و باقی عمر با یکجای را در آن صومعه بسر بردند و بعد
از آن ابو طالب اگر سفری کردی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بموافقت او رغبت نمودی ابو طالب بجهت وصیت
را سب و خوف تو فرستد رسول را صلی الله علیه و آله و سلم با خود نزدی تا خودی تمام و افرمودی خود را صلا سفر افتاد

نزدی بجهت شدت مخالفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و افرمود دیگر در سال چهارم از ولادت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سلم حریفان ثانی میان قریش و هوازن واقع شد

علمای سیر و تواریخ و کتب خود چنین تحریر نموده اند که قریش را دو بار در جاهلیت با قیس غیلان مسازعت افتاد و کرت
اول را فجار را ولی خوانند و دیگر را فجار ثانی و چون این واقعات و راهبهای حرام افتاد از بخت فجا خوانند که شصت
در شهر حرم بسیار مذموم بود و خون و مال دشمنان درین شهر جاری میگردد و اندوختار ولی چنان بود که شخصی از بنی لطف
را بیک از بنی کنانه دینی بود کنانی در ادای آن قتل مینمود نفی که حکیم او بود که بی بازارگاه عرب آورد که آنرا عکاظ خوانند
و نه او را و او کسی بخرام که بی فروشید بی که مرا بفغان کنانیت و غرض او این تشبیه بود کنانی را یعنی چنانکه کنی بی بی نصیحت
مانی که مرا بر کنانیت همچنان بی دفعست بسبب بد معاشرت او بی کنانه ازین و او در چشم شدند و یکی از ایشان زخمی بران نمودند
زد و او را ملاک گردانید نفی و در میان بنی فزاد و او داری خواست و کنانی نیز استعانت ببینی کنانه زد و میان این دو
قبیله نزاع قوی گشت و آتش حرب بالا گرفت چنانکه نزدیک بود که خون بهار بی و اما اهل ای و گلیات توسط کردند و قنبر را بشندند
و روایت دیگر است که جوان چند از قریش که در سر ایشان غر و جولی بود و هوا بی شطانی زنی را دیدند از بنی عام و حرکات و
سکانت او را دلیل گما و جمال او پس داشتند و او بر قبی بر روی کشید و او را بیک حال گفتند **کیه آن تیغ بگلن رخ زیبای تو**
تا باین جانفشانان نشانای تو **آن زن مانگ را ایشان زد و ایشان را از آن سخن بازداشت و در آن عهد و میان قوم هم بر طایفه**
داشتن نبود آن زن فاغ بال نشسته و دامن برانگ کرده یکی از آن جوانان آمد و دامن او را بر قفا می آوستاو کرد و چون خور
بر داشت عورتش کشف شد جوانان بخندیدند و گفتند که روی که از زمین آن عیبت نیست می پوشی و پوشیدی را می کشانی زن
ازین معامله بی خیال گشت و آتش غیبت در نهاد او مشتعل شد مانگ بر آورد و مردان تبدیل خود را خواستند و بی همه آمدند و نیکو

که قنبر و ثوب قوی روی نیکو
تا محلی گشت و در آنست در
اطفالی که ناز و کوشه گفتند
کودکی که بنام آنی باشی گفتند
با یکدیگر و در آنی گفتند
ببینی که در میان آنکه در آن
نشان و کرد که در آن
در او نیز خون پاک یکدیگر
ببینی ایشان را بیکدیگر
بیکدیگر که در آن
این بوده است و این واقعه را
سال نیم بوده است و این واقعه
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
اما فجار ثانی و سلم
که عیبت از بنی کنانه بود
بن قیس گفتند که از او بداف
عیادت کرد و او در آن
بیکدیگر از او کرد و در آن
داده و از آن فوج بیکدیگر
و از بنی که با مردم از آن
کرده بود و در آن
مال ایشان باقی بود و در آن
قاری غنی و دامن بران
بیکدیگر از آن
آمده بود و در آن
یکدیگر از آن

انحضرت علی علیه السلام
 درین سال مدایک را از سرودن
 الله علیه و آله و سلم فرمود
 و او را بیکدیگر می فرستاد
 که روزی حضرت رسالت علی را
 علیه السلام را با او طالب گفت
 ای محمد بن عبدالمطلب گفت
 که من از تو بیگانه نیستم
 بجانب من از تو بیگانه نیستم
 اوست و لیکن تو از من بیگانه
 زبیه است و روزی تو فرمود
 دیگر روز او طالب را فرمود
 ای محمد بن عبدالمطلب گفت
 که من از تو بیگانه نیستم
 درین سال من هم که از تو دوست
 و تو ای محمد بن عبدالمطلب
 نیز از من بیگانه نیستی
 بهمانی که تو از من بیگانه
 بهمانی که من از تو بیگانه
 بآن که من از تو بیگانه
 از من بیگانه نیست و علی را
 نظر به غفای از سرودن علی را
 و الله و سلم را از سرودن علی را
 صلی الله علیه و آله و سلم را
 علامی که از سرودن علی را
 بود و فیض از سرودن علی را
 پر نور و عیب از سرودن علی را
 ۲۰

فرمود و غیلان و ابن عمر و غیره مقبول بودند و یا ابو سید اجمال گفتند ملین اهل تبار و بخاری افتاده است و میان کندی و کجکار
 تواند و بسبب خصومت دراز شود و گفتند پیش از آنکه اوستی واقع شود و باز بر سر خود را می بایکد اهل عکاظه را و انوشیمن
 و پس تا بیکدیگر تراض نرسانند تا حقیقت واقع شود و ابو روم را استقامت داد و قریشیان با بغور غیبت مکر کردند و نماز
 و یکدیگر بود که غوه بدست برکشیده شد و ابو را چون بر سر غوه و او را زمین غم بخشید و گفت کمان با من عذر کردند و عذر
 بن اسیر را بعضی نفر لغت ناچار چون اسیر خود را بر خواهم و بر آنکه کم کرد و یکدیگر کمانه باز آگاه عکاظه آیند و قریشیان در حرم
 از خجسته ابو را بر حرم نگه داشت و گفت خون غوه باطل نشود و سال دیگر میان ما و شما جنگ ست ساختن کار باشد بر ارض
 شوم باید و کاروان را بر او و در میان قوم خویش فرو داد سال دیگر قریش و قبائل کمانه مستقر شدند و بکماط رفتند و قوس
 غیلان پیش از ایشان آمده صف کشیدند و جنگ در پیوستند حاصل تا که جنگ مرتبه استیلا یافت که تو هم شد که این
 دو قبیله یکجایی نماند یکی اگر گوشت نداد و او را صلح باید کرد پیش از آنکه از این دو قبیله یکجایی نماند و یکدیگر انگار باقی نماند
 و فرزندان شما که از جانبین دست از جنگ برداشتند و بدین طریق صلح کردند که نگار شما باشند و اگر از هر دو جانب
 برابر باشند و با او از قبیله که زیادت باشند از قبیله دیگر خون بهاستند از قریشان بیت کس بیاد که در غیبه بود
 خونهای ایشان را بدادند و عهد کردند که دیگر بر سر غوه و بر ارض نرفتند و بدان سبب منازعت نکردند این بود و قوم
 فخر و روم رسول صلی الله علیه و آله و سلم درین جنگ بنفس نفیس خود حاضر بود و ملکه دران جنگ شروع کرد و چنانچه در آن
 نبوت بگاه که حکایت فخر میگردد میفرمود که من آنجا بودم و بقدوم باخت دران میان شجاعت می نمودم و چندین
 کاری انداختم و علم صلح را از او فرمود که تیرهای انداخته میفرم و بخویشان میداد و بصورت و معنی ابواب باران
 و اعانت بر روی قریش میکشادم و حق تعالی بکرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اهل حرم خود را غلبه امرت فرمود و فرست
 و نظر ازانی داشت و در سال آنحضرت از ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقول نبیر عبد الله و قولی عباس بن
 عبد المطلب او اعیه میفرم که از برای تجارت پیداشد از ابوطالب التماس نمودند که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
 دران سفر ایشان همراه فرستد تا حق تعالی بکرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمعیت و رفیقانی فرستد که از ابوطالب
 آن التماس را قبول داشت حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم همراه خود روان گردانید و در راه او را خواست
 عداوت از انسر و صلی الله علیه و آله و سلم بسیار شده افتاد و هم درین سال هرگزین انوشیروان را از سلطنت محروم کرد
 در چشم جهان پیشین میل کشیدند و در سال نوزدهم بر مرز اقل کردند مدت سلطنت او یازده سال و هفت ماه و ده روز
 و یحیی و دوازده سال هم درین سال سرور و یکدیگر بر سر قدرت بخت سلطنت و اقبال نشانند و گویند که در سال سیم و پنجاه
 رضی الله عنه با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمعیت سفر شرم بیرون آمد و نزدیک حو مجور ادریای دخت سدر انسر و
 صلی الله علیه و آله و سلم نزول فرمود و ابوبکر نزدیرافت تا طعام از وی بپرسید که آنکس که در پای دخت انسته
 کیست صدیق رضی الله عنه گفت آن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است صلی الله علیه و آله و سلم بکرت که او را
 پیوسته صلی الله علیه و آله و سلم و خاتم پیغمبران چنانچه شنیده ام که بعد از عیسی علیه السلام در سایه این دخت نشیند و الا غم
 آخر الزمان و صدق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را از روز تولد صدیق رضی الله عنه جمعی گرفت یعنی اهل سیران
 سفر جهان سفر داشته اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ابوطالب همراه بودند و اوقات سال مستقیم از ولادت

لی علی علیه السلام و آله و سلم که بر پنج فرستاده روایات است بعضی گویند با جارت بوده و بعضی گویند شریک و اندر اعظمی و آن
 زیاده درید و مردم مجتمع شدند بعضی از برای اظهار و بعضی از برای تشییع اعمام و عسات و سایر اقارب و عسات آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم که منادیان کیش و سادات بنی هاشم بودند از برای مدح و تعجاری و عجمی و سرانجام صلی الله علیه و آله و سلم
 بیرون آمدند تا آنکه در سرور اصلی الله علیه و آله و سلم چون در جوار خندنگاری دید و مبارزه تیر و شمشیر مبارک انداخته و چاه باده
 را از گرد راه بقیع ساختند کالدری صدف و لاجری خرف و و النورنی الظلم و الخوئی مثل و عاکلی طاقت شد و چون سر
 خون گریست و چون خط خاک بر سر کرد و گفت یا عبد المطلب یا بن حفر بن زفره یا عبد الله سر از خاک کعبه در آید و این غرض
 باری را در جوار خندنگاری بر سرید یا عبد المطلب از شاهانه اعمال مدح و ستایش و ستایش از عسات نیز مدح و ستایش چون بوش آمدند آنحضرت
 را صلی الله علیه و آله و سلم در کنار رفتند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دلایلی را در ظاهر و باطنی و روایت متوالی فرودیت و شکوه فروزان
 از سینه سوزان کشید و گفت ای یاران مرا فراموش نکنید و از فرودیت کثرت من یاد کنید و بیانی که بایکدگر
 نشینید و از وطن مستقر و چور و سوی نیم مراد آوید و زحالی غریبان بیا آوید و اقارب عسات نیز بجهان بیاید
 کمان بان مدح جهان چندان بگریستند که حدیث نشینان عالم افلاک قدوسیان حضرت پاک بموافقت ایشان بگریه در
 آمدند و گفتند خداوند این محمد صلی الله علیه و آله و سلم که لولاک در شان اوست و طاق فیروزه افلاک ایوان او و در و کار
 این جهان است که لوح تاج اوست و لباس تقوی دریاچ او و سبحان الذی امری صفت معراج او خطاب مدعی ملائکه
 این جهان یارست اما بشمار انباشت عشقهای با یکبارست بخت و با عشق و شوق و شوق کاشفت و توفیق و شوق عاشق مزار این یکبار
 چون مردم بگریستند میسر بفرموده خواجگیان معراج اصلی الله علیه و آله و سلم تاج و دریاچ پیاوست و بر شتر راسته بنشاند
 و مبارزه تیر و شمشیر خود انداخته ابو جهل و عتبه و شیبه و ان کاروان بودند میسر و گفتند که این تیر احصای خلق پوشان
 و کارهای دشوار فرمای تا بخت آرام شود و دل و دشت آرام گیر میسر و گفت من غلام شما میسر غلام خدیجه ام حکم از ان اوت
 و زمان فرمان او و مالی که در دست دارم از ان او و جانی که در دین دارم فدای ان استان انفاست که خدیجه را خیرش بود و نام او
 خیر بن حکیم سلمی او را نیز دران سفر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گردانید و خیر را نسبت با حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم محبت یار بود و سرور اصلی الله علیه و آله و سلم نهایت دوت میداشت و یک لحظه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 جدا نمی شد و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوارق عادت لمسی شاید می نمود و بر کبلی محبت میفرود و چنانچه آورده اند که
 در شتر خند بگرد راه بماند و قوت راه رفتن نداشتند میسر و خیر سلمی الله علیه و آله و سلم از کرد و اندر و سلمی الله علیه و آله و سلم
 و دستهای مبارک بر روی او فرود آورد و در ایشان دعا فرمود و فی الحال ان شتران بترا آمدند و پیش کشید که روان و میقتند و گفتند
 که محمد اصلی الله علیه و آله و سلم نشان عظمت چون کعبه بصری شام نزدیک صومعه بجا فرود آمدند بجا خیرت اقامت بداریقا
 کشیده بود و سطور او و رایتی سیطوری را سب که او سر و قعدا بدان نصاری بود و مقام مقام کجرا دران صومعه و وطن شتران
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در پای آنحضرت بنشست که خشک شده بود و فی الحال بنزد و خرم و میو بار آورد و حوالی
 آن دخت سبز و مفرگشت سطور چون از بام صومعه در حال مشاهده کردند از نام صومعه فرود آمد و نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 آمد و گفت که بخت ایت و خدی که بگوئی نام تو چیست حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که شکانت انکت ما دیت بی فرزند یا دوست
 از من که خوب هیچ سخن گفتند که آن بر من گرانتر باشد از این سخن در دست سطور اصحیف بود و دران نگاه میکرد و در روی پیغمبر

لی علی علیه السلام و آله و سلم که بر پنج فرستاده روایات است بعضی گویند با جارت بوده و بعضی گویند شریک و اندر اعظمی و آن
 زیاده درید و مردم مجتمع شدند بعضی از برای اظهار و بعضی از برای تشییع اعمام و عسات و سایر اقارب و عسات آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم که منادیان کیش و سادات بنی هاشم بودند از برای مدح و تعجاری و عجمی و سرانجام صلی الله علیه و آله و سلم
 بیرون آمدند تا آنکه در سرور اصلی الله علیه و آله و سلم چون در جوار خندنگاری دید و مبارزه تیر و شمشیر مبارک انداخته و چاه باده
 را از گرد راه بقیع ساختند کالدری صدف و لاجری خرف و و النورنی الظلم و الخوئی مثل و عاکلی طاقت شد و چون سر
 خون گریست و چون خط خاک بر سر کرد و گفت یا عبد المطلب یا بن حفر بن زفره یا عبد الله سر از خاک کعبه در آید و این غرض
 باری را در جوار خندنگاری بر سرید یا عبد المطلب از شاهانه اعمال مدح و ستایش و ستایش از عسات نیز مدح و ستایش چون بوش آمدند آنحضرت
 را صلی الله علیه و آله و سلم در کنار رفتند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دلایلی را در ظاهر و باطنی و روایت متوالی فرودیت و شکوه فروزان
 از سینه سوزان کشید و گفت ای یاران مرا فراموش نکنید و از فرودیت کثرت من یاد کنید و بیانی که بایکدگر
 نشینید و از وطن مستقر و چور و سوی نیم مراد آوید و زحالی غریبان بیا آوید و اقارب عسات نیز بجهان بیاید
 کمان بان مدح جهان چندان بگریستند که حدیث نشینان عالم افلاک قدوسیان حضرت پاک بموافقت ایشان بگریه در
 آمدند و گفتند خداوند این محمد صلی الله علیه و آله و سلم که لولاک در شان اوست و طاق فیروزه افلاک ایوان او و در و کار
 این جهان است که لوح تاج اوست و لباس تقوی دریاچ او و سبحان الذی امری صفت معراج او خطاب مدعی ملائکه
 این جهان یارست اما بشمار انباشت عشقهای با یکبارست بخت و با عشق و شوق و شوق کاشفت و توفیق و شوق عاشق مزار این یکبار
 چون مردم بگریستند میسر بفرموده خواجگیان معراج اصلی الله علیه و آله و سلم تاج و دریاچ پیاوست و بر شتر راسته بنشاند
 و مبارزه تیر و شمشیر خود انداخته ابو جهل و عتبه و شیبه و ان کاروان بودند میسر و گفتند که این تیر احصای خلق پوشان
 و کارهای دشوار فرمای تا بخت آرام شود و دل و دشت آرام گیر میسر و گفت من غلام شما میسر غلام خدیجه ام حکم از ان اوت
 و زمان فرمان او و مالی که در دست دارم از ان او و جانی که در دین دارم فدای ان استان انفاست که خدیجه را خیرش بود و نام او
 خیر بن حکیم سلمی او را نیز دران سفر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گردانید و خیر را نسبت با حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم محبت یار بود و سرور اصلی الله علیه و آله و سلم نهایت دوت میداشت و یک لحظه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 جدا نمی شد و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوارق عادت لمسی شاید می نمود و بر کبلی محبت میفرود و چنانچه آورده اند که
 در شتر خند بگرد راه بماند و قوت راه رفتن نداشتند میسر و خیر سلمی الله علیه و آله و سلم از کرد و اندر و سلمی الله علیه و آله و سلم
 و دستهای مبارک بر روی او فرود آورد و در ایشان دعا فرمود و فی الحال ان شتران بترا آمدند و پیش کشید که روان و میقتند و گفتند
 که محمد اصلی الله علیه و آله و سلم نشان عظمت چون کعبه بصری شام نزدیک صومعه بجا فرود آمدند بجا خیرت اقامت بداریقا
 کشیده بود و سطور او و رایتی سیطوری را سب که او سر و قعدا بدان نصاری بود و مقام مقام کجرا دران صومعه و وطن شتران
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در پای آنحضرت بنشست که خشک شده بود و فی الحال بنزد و خرم و میو بار آورد و حوالی
 آن دخت سبز و مفرگشت سطور چون از بام صومعه در حال مشاهده کردند از نام صومعه فرود آمد و نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 آمد و گفت که بخت ایت و خدی که بگوئی نام تو چیست حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که شکانت انکت ما دیت بی فرزند یا دوست
 از من که خوب هیچ سخن گفتند که آن بر من گرانتر باشد از این سخن در دست سطور اصحیف بود و دران نگاه میکرد و در روی پیغمبر

ما انصاف خود و بهم این قریش که عبادت اضرام اشتغال میدانیانند منصفی می بیند و مضری بی حقی حین را بهیم منسوخ ساخته
 باین دین باطل پرداخته اند و ما را هیچ فروبی نیست تا ملت ایشان کردن و عبادت این بتان اشتغال نمودن تا بسید
 در جهان نبی و دین حق طلب کنیم و خود را از کفر و ضلالت برهیم و در حق بن نوبل تصد شام کرد و دین نصاری اختیار کرد و در علم
 انجیل ریاضت بسیار کشید تا آنچه مقصود او بود حاصل کرد و باز بمکه مراجعت نمود و همچنان دین ترسائی مشیت تا بهین صلی الله
 علیه و آله وسلم بهوش شد و او بدان حضرت ایمان آورد و مسلمان شد چنانکه در محل خود بمین گرد و در عید الله محشر هم طلب دین از
 بکیر و ن آمد و بر جای رسید از دین حق پی پی تا بهین صلی الله علیه و آله وسلم تشریف نبوت فرمود و با بخت صلی الله علیه و آله
 آرد و سگم و دید و عبادت اسلام شرف گشت و بعد از آن با اصحاب بجانب حبشه هجرت فرمود و هم آنجا از دنیا رحلت کرد و در حبشه
 وزیر مشروعه بمین گرد و انشاء الله العزیز و عثمان بن ابی الحویرث از بکیر و ن آمد و طلب بن حق بر قوم فتنه پیش قصد و تمایلی
 اختیار کرد و هم در قوم وفات یافت و زید بن عمرو بن نفیل خواست که از بکیر و ن رود و خطاب کرد به ابی المبرک بنین عمر جلد شد
 الله عز و جل داشت که از بکیر و ن رود و همچنان در آنجا ساکن بود و انتظار اظهارالت می برد و عمر چه جستجوی دین حق بر راضل
 و گوید که روی بکیر و ن آوردی و گفتی اللهم بواعلم الوجه الیک عبدک و لا اعلمه خداوند اگر بدانم که پرستیدن ترا بکمال تقن
 دوت ترست پرستیدی و لیکن نیکوتر از معذور دار این گفتی و عجزه کردی و لیکن میل و بدین ابراهیم بود و علیه السلام وفات
 را میگفت اعد و ارب ابراهیم بعد از آن طلب ملت ابراهیم علیه السلام بهلا و شام رفت و در آنجا دین بهیرو نیافت بمولود
 و جز از عرب مسافرت نمود و آنجا نیز نیکو گشت از هر که از دین ابراهیم نشان جستجوی جواب دادی که از دین بودی و نصاری می کردند
 از فروغ و اصول خواهی بشرح بیان کنیم اما از دین ابراهیم و قومی نداریم تا شنید که در زمین مقلدان بهیست که در زید و علم و شایسته
 و مرجع نصاری شام و فلسطین اوست نزد او رفت و از ولایت حنیف استفسار نمود و می گفت ای کدو دین چه کسی که ولایت
 ابراهیم خرد بد نخواهی یافت و لیکن نزد یکت که هم از قوم تو یعنی قریش پیغمبری ظاهر شود که وی دین حنیف بگستراند و ملت
 ابراهیم احیا کند و بینمای دیگر منسوخ کند بکبار و حقیقت این آنجا بی زید خرم شد و در حال رخاست و بکر روی نهاد
 و چون نزدیک شیر رسید خفا جویرا مقتول ساختند و چون خبر وفات او بکد رسید و دین نوبل از برای وی بگریست و مشایخ
 برای او گفت و بر ایمان و توحید او گواهی داد و نقل گشت که روزی سعید که بهی و بایر المومنین عمر رضی الله عنه نماز بود
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هیچ امرش خواهی زید بن عمر و رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود و نماز بیعت الله و حده در آموزش نخواهم از برای وی حال آنکه وی علاقه یک ملت و قیامت ایون از برای آن گفت و دلوت
 که وی ملت ابراهیم داشت هیچکس نبود و بنی از اولیاء هذا آخر الرکن الثانی من کتاب معارج النبوة و مستندو الرکن
 الثالث بحمد الله و حسن توفیق حامدا و صلیا و سلم تسلیما کثیرا

خاتمه اطبع

الحمد لله و المنة که درین ایام مسرت التیام این رکن دوم معارج النبوة فی دماج الفتوة با مقام جناب
 سرخیل تاج الزمان یعنی ملا نور الدین بن جیون خان تاجر کتب هم مالک طبع حیدری و صفدری بصحة تمام
 بتایخ پانزدهم ماه صفر المظفر ۱۲۸۵ هـ در طبع صفدری واقع جمعی از علمای طبع اراسته گردید بکلیه عبدالحی علیچر

عزیز صانع کونین کا فضل و خلاقیت پر مبنی دعا

درین اوان برکت افزون تنخواہ وین ایمان کجیہ جو اہل ایمان خستہ دنیا کالی اغلاقی سیدالاسلام ابوالحسن
مکرم حالات غلامہ خیران تحفہ محاسن جادات سرور عالمیان علیہ و علی آلہ وسلم الصلوٰۃ و التمجید تثنی

معارج النبوة

مدارج الفتوة

مصنف علامہ سید امین علی مدظلہ العالی تصنیف مبرہ المؤمنین محدث کامل مشہور سید صاحب حالات معنوی مولانا
طاسعین کا شفیق تدریس و تالیف لاجوردی بابہ تمام ملا نور الدین بن جلیخان معتمد مطبع حیدری و صفدری

در مطبعہ انارکلی صفدری پریس پبلیشنگ کمپنی لاہور

و بشکر او داغ سیاہ و ہیران چہا او شایا مکان آنست کہ آن توئی سنجو اہم کہ آن داغ را چکویم بنیما و بگو گفت مشکو خود بر ہنہ کردم و دیدم کہ بر کبابا
ما فسن خالی سیاہ گفت بر کسبہ کہ آن کل توئی وصل و صیت شفقنا ننود و بعدا را نا کبابا خود بہن سنا ہم کہ دم تا و را داغ کہ ہم
گفت چندی تو دارم و دست این بہن بیلوی ہر سانی گفتن میرسانم و از نہ بیت بر من خفا و کلاول آن ابن بوسہ
تد اصبت نے امی ہسنا و در تخرین خطاب الیہ الیک کہ گویہ
و انت و رب الیت لعلی محمدا
خالیاتی را و کرکتہ شیدی
عالمک ہذا قادم البسرا ہنا
فکنت اعدا و الالغنا ہنا
و ہی رسول اللہ دینے خانہ

خواجه ملازمین بن محمد زوجه سعید نیکو وقتی که بن طغول و خباب بن الارت و عبداللہ بن مسعود و سعید بن
الریحی القادی و طلیح بن عمرو و حیاش بن ابی ریحہ و خنیس بن حذافہ و عامر بن ریحہ و عبداللہ بن جحش و جعفر بن ابی طالب و زوطیا و اسامہ بن
و طحاب بن الحارث و خطاب بن الحارث و حمز بن حنیف و سائب بن عثمان بن طلحون و نعییم بن عبداللہ و عامر بن نفیرہ و خالد بن سعید و طحاب بن
عمرو بن عبداللہ و شمس و صفیہ بن عتبہ بن ریحہ و وادع بن عبداللہ و عامر بن یاسر و یسب بن سنان و دایس بن کثیر و خالد بن البکر و ابو ذر غفاری
و طلیح بن عمرو و صعب بن عمر رضی اللہ عنہم اجمعین ایمان آوردند و هر یک از اینها سی و قصه وارد اما این کتاب تحمل این نسبت و این جماعت بزرگ
که مشابیه در سلاطین ایمان در آمدند تا بعد از آنکه اسلام افکار شد و واقعه ششم در ذکر ممنوع شدن شیاطین از آسمان
ببرکت بعثت پیغمبر آخر الزمان صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نقل است که قبل از بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شیاطین
صعود می نمودند و هر یک بمقام حدین قرار گرفته گوش آسمان میدادند و از فرشتگان کلام می گوشتی بود از خوف و ترس می شنیدند و یک کلمه حق را
باینکه بکلام باطل مخلوط ساخته بخلیق میرسانیدند و چون میست روز از نظر ربوبت و شرف بعثت بگذشت شیاطین شمشباقا بر سر و دوش و بر سر
و استراق سمع مینمودند و ازین منصب مغرور شدند چنانچه کبریه و انانیت السیاد فوج را بالمشیت حرشاندیدار و شهاب و انانیت فوج را بالمشیت
فمن یستیع الیحد لثمها باصدا و اول طائفه که از جرم و مشیت ایشان آگاه شدند باطل طایفه بودند و هر کس از انجمت بقدر طاقات از گوشتن شتر
بجهت احصاء قربانیا که در دنیا نزدیک بود که از مشیت ایشان نشان نماز آگاه باینکه گفت که اموال ما در معرض تلف در آمد و از شترهای ایشان
بیج کم میشد و از شترهای که ایمان ایشان معروف بود و بیج کم ساختند لا جرم با اتفاق از بیج قربان با نداشتند و نقل است که چون ایلیس
اشعاع شیاطین را از آسمان ملاحظه کرد و خواست تا بسبب آن معلوم کند فرمود تا از بیج از قبضه از قبضه زمین مقداری خاک را آورد و نزدیک یک رایی بود
و می انداخت چون نوبت بآنکه تمامه رسید میبویید و گفت امری درین زمین حادث شده است و از بوی آن خاک آتش حیرت در نهادش افتاد و
حسرت بداد و راه یافت و طریق اضلال او بان سرود گشت و واقعه نهم دعوت نمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ
و سلم خلق را بر سبیل علانیه و روایتی آنست که از نزول وحی تا بوقت ظهور دعوت عام رسالت بود تا حق بجهان و تعالی
تبت و فساد که فاصیج با قویم و اعراض عن اللشکرین انا لعدیکم استمیعین یعنی وقت آن آمد که اسلام آشکارا گشت و دعوت خلق ظاهر گردانست
و قرآن با آواز بلند بخوانی و وجود از کافران فایز داری که ما شریک ایشان از تو باز داشتیم بعد از نزول این آیت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
بنیاد المبلغ رسالت کرد و بعد از آنکه خلق را با اسلام دعوت فرمود بعد از آن بکوه صفا برگرد و از کوه ای آل قریش فراخ آمد چون
مجموع قبایل قریش جمع آمدند فرمود که بیج وقت ازین دروغی شنیده اگر گفتند فی گفت باینکه حضرت خداوند جل و علا مستحق برین وضع
فرموده و مبر رسالت بسوی شما فرستاده و از کتاب الهی این آیه بر ایشان خواند که قل یا ایها الناس انی رسول اللہ الیکم جمیع الدنیا و الدنیا
و الارض الا اللہ الوحی و نیست تا آخر آیت ابولسب از غرض گفت این بلاد را زاده من دیوانه شده است و از ملت آبار خویش بگذاشته گوش
بگفتار او نمیداد و ازین سخن آن ملعون شوم خاطر عاظم پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بغایت محزون گشت و همچنین جرح و بجهان باز آمد و بیجکس
از ایشان ایمان نیاورد و بعد از آن بانماز خود مامور شد و آیت و اذغشیر یک الاقرین و اخفض جناحک من التبعک من المؤمنین تا از پشت
حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بایر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ فرمود که ای علی حضرت آتی مل و علا میفاید که اقباق قریه خود را بر سر
و عشاره نزد یکان خود را با اسلام دعوت کن و از انشغال این فرمان بغایت عاجزدم و این کار برین بس دشوار و بمرکاب بانماز ایشان قیام
می نمایم بقصد یزیدی من برینجیزد و باصقال انواع مکاره می ستیزد من غیر از آن شده بودم که طریق سکوت پیش گیرم و دست مصابر دامن عقل
مصلحت اندیش گیرم تا جبرئیل علیا السلام فرود آمد و گفت یا محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اگر بجهت فرموده قیام نمایی بعوض آتی مبتلا گردی اکنون

ای مثل ضامی الی طلع ما و ساند
دوری قدسی گشت از نزدیک
فخ شریف بیکان جنبی علی الجلب
الجلب ابانستان من کرم الی
علی رضی اللہ عنہ فرمود که اگر
بنموده آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ
و سلم آن تقدیر بنامید و چنان
و کرم آن صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
کرام اعلام رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
و بیجنگان را بود و چون ابولسب
دفعه عباس و ابی لب و ابی انان
جمع کرد و بعد از آن بیکار کرد
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آن بیکار کرد
و از پشت گردانست و نادان نبود
و از بیج طایفین ندا گرفت
و بعد از آن رسالت ابان بجهت
خدا و بامر تعالی ابان رسالت
مؤمنان را از طعام سبخرود
یعنی نماز و کمال علی و فیضه و از
است که از ایشان آن مقدار
بیکس که حاضر کرده بود و متاخر بود
و از آن یک فسخ شد و بجهت
یکس که بجهت حضرت
شد و بعد از آن چون حضرت
رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حضرت
کر ایشان حکم را بواسطه این
بسخن بارت حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
میدادند که از حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
مکروه

و قدر آن نعت که مبین نشانست و مرکب از مهابان را در محل خو فرو آورد و طاعتها احسان با ایشان پیش برد و انصاف نمودن جمیع آن طاعتها را
تمام بخاطر صدای که داده یافت لاجرم تحفه و هدایای الاثمه مثل ادم طایع کنی که مطلوب و مرغوب نگاشتی بود و غیر آن مرتب ساختند و در عین العاصم عماره
بن الولید و بر عاقبتی عبد الله بن ابی سبیعه دادند و نجاشی فرستادند و بایستی که فوج مهابان را بدست در آورند و در وقت ایشان شکست دهند و از دست
ندای پادشاه پیشکشهای مناسب از برای هر یک جدا رسال نمودند تا مدام رسولان کرده و مقصود و عای صنادید را خاطر نشان ملک گردانند
آورده الله کوراه میان عمر و عماره در وقت شرب خمر کشتی و کشتی واقع شد و در سبب آن اختلاف روایات واقع است القصه عماره انتظار داشت
نموده خجاست که عمر را در رویا اندازد و عمر دست راستی زده مرد را از انان مملکت خلاص ساختند و این کینه در دل عمر پی بود تا او را با نجی و بی نردی
بکشتن و حاصل آن سن محل انگرد و بی عمر و عماره در مجلس نجاشی نشستند و در کتبی بود که نجاشی را صاحب جمال و بر ساعت نظر بکار که بر آن خربند
می افشاست چون خواندند عمر و عماره را گفت جاری ملک را بقول اهل با فتم بود و دست می کن باشد که در تیریه طلب مال و نایه و قدری از طریق خانه
ملک اندوی طلب نمائی و عماره با اشارت و دست موافق آغاز صحبت کرد و قدری از طریق وی طلبید که نیش و قدری از انان بوسی داد و عمر و ان طلب را
بیکبار آورد و روزی نجاشی برود و گفت رفیق من با اینکه ملک آتیشش پیدا کرده و او را رفیق من تن در آورده نشانی آنکه طبیب خاصه ملک بود و شاد
نجاشی این حدیث در غضب رفت و خواست که عماره را بقتل آرد با نماندیش که خن کبی ریخت که با مان در ولایت من در آورده است مناسب نمی نماید
و او را بدفع دیگر گفتیدی باید که در لاجرم ساحل را بروی گذاشت تا بیتی را تعلیل او رسیده عماره از مردم متفرق گشت و با وحش انش گرفت و رفتی
در صحرای گشت تا بمی از قریش کین کرده او را گرفتند و قید گردانیدند و در اوقات چندان اضطراب نمود که بدینکات چشمش افت القصه چون
قریش زمین حبشه رسید بطریق در آمد و با پیش ایشان کشیدند و در بعضی رسانیدند که جوانان سفید ازین مر اجابت کرده و در نجاب آمدند و از
اتباع دین ملک متناع می نمایند اکنون آبا و عشا را ایشان را فرستاده اند تا ملک کرم نموده ایشان را با با بطن الواف باز فرستد بطریق گفتند
شما صورت حال بعض ملک رسانید تا ما عانت نموده گفتات مهم نمایی چون رسولان را که بایں سلطنت شتای در آورده ملک را بر سر تقطیع بجای
آورده و نتوانا گذرانید و نجاشی از عمر و عاصم پرسید که حاجت چیست گفتند که ما قابل بسیار ندویم و از اینان قابل مروی از قبیل بنی اشجر برین آمده
و دعوی نبوت میکنند و ما دو به انظار میکنند و در حدت پیدا کرده و بعضی از مضایب و ایمان آورده اند و ملت او قبول کرده و چون ایشان نمودیم از ما
میگیرند و با طواف و جوارب میروند اکنون جماعتی از انان با اعلام ما درین بلاد آمده اند و از ما درین طریقه با گشتند و از او کتشی آبا و عشا را بخلاف نموده و
که مخالفست بر دین ما و دین ملک اختراع کرده و حال آنکه ملک بن نصرانی داشت و ندما و ارکان بحبت دایا و شوتما ادا ایشان می نمودند و در
گفتات مهمی بودند و معروض ملک چنین گردانیدند که هر طایفه بحال قوم خویش از یکدیگر بدو خوف بهتر دارند تا برین بنی مصلحت چنانست که با جماعت
مهابان را تسلیم با ایشان کنیم و خاطر قریش را با ایشان شاد گردانیم ملک نجاشی ازین سخن بر آشفت و گفت و الله که درین سخن سر در نیارم و قوی این
پناه آورده باشند به شتیمان بسپارم و گویند ملک طاعت کتب آسمانی بسیار کرده بود و صفت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در تورت و انجیل
یا تفریق میرانست که وقت خروج اوست و میدانست که قوم او کذب و ادا خواهند کرد و از آنکه اخراج نمود چون نام او پرسید گفتند محمد صلی الله
علیه و آله و سلم معلوم او شد که پیغمبر است و لیکن انما زانو او از عمر و عاصم پرسید که درین اوجیت و منش کدام و چه چیز دعوت میکند گفت او را ندانم بنی نیست
نجاشی گفت بمی را که در بید و ملت ندانم و بن پناه آورده باشند به شتیمان و او لیکن مجلس سازم و حضمان ملذمات را که میگردد اندازم تا سخن خود گویند
و کیفیت حال هر یک معلوم گردد و فوج مهابان نیز تقریر دین و ملت کنند اهل اسلام را بطریق اهل اسلام را بیکدیگر گفتند که با این طایفه پیغمبر سخن گویم
یا مسافری خراج ایشان با بیلان و اق حفر طیارا که از طایفه مهابان حبشه بود و گفت هیچ چیز با راستی نیست آنچه با این ظاهر ظاهر حکم کردین جعفر انصاف
خود ساختند و بعد از انان بکار است ملک را بداندند و مقرر کردند که جعفر سخن گوید که بروی سبقت خود ملک فروم تا اساقفه را اینی علمای ایشان بپیش کشند

و صاحب نجاشی فرستادند و در وقت شرب خمر کشتی و کشتی واقع شد و در سبب آن اختلاف روایات واقع است القصه عماره انتظار داشت
نموده خجاست که عمر را در رویا اندازد و عمر دست راستی زده مرد را از انان مملکت خلاص ساختند و این کینه در دل عمر پی بود تا او را با نجی و بی نردی
بکشتن و حاصل آن سن محل انگرد و بی عمر و عماره در مجلس نجاشی نشستند و در کتبی بود که نجاشی را صاحب جمال و بر ساعت نظر بکار که بر آن خربند
می افشاست چون خواندند عمر و عماره را گفت جاری ملک را بقول اهل با فتم بود و دست می کن باشد که در تیریه طلب مال و نایه و قدری از طریق خانه
ملک اندوی طلب نمائی و عماره با اشارت و دست موافق آغاز صحبت کرد و قدری از طریق وی طلبید که نیش و قدری از انان بوسی داد و عمر و ان طلب را
بیکبار آورد و روزی نجاشی برود و گفت رفیق من با اینکه ملک آتیشش پیدا کرده و او را رفیق من تن در آورده نشانی آنکه طبیب خاصه ملک بود و شاد
نجاشی این حدیث در غضب رفت و خواست که عماره را بقتل آرد با نماندیش که خن کبی ریخت که با مان در ولایت من در آورده است مناسب نمی نماید
و او را بدفع دیگر گفتیدی باید که در لاجرم ساحل را بروی گذاشت تا بیتی را تعلیل او رسیده عماره از مردم متفرق گشت و با وحش انش گرفت و رفتی
در صحرای گشت تا بمی از قریش کین کرده او را گرفتند و قید گردانیدند و در اوقات چندان اضطراب نمود که بدینکات چشمش افت القصه چون
قریش زمین حبشه رسید بطریق در آمد و با پیش ایشان کشیدند و در بعضی رسانیدند که جوانان سفید ازین مر اجابت کرده و در نجاب آمدند و از
اتباع دین ملک متناع می نمایند اکنون آبا و عشا را ایشان را فرستاده اند تا ملک کرم نموده ایشان را با با بطن الواف باز فرستد بطریق گفتند
شما صورت حال بعض ملک رسانید تا ما عانت نموده گفتات مهم نمایی چون رسولان را که بایں سلطنت شتای در آورده ملک را بر سر تقطیع بجای
آورده و نتوانا گذرانید و نجاشی از عمر و عاصم پرسید که حاجت چیست گفتند که ما قابل بسیار ندویم و از اینان قابل مروی از قبیل بنی اشجر برین آمده
و دعوی نبوت میکنند و ما دو به انظار میکنند و در حدت پیدا کرده و بعضی از مضایب و ایمان آورده اند و ملت او قبول کرده و چون ایشان نمودیم از ما
میگیرند و با طواف و جوارب میروند اکنون جماعتی از انان با اعلام ما درین بلاد آمده اند و از ما درین طریقه با گشتند و از او کتشی آبا و عشا را بخلاف نموده و
که مخالفست بر دین ما و دین ملک اختراع کرده و حال آنکه ملک بن نصرانی داشت و ندما و ارکان بحبت دایا و شوتما ادا ایشان می نمودند و در
گفتات مهمی بودند و معروض ملک چنین گردانیدند که هر طایفه بحال قوم خویش از یکدیگر بدو خوف بهتر دارند تا برین بنی مصلحت چنانست که با جماعت
مهابان را تسلیم با ایشان کنیم و خاطر قریش را با ایشان شاد گردانیم ملک نجاشی ازین سخن بر آشفت و گفت و الله که درین سخن سر در نیارم و قوی این
پناه آورده باشند به شتیمان بسپارم و گویند ملک طاعت کتب آسمانی بسیار کرده بود و صفت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در تورت و انجیل
یا تفریق میرانست که وقت خروج اوست و میدانست که قوم او کذب و ادا خواهند کرد و از آنکه اخراج نمود چون نام او پرسید گفتند محمد صلی الله
علیه و آله و سلم معلوم او شد که پیغمبر است و لیکن انما زانو او از عمر و عاصم پرسید که درین اوجیت و منش کدام و چه چیز دعوت میکند گفت او را ندانم بنی نیست
نجاشی گفت بمی را که در بید و ملت ندانم و بن پناه آورده باشند به شتیمان و او لیکن مجلس سازم و حضمان ملذمات را که میگردد اندازم تا سخن خود گویند
و کیفیت حال هر یک معلوم گردد و فوج مهابان نیز تقریر دین و ملت کنند اهل اسلام را بطریق اهل اسلام را بیکدیگر گفتند که با این طایفه پیغمبر سخن گویم
یا مسافری خراج ایشان با بیلان و اق حفر طیارا که از طایفه مهابان حبشه بود و گفت هیچ چیز با راستی نیست آنچه با این ظاهر ظاهر حکم کردین جعفر انصاف
خود ساختند و بعد از انان بکار است ملک را بداندند و مقرر کردند که جعفر سخن گوید که بروی سبقت خود ملک فروم تا اساقفه را اینی علمای ایشان بپیش کشند

از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده بود و در احوال رفتن که از برای
 تواتر نش خواهم طلبید چند روز و زحمت و از خانه بیرون نیاید و پیوسته آتش میخاست صحابه چون معلوم کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از
 برای ابوطالب آتش میخورد ایشان نیز از برای آبا و اجداد خویش که در کوفه اشغال نموده بودند با شش اشغال نموده و حال را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 از برای پدر خود آتش خواست حق تعالی آیت فرستاد که ما کان الحسنی والبرین آمنوا استغفروا للمشکرین و لولا کان اولی قرنی من بعدنا تبیین هم انهم
 اصحابنا حجیم و ما کان استغفار ابراهیم لایعین الا عن موعده و عذابا یاد و گویند که مگر آنک استندی من حاجت و لکن استندی من ایشان و در علم با مبتدیان
 و اینها بشا تیس و رعایت لطافت که حق تعالی چون نفعت شکران و منافقان خواست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم استغفار برای ایشان منع فرمود و چون
 مغفرت عاصیان خواست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود با شش اشغال از برای ایشان و استغفروا لکن و المؤمنین امام فارابی میگردد که لکن ای پیغمبر
 یغفر لمن سئما من الاستغفار لانه لا یغفر من امره بالاستغفار له چنانچه آفرین من شکران که باز نیست که لکن آن آفرین من سئما من استغفروا و الله فعل
 مایشاد دلیل سوم و صحیح بخاری مناسلق از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود ابوطالب بن عبدالمطلب آورده اند که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که پرسید گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که پیغمبر با رسول ابوطالب بیکجا و تو بود و زحمتی و دانی بود و از برای تو بقریش تعصبی نمودی و دفعی بوی از من نزد منهای تو عا خواست
 حضرت فرمود ای و شخصاً حسیست از آتش و اگر بکجبت خاطر من بودی در و کجبت اسفل بودی از و زحمت بختصلح آج گناه را گویند که در زمین من خاک جوش و چنانکه
 کعبه بن سده و پنج استعاره فرمود و از برای آتش و لیل چهارم فقرست آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و اهل النلس عذابا یوم القیامت ابی طالب
 شکران من انما لیل مناد و غنیمتی عذاب ابوطالب آساستر باشد و زقیاست از عذابهای کافران و دیگر مراد و اولی علمین باشد از آتش را که می جویند از حرارت آن
 فلعین غزو سر می و ما و اشعثان باشد که یکس را بدست عذاب او باشد یعنی عالمی که از کوفه فرجی فرست که از کافران و کوفه فرجی را که کافران را
 آتش که خلقی تعالی باشد نشانه امان زبان و قرآن که چنانکه کفر میوه بخت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم قال استغفروا لکم ما جرم کافر و ابا و جد و کافر و ابا
 آتش که زبان قرار بیکجا کند و شفا و تعلیم حکم او که در هیچ کجا ابوطالب گفت و قطع گفت بان من بخیر من خداوند البریه و نبأ و فقرست که من کعبه بن سبیکی
 ازین انواع را بعد خواهد شد از بخت مغفرت حق تعالی و عا بر درست واقع دوم فوت خدیجه کبریست رضی الله عنها بزرگان من من و تو را و چون بخت
 خدیجه کبری که چون سر و از فوت ابوطالب بر آید قبول شهر خدیجه رضی الله عنها وفات یافت تخصیصت بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عا غشت و در و
 بر و در و الم پیغمبر و در و کوش غموم و عا یوم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و از برای سر و در و امد و در و انبر حضرت قدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از خانه
 بر و در می آمد تا به کبریت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را عام اخزان نام نهاد و آن سال هم بود و از بخت نقل است از ابوالامه ابی بنی اسعنه
 گفت خدیجه رضی الله عنها در جن بدست از شدت کرب موت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شایسته پیغمبر و رسول صلی الله علیه و آله و سلم کبریت و دعا فرمود و از آن گفت
 بهشت شتاق دیدار است و بهترین امانت و نین تولی و انضال سیدنا عالمین و تو که مر می از من بخت عزان و آید و فرمود عزان و از آنجا و دعا فرمود و از آنجا
 و خواهر تو سه که مادر حق است ای خدیجه بفرح و شادی ملاقی شدی چنانچه ابران خویش که ایشان را شغل نیست میان شما اولی نشاند و میان من و منات افتاد که هرگز
 سونک بخلاصتمی نخورد و از غایت خوف و کفر و حضرت احمی بل و عا ایشان را از عذر شما و طرد داشت و بهرچس شما عالمین بفضل داشت و هر دو را اولیای الموعود
 نزد و سوره المنعمی من تبر و پیغمبر و این بود و از آن در بهشت و روایاتی است که چون این خبر خدیجه را نام رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشنید با آنکه در طاعت سکرات نمود
 بخندید و گفت مبارک باد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صحبت ایشان بخود داری یا بی ایشان نیز از تو منتفع گردند و حالش بقدر رساند و گفت ایشان
 ضمه من غنیمت و از و یخت خدیجه رضی الله عنها ایشان بمن میسر بلکه خواهران منند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و الله ای منبرین من عام الیقین
 و انفضل شد و این فرمود و از آنجا خدیجه رضی الله عنها را بطور اظهار و رضا بفرمود و از خداوندی که شکر حق است و تمام حق و فضل در دین و روایتی است
 که اگر چه بظاهر اظهار رضا که ادا از خدیجه نیست که تنقضی کمال محبت است چه او را گوید عا تا به هر ضرر و بر شفا و ظاهر و لا غش بعد از وفات خدیجه بطریقی است که
 سبقت

از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده بود و در احوال رفتن که از برای
 تواتر نش خواهم طلبید چند روز و زحمت و از خانه بیرون نیاید و پیوسته آتش میخاست صحابه چون معلوم کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از
 برای ابوطالب آتش میخورد ایشان نیز از برای آبا و اجداد خویش که در کوفه اشغال نموده بودند با شش اشغال نموده و حال را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 از برای پدر خود آتش خواست حق تعالی آیت فرستاد که ما کان الحسنی والبرین آمنوا استغفروا للمشکرین و لولا کان اولی قرنی من بعدنا تبیین هم انهم
 اصحابنا حجیم و ما کان استغفار ابراهیم لایعین الا عن موعده و عذابا یاد و گویند که مگر آنک استندی من حاجت و لکن استندی من ایشان و در علم با مبتدیان
 و اینها بشا تیس و رعایت لطافت که حق تعالی چون نفعت شکران و منافقان خواست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم استغفار برای ایشان منع فرمود و چون
 مغفرت عاصیان خواست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود با شش اشغال از برای ایشان و استغفروا لکن و المؤمنین امام فارابی میگردد که لکن ای پیغمبر
 یغفر لمن سئما من الاستغفار لانه لا یغفر من امره بالاستغفار له چنانچه آفرین من شکران که باز نیست که لکن آن آفرین من سئما من استغفروا و الله فعل
 مایشاد دلیل سوم و صحیح بخاری مناسلق از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود ابوطالب بن عبدالمطلب آورده اند که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که پرسید گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که پیغمبر با رسول ابوطالب بیکجا و تو بود و زحمتی و دانی بود و از برای تو بقریش تعصبی نمودی و دفعی بوی از من نزد منهای تو عا خواست
 حضرت فرمود ای و شخصاً حسیست از آتش و اگر بکجبت خاطر من بودی در و کجبت اسفل بودی از و زحمت بختصلح آج گناه را گویند که در زمین من خاک جوش و چنانکه
 کعبه بن سده و پنج استعاره فرمود و از برای آتش و لیل چهارم فقرست آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و اهل النلس عذابا یوم القیامت ابی طالب
 شکران من انما لیل مناد و غنیمتی عذاب ابوطالب آساستر باشد و زقیاست از عذابهای کافران و دیگر مراد و اولی علمین باشد از آتش را که می جویند از حرارت آن
 فلعین غزو سر می و ما و اشعثان باشد که یکس را بدست عذاب او باشد یعنی عالمی که از کوفه فرجی فرست که از کافران و کوفه فرجی را که کافران را
 آتش که خلقی تعالی باشد نشانه امان زبان و قرآن که چنانکه کفر میوه بخت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم قال استغفروا لکم ما جرم کافر و ابا و جد و کافر و ابا
 آتش که زبان قرار بیکجا کند و شفا و تعلیم حکم او که در هیچ کجا ابوطالب گفت و قطع گفت بان من بخیر من خداوند البریه و نبأ و فقرست که من کعبه بن سبیکی
 ازین انواع را بعد خواهد شد از بخت مغفرت حق تعالی و عا بر درست واقع دوم فوت خدیجه کبریست رضی الله عنها بزرگان من من و تو را و چون بخت
 خدیجه کبری که چون سر و از فوت ابوطالب بر آید قبول شهر خدیجه رضی الله عنها وفات یافت تخصیصت بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عا غشت و در و
 بر و در و الم پیغمبر و در و کوش غموم و عا یوم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و از برای سر و در و امد و در و انبر حضرت قدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از خانه
 بر و در می آمد تا به کبریت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را عام اخزان نام نهاد و آن سال هم بود و از بخت نقل است از ابوالامه ابی بنی اسعنه
 گفت خدیجه رضی الله عنها در جن بدست از شدت کرب موت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شایسته پیغمبر و رسول صلی الله علیه و آله و سلم کبریت و دعا فرمود و از آن گفت
 بهشت شتاق دیدار است و بهترین امانت و نین تولی و انضال سیدنا عالمین و تو که مر می از من بخت عزان و آید و فرمود عزان و از آنجا و دعا فرمود و از آنجا
 و خواهر تو سه که مادر حق است ای خدیجه بفرح و شادی ملاقی شدی چنانچه ابران خویش که ایشان را شغل نیست میان شما اولی نشاند و میان من و منات افتاد که هرگز
 سونک بخلاصتمی نخورد و از غایت خوف و کفر و حضرت احمی بل و عا ایشان را از عذر شما و طرد داشت و بهرچس شما عالمین بفضل داشت و هر دو را اولیای الموعود
 نزد و سوره المنعمی من تبر و پیغمبر و این بود و از آن در بهشت و روایاتی است که چون این خبر خدیجه را نام رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشنید با آنکه در طاعت سکرات نمود
 بخندید و گفت مبارک باد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صحبت ایشان بخود داری یا بی ایشان نیز از تو منتفع گردند و حالش بقدر رساند و گفت ایشان
 ضمه من غنیمت و از و یخت خدیجه رضی الله عنها ایشان بمن میسر بلکه خواهران منند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و الله ای منبرین من عام الیقین
 و انفضل شد و این فرمود و از آنجا خدیجه رضی الله عنها را بطور اظهار و رضا بفرمود و از خداوندی که شکر حق است و تمام حق و فضل در دین و روایتی است
 که اگر چه بظاهر اظهار رضا که ادا از خدیجه نیست که تنقضی کمال محبت است چه او را گوید عا تا به هر ضرر و بر شفا و ظاهر و لا غش بعد از وفات خدیجه بطریقی است که
 سبقت

وخلان مشاهد که در آنجا آمدند و بیرون را خطبای آن منون بود و خبر علی السلام گفت ای حبیب معبود اگر ادعای مقام می داری در قیام و قعود و جسد و دل
فرمانی بود باینست بیداری و عبادت که خدای مبادرت نمائی چنین سر و قیامت بر حیات عتیقه شفاعت ترقی فرمائی و این آیت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در این امر متعجب نباشد که کسی ان بیخاک بک مقام محمودا صلی الله علیه و آله و سلم با خاطر و جرح و سینه شرح بخان آباد ما صحتی است و مدته و شراب
غالب چه شکی نیست گفت اکنون کدام حصصت و عیب ایشان را غفر کردیم و کدام گناه ایشان را شفاعت کنیم خطاب آمد که آنان است باز بسته با حیا می شیب
تست اگر محضت غشی ازینت خواهی غشی ازینت بخدمت گذران و اگر نصی خواهی نصی ازینت و اگر ثلثان ثلثان و اگر تمام تمام گویند سوره که می باید ایها المل
ثم الیل الاقلید انصفه و انفضض من تقلید اوده علیه و سلم القرآن ترتیلا و قد مرین باصبعی که ذکر شود خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رعایت حتما
ثمت و نصف ثلثان شکل است فرشتا میا چون تمام فرود وید و احیای تمام شب پیش گرفت القصه که خدمت بر بیان است در مقام جاهدت نماز دنیا
پریست نه روز قرار داشت و نشب آرام و در صبح فارغ بود و در شام شهابی و دراز بود و کت نماز به پایان بردی و روز بهات شب غم است خود می چندان
بقیام با تمام نموده بود که با یسای مبارک او در کرده و چندان نال و زاری بزیباب پروردگاری چنانکه عرض کرد که قربان خاطر ملکوتی دلد و درود
آمده بود و گفتند ای این چه نسبت که برین میگنایه از برای استان گناه کار برین مبارک نهادند و هر دم مطبوعه اینین چنین اظهار افلاک و عرض عالم پاک می کردند
حضرت جلالت احدیت بجلال احدیت سوره که می باید از نزلت علیک لقان تشکیلی ذکره لکن بخشی فرستاد یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ترا فرمودیم که بخت ما
و استغفار است قیام نمائی نه آنکه در ریاضت و عبادت و در عرصه ملک و ادائی حصصت است بر تو عرض کردیم تراسبیا در خود که انون را ملوکات اعلام با کسم
تا و با ای رحمت و خرم نمایی محضت خود در نظرت و در آیم مشاهد که می که حصصت بهشت بیش است یا در آبی رحمت یا بهشت آفاق تیر و روز و دی ساهت
در بای رحمت تو فرزانگان است ای حکیم الناس یعنی دیگر گویند که حکمت برودن خواجه صلی الله علیه و آله و سلم بمرجع آن بود چون انقضای آتی و حکم
پادشاهی حل و علا و اول چنین رفتن بود که شفیق است و شفاعت خواهر روز قیامت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و اعتدال سعادت و شقاوت
باز به تیرای عالمی ارمای او فرمودان زلزله اساعه می عظیم شتغال کس بر مرتبه دیگر می پراختن مجال نبود و نظر را حال دیگری انداختن مجال نبود
لاهم حضرت خواجه صلی الله علیه و آله و سلم را ملکوت سموات و اورد و عزاب و عذاب و رجا بودی نمود و درجات بهشت انجم و کواکب نجم مدید تو با نعم و عذاب
ایم یک به مشاهد فرمود و بهیئت و صلابت آنهادید و گذرانید تا چون روز قیامت شود و معصیت و معیبت آن ظاهر گردد و هر کس بدان معصیت نماید
تا زبان بگشاید نفسی بگشاید و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده و دانسته و گذرانیده و آسانی گذرد و تا به نفسی غشی گویند و استی ای گویند
چون حضرت خداوندی جل و علا موسی علیه السلام فرمود چون میفرستادم جزو خواست عصبای او را معجزه او ساخت و ایضاً و تا به عصبای ان الله عصبک و بدت
قشبان شد موسی از وی تبرید و گریزان گشت خطاب آمد که خدایا و انصف ترس از وی زائل شد حرکت در امر با لقان بود و اگر گشودت انصورت مشاهد نکرد
بودی در کت تانیه او چون فرعون و فرعونان تیریدی و معجزه او ضایع و مختل گشتی همچنین حضرت خواجه صلی الله علیه و آله و سلم در شب حرای اگر اموال
عقیقه شامه گشتی در روز قیامت چون در آن خائف بودی و زبان شفاعت صاحبان نکشودی ای حکیم الناس یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم در حق تعالی زندگان خود را
بهشت و عده فرموده است و بشاهد دیدار امیدوارانیده که لذتین است و استیاضه و زیاده و جسد طایبان را بزرگوار و از روی و دا و خانه که و الله میا
ای ما السلام و واسطه حصول این نعمت و واسطه حصول این دولت حضرت خواجه صلی الله علیه و آله و سلم کمالی که در زبان این بخت نماید و بقبول
آن میل کنی باین تعریف و لال مسرور و دالال صاحب بصیرت حقیقت کاللا شتد توصیف آن متابع کامیابی نتواند که پس خواجه عالم صلی الله علیه
و آله و سلم واسطه وصال و دلیل وصول به لالجال است اول با بجمان کسر ای افضل صراط برده نوالست بر دند و شائل و علم و داخره و اسمای فاخر
و فرمای ای مبارک یک باب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و دا و در غیب طالبان فرستاد تا دارالالت و جرحی عالم غشی نباشد ای حکیم الرا بعت
بعضی گویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حبیب بود و حبیب را بر جمیع کلمات اطلان باید و نبی که ملک مجازی چون بنده انصاف و محبت خود گردانند

خواجه
در این امر متعجب نباشد که کسی ان بیخاک بک مقام محمودا صلی الله علیه و آله و سلم با خاطر و جرح و سینه شرح بخان آباد ما صحتی است و مدته و شراب
غالب چه شکی نیست گفت اکنون کدام حصصت و عیب ایشان را غفر کردیم و کدام گناه ایشان را شفاعت کنیم خطاب آمد که آنان است باز بسته با حیا می شیب
تست اگر محضت غشی ازینت خواهی غشی ازینت بخدمت گذران و اگر نصی خواهی نصی ازینت و اگر ثلثان ثلثان و اگر تمام تمام گویند سوره که می باید ایها المل
ثم الیل الاقلید انصفه و انفضض من تقلید اوده علیه و سلم القرآن ترتیلا و قد مرین باصبعی که ذکر شود خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رعایت حتما
ثمت و نصف ثلثان شکل است فرشتا میا چون تمام فرود وید و احیای تمام شب پیش گرفت القصه که خدمت بر بیان است در مقام جاهدت نماز دنیا
پریست نه روز قرار داشت و نشب آرام و در صبح فارغ بود و در شام شهابی و دراز بود و کت نماز به پایان بردی و روز بهات شب غم است خود می چندان
بقیام با تمام نموده بود که با یسای مبارک او در کرده و چندان نال و زاری بزیباب پروردگاری چنانکه عرض کرد که قربان خاطر ملکوتی دلد و درود
آمده بود و گفتند ای این چه نسبت که برین میگنایه از برای استان گناه کار برین مبارک نهادند و هر دم مطبوعه اینین چنین اظهار افلاک و عرض عالم پاک می کردند
حضرت جلالت احدیت بجلال احدیت سوره که می باید از نزلت علیک لقان تشکیلی ذکره لکن بخشی فرستاد یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ترا فرمودیم که بخت ما
و استغفار است قیام نمائی نه آنکه در ریاضت و عبادت و در عرصه ملک و ادائی حصصت است بر تو عرض کردیم تراسبیا در خود که انون را ملوکات اعلام با کسم
تا و با ای رحمت و خرم نمایی محضت خود در نظرت و در آیم مشاهد که می که حصصت بهشت بیش است یا در آبی رحمت یا بهشت آفاق تیر و روز و دی ساهت
در بای رحمت تو فرزانگان است ای حکیم الناس یعنی دیگر گویند که حکمت برودن خواجه صلی الله علیه و آله و سلم بمرجع آن بود چون انقضای آتی و حکم
پادشاهی حل و علا و اول چنین رفتن بود که شفیق است و شفاعت خواهر روز قیامت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و اعتدال سعادت و شقاوت
باز به تیرای عالمی ارمای او فرمودان زلزله اساعه می عظیم شتغال کس بر مرتبه دیگر می پراختن مجال نبود و نظر را حال دیگری انداختن مجال نبود
لاهم حضرت خواجه صلی الله علیه و آله و سلم را ملکوت سموات و اورد و عزاب و عذاب و رجا بودی نمود و درجات بهشت انجم و کواکب نجم مدید تو با نعم و عذاب
ایم یک به مشاهد فرمود و بهیئت و صلابت آنهادید و گذرانید تا چون روز قیامت شود و معصیت و معیبت آن ظاهر گردد و هر کس بدان معصیت نماید
تا زبان بگشاید نفسی بگشاید و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده و دانسته و گذرانیده و آسانی گذرد و تا به نفسی غشی گویند و استی ای گویند
چون حضرت خداوندی جل و علا موسی علیه السلام فرمود چون میفرستادم جزو خواست عصبای او را معجزه او ساخت و ایضاً و تا به عصبای ان الله عصبک و بدت
قشبان شد موسی از وی تبرید و گریزان گشت خطاب آمد که خدایا و انصف ترس از وی زائل شد حرکت در امر با لقان بود و اگر گشودت انصورت مشاهد نکرد
بودی در کت تانیه او چون فرعون و فرعونان تیریدی و معجزه او ضایع و مختل گشتی همچنین حضرت خواجه صلی الله علیه و آله و سلم در شب حرای اگر اموال
عقیقه شامه گشتی در روز قیامت چون در آن خائف بودی و زبان شفاعت صاحبان نکشودی ای حکیم الناس یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم در حق تعالی زندگان خود را
بهشت و عده فرموده است و بشاهد دیدار امیدوارانیده که لذتین است و استیاضه و زیاده و جسد طایبان را بزرگوار و از روی و دا و خانه که و الله میا
ای ما السلام و واسطه حصول این نعمت و واسطه حصول این دولت حضرت خواجه صلی الله علیه و آله و سلم کمالی که در زبان این بخت نماید و بقبول
آن میل کنی باین تعریف و لال مسرور و دالال صاحب بصیرت حقیقت کاللا شتد توصیف آن متابع کامیابی نتواند که پس خواجه عالم صلی الله علیه
و آله و سلم واسطه وصال و دلیل وصول به لالجال است اول با بجمان کسر ای افضل صراط برده نوالست بر دند و شائل و علم و داخره و اسمای فاخر
و فرمای ای مبارک یک باب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و دا و در غیب طالبان فرستاد تا دارالالت و جرحی عالم غشی نباشد ای حکیم الرا بعت
بعضی گویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حبیب بود و حبیب را بر جمیع کلمات اطلان باید و نبی که ملک مجازی چون بنده انصاف و محبت خود گردانند

بقا ملک قهر سوم و حیطه اعتبار من است ز غم غمناک گنبد خاندان اظلال از عذی لغات اوتار من است طبع پوشان صوامع علوی از سرود و مدون
در قرض از دهر خیران بزم طرب سرای ملکوت با شیفای نغمه و نوای من می رقصند چون اوتار و لوتار و طرب سازان در محفل داران ککاب و دایم
بودنای رقابت و دوازده من از ناز داشت آتش را شاد مقدم شریف گویند خواجه صلی الله علیه و آله و سلم با شادان لطیفه خراب آن ضعیفه باز داد
کای زهر و خنجر بی پروا تو کسی فریفته شد که زهری در خانه داشت باشد اگر تو در دوازده مقام بست و چهار ضعیفه بخند و لوتار و نوای زهری من است
دوازده ماه و نای سی روز و روزی سبت و چهار ساعت اوتار سی و دو رکعت نماز ناقص الصلوة در نماز و حلقه نیا زچندان کعبه مذکور و دو رکعت
حضرت یحیی صد هزار و شصت و دو رکعت در گوار سبت او و آرد که ان رحمة الله قریب من محسنین صد هزار و دهم و دنیا و حقیقت بر فرق عفت
اوشا که کربان الله است الذین اتقوا و الذین هم معسکون ازین دهم و دنیا ری که گملائی و دنیا ری برست آری کلین خان براق را کوی داد و قدس و چهار
که در خورشید بآسی فلک پیاده نور افشان صد هزاران سنان جان شان از پیش دین او در شان از افراق اوما با وجود نور و حجاب شب و دیگر
گرفتند و از احراق او مرغ با عبا ز رنگارنگ رقص آینه صد هزار حلاجل حسین و سلاسل زرین از خیمه زر طرب پرتاب او
آوینخته در شش تعلیق و تعلق با وجود انتشار او از اختلاط اغیار گنجه چون خیر مومن اثر آن سر و صلی الله علیه و آله و سلم نوید باید
آن بر تبریس خورشید افروز رسیده با استقبال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش و دوید این رباعی پیشکش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و آله و سلم او در رباعی ای خواجه که عشق ازلی با نیست اما عرض فلک کینیک با نیست شخصت لطافت چه غار و سایه
زناشت که آفتاب در سایه نیست رباعی و اینده لطف تا ببار تو کنم جان پاکر عمل آبار تو کنم اگر با من ز کشته براری نفیسه
صد جان اگر دم و شاد تو کنم خواجه صلی الله علیه و آله و سلم و آفتاب که در وقت خنار از افلاک در پیش دارم رنگ اعمال نیست حاضر و دایر

گفت با و شاه پیر جهان و سلطان بحر گرد با شش هفت طلام منم اگر ز من بلبور کوشیدی بکارنگ در دل رنگ سنگ با فرنگ خلعت با قونی
رنگمل پوشیدی و ملل بدشتانی خراب انحرافی کی نوشیدی عقیق منی را چون گل آتشین جبهی لایب نگین منم یکد از طلامی با هم را لباس نغمه
بر مثال ادا و انحرافی من می پوشانم اطفال شکر را در ماحول شجرت انعامی نامای من می پروا فرمود و در می زیستان لباس زریفت در آستان بکار
سرازدگان من می گسترانم حاصل سپهر از نقود و درایم و جو کس کرده ام همه را شاد و قدوم شریف تو سازم خواجه صلی الله علیه و آله و سلم شاد و فرمود
اگر نوشند و در قلع افلاک من آفتاب سپهر لولا که علم و آسان جلالت فاطمه الاکار و ان رسالت چون آفتاب بنوتم آسان فزت اعلام سلام
نصب فرمود و گسترش مکان تیر خلاص از طبع حالت رشده و از بی راهی و عیبت بجاوه هدایت پرستندای آفتاب تک بمقدار سپهری از حجاب محاب
چنان مجرب می شوی که تیر شعاع ازان و زنتائی که اندید با من که آفتاب ساحل شرعیم و عارست از حجاب طبعیم چه پیش توانی بود این گفت و گیت
سیادت با رعیت تا بنزل می رسد کما باطرا بلایه نجم عثمان با رشید بهرام را و کفر غلب حدود گزیند بر کباب با لوان داد و خواجه صلی الله
علیه و آله و سلم گفت ای بهرام حواصی داری گفت پیسلار انجم من بهمان صفت عجم منم لشکر کش صد رکش و در بیان سیارات منم شمشیر گزارد
آرد و حیطه سوات منم خواجه صلی الله علیه و آله و سلم اشارت فرمود که ای قتال ظلم پیشه دای عماره را در پیشه بختج بید رخ بر روی و باصفهان
بجویند تیری که توانی بستان لسان نزلان مرده فرمود و کفر و حصیان با چون من و در بیان میدان و عدت زنده بگردان این گفت و منزل بدل
کرده و بدل از ملک شیری آورد که تیر شمشیر منم جبین را دید و مفرقه ترس نیست بمسند حکومت باز نامه و در مقام رناتان بقضا و ده خاتم حکومت
و رعیت و دو واج عدالت و رعیت چون بشارت قدوم خواجه صلی الله علیه و آله و سلم رسید کباب قاضی شرح بوسید دین غار پیش خواجه صلی الله علیه و آله
و سلم کشید و رباعی ای بهر جهان باغی فلک نیست دی مجوز وسیع از زمین و دست ملک و حکومت بر زمین کست
بر کنگره عرض شاد و خوشبختان ملائکه گردان خواجه صلی الله علیه و آله و سلم اشارت فرمود که هر چه داری بظن آرد

در قرض از دهر خیران
بودنای رقابت و دوازده من
کای زهر و خنجر بی پروا
دوازده ماه و نای سی روز
حضرت یحیی صد هزار و شصت
اوشا که کربان الله است
که در خورشید بآسی فلک
گرفتند و از احراق او مرغ
آوینخته در شش تعلیق و
آن بر تبریس خورشید افروز
و آله و سلم او در رباعی
زناشت که آفتاب در سایه
صد جان اگر دم و شاد تو
گفت با و شاه پیر جهان
رنگمل پوشیدی و ملل بدشتانی
بر مثال ادا و انحرافی من
سرازدگان من می گسترانم
اگر نوشند و در قلع افلاک
نصب فرمود و گسترش مکان
چنان مجرب می شوی که تیر
سیادت با رعیت تا بنزل می
علیه و آله و سلم گفت ای
آرد و حیطه سوات منم
بجویند تیری که توانی
کرده و بدل از ملک شیری
و رعیت و دو واج عدالت
و سلم کشید و رباعی
بر کنگره عرض شاد و خوش

این چه تا بهت است گفت جباران و گردن کشان از عذاب میگردانند و قیامت و بعد از آن نگوشتان را با شش می اندازند و نادانان با بجزع و ترسند و در آن
تا بهت چنان مار و کرم بود که در خدای تعالی کس شماران نداشتند از آن و او بهادیدم بسیار و در دنیا و دنیا دارانش ما تا آن اشیا از آتش و در کوه
وادی از آن وادی آسیائی دیدم که کابل و فوج را چون از نرم میکردند و در آن وادی سنگان سیاه دیدم بر پیشانی شان نجی آتش و در گان دیدم
بر پیشانی گادان آتش که در و زنیان را بان عذاب میکردند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم گفت این در خمار قوم است و این سنگان و در گان از برای
زنا و فحشاء عاصیان است که از عذاب عاصیان مخرج میگردد و صفا خان عالم تا بقیام قیامت و صف آن کشته بین نگردد و نمود با شعله و آتش
و دیگر است که چون مالک علیه السلام اطباق جنم برداشت من نظر کردم تا بقدر طبقه هفتم دیدم و آن طبقه را ویهست و عذاب آن از عذابهای در کات
و دیگر نیا و است اضعاف مضاعف در کات و دیگر است از مالک پرسیدم که این منزل کدام طاعت است و کیان درین در کات و دیگر گفت این در کات
فرعون و بان و قارون و فرعون و شداد و اصحاب با نده علیه علی السلام و منافقان است تا از طبقه ششم که جمجمت پرسیدم گفت مشرکان
درین طبقه معذب گردند از طبقه پنجم که فرست پرسیدم گفت ترسیان و جودان درینجا معذب گردند و از طبقه چهارم فحش است سوال کردم گفت بله
و اتباع و مجوس و اشیاع ایشان راست و از طبقه سوم که حط است پرسیدم گفت سو خواران و شراب خواران راست و از طبقه دوم که سحر است
پرسیدم گفت جای طامان و جباران و قضا طان طریق ایشان و درینجا معذب گردند چون از طبقه اول که جنم است فحشاء دیدم و از کات
سفلی سبک تر بود و هفتاد هزار دانی آتشین دیدم و در هر یک از دانی چنانی که اگر گرفت آسمان و هفت زمین در دریا می اندازند و در خشت را می نشاندند
تا تا از طبقه بیست و نهم را می بینید و درین و فوج از بنای محطت تمام چند آنکه روایت است که اگر یکی از ایشان خواب در هفت آسمان و هفت زمین را در میان
دوران خود بنیان سازد و اگر جباران و جبر و درین دریا آتش را دیدم که موج میزد و میخوشید که اگر از خورشید و ماه و یار رسیدی یک جاندار
زنده نماند ای الله گفتیم اما مالک این طبقه را کدام طاعت است و این دریا با دو وادیهای کلام قسم است مالک سر فرود و جواب نداد و دیگر بار سوال
کردم که در جواب نداد و با جبرئیل تعجبی نمی گفت جبرئیل گفت که مالک درخواست میکند که در جواب این سوال معذره داری گفتیم ای مالک هر چه هست
بگوئی شاید که ترا کسان امر در هفتمه سیر گرد و از سر دایع علاج واقعه قبل از وقوع بگوید گفت ای سید صلی الله علیه و آله
و سلم این جای عاصیان است هفتست یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را نصیحت فرمائی که ازین منزل میب و مقام ملک آخر از نمایند و خود را
مستحق نزنان و مستوجب این نزنان نگردانند که من آنروز بر عاصیان بخشایم و با هیچکس محاسبانم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در هر یک از
و عاصیان را بر عاصیان بر داشته شد و شفاعت و نازمانی مبادرت نمود و زاری و سوگواری پیش گرفت و نکات است و کشف غمت مسالت می نمود و
و جبرائیل ایشان عرض میکرد و اشک از رویه میخیزد و جبرئیل علیه السلام با هم قربان حضرت حواقت می نمود و تا فلانجا مستطاب و در رسید که حاجت
من جزو تو نمونم بزرگتر است و دعای تو مستجاب دل خوش دار که آخر کار ترا نشسته و گرداغم و برادر ساختم و تو در دشت امر و زنیان مجاهدت نمودی
که گفتیم پس طه ما نزلنا ملک القرآن لتقضي فدا کرد و مقام شفاعت و آری چند آن عاصی بگوئیم که گوی من و اسوف فطیلع ربک فرضی الحمد لله
رب العالمین و بدین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما در ویدر خود را در ووزخ روایت است که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که بر کنار ووزخ ایستاده بودم و در حال ووزنیان نگاه میکردم و در ناخای آن سوچی بر آورد و آتش جوشی زودم و دوس لبت
بشکستند و سوچی تا آنکه جوانی فوطی دیدم با نانی در عین عذاب و ابتلاست چندین هزار عاصی را دیدم چندین سال تا شتر شدم که از دین این و در فلول من
بر ایشان بدوخت آتش حشر داده و نشان در کانون سینه ما فروع آتش ایشان را سوزی آورد و با نگوشتار فروعی بر چون بر می آور و میخورد
که با من سخن گویند بحال نایافته باز فرمودند از مالک تعالی ایشان پرسیدم اینجایه جواب من گفت و این حال از من نیست کرت دوم پرسیدم
هم جواب نداد کرت سوم گفت شرم سیدار که انظار اینجی نمی گفت که هم از ایشان سوال کن منظر بودم تا آتش ایشان را از جبرش خود بر آورد و در هر دو

جباران و جبر و درینجا معذب گردند و از طبقه پنجم که فرست پرسیدم گفت ترسیان و جودان درینجا معذب گردند و از طبقه چهارم فحش است سوال کردم گفت بله
و اتباع و مجوس و اشیاع ایشان راست و از طبقه سوم که حط است پرسیدم گفت سو خواران و شراب خواران راست و از طبقه دوم که سحر است پرسیدم گفت
جای طامان و جباران و قضا طان طریق ایشان و درینجا معذب گردند چون از طبقه اول که جنم است فحشاء دیدم و از کات سفلی سبک تر بود و هفتاد هزار دانی
آتشین دیدم و در هر یک از دانی چنانی که اگر گرفت آسمان و هفت زمین در دریا می اندازند و در خشت را می نشاندند تا تا از طبقه بیست و نهم را می بینید
و درین و فوج از بنای محطت تمام چند آنکه روایت است که اگر یکی از ایشان خواب در هفت آسمان و هفت زمین را در میان دوران خود بنیان سازد
و اگر جباران و جبر و درین دریا آتش را دیدم که موج میزد و میخوشید که اگر از خورشید و ماه و یار رسیدی یک جاندار زنده نماند ای الله گفتیم
اما مالک این طبقه را کدام طاعت است و این دریا با دو وادیهای کلام قسم است مالک سر فرود و جواب نداد و دیگر بار سوال کردم که در جواب
نداد و با جبرئیل تعجبی نمی گفت جبرئیل گفت که مالک درخواست میکند که در جواب این سوال معذره داری گفتیم ای مالک هر چه هست بگوئی
شاید که ترا کسان امر در هفتمه سیر گرد و از سر دایع علاج واقعه قبل از وقوع بگوید گفت ای سید صلی الله علیه و آله و سلم این جای عاصیان
است هفتست یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را نصیحت فرمائی که ازین منزل میب و مقام ملک آخر از نمایند و خود را مستحق نزنان
و مستوجب این نزنان نگردانند که من آنروز بر عاصیان بخشایم و با هیچکس محاسبانم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در هر یک از عاصیان
را بر عاصیان بر داشته شد و شفاعت و نازمانی مبادرت نمود و زاری و سوگواری پیش گرفت و نکات است و کشف غمت مسالت می نمود و جبرائیل
ایشان عرض میکرد و اشک از رویه میخیزد و جبرئیل علیه السلام با هم قربان حضرت حواقت می نمود و تا فلانجا مستطاب و در رسید که حاجت من
جزو تو نمونم بزرگتر است و دعای تو مستجاب دل خوش دار که آخر کار ترا نشسته و گرداغم و برادر ساختم و تو در دشت امر و زنیان مجاهدت نمودی
که گفتیم پس طه ما نزلنا ملک القرآن لتقضي فدا کرد و مقام شفاعت و آری چند آن عاصی بگوئیم که گوی من و اسوف فطیلع ربک فرضی الحمد لله
رب العالمین و بدین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما در ویدر خود را در ووزخ روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که بر کنار ووزخ ایستاده بودم و در حال ووزنیان نگاه میکردم و در ناخای آن سوچی بر آورد و آتش جوشی زودم و دوس لبت بشکستند و سوچی
تا آنکه جوانی فوطی دیدم با نانی در عین عذاب و ابتلاست چندین هزار عاصی را دیدم چندین سال تا شتر شدم که از دین این و در فلول من
بر ایشان بدوخت آتش حشر داده و نشان در کانون سینه ما فروع آتش ایشان را سوزی آورد و با نگوشتار فروعی بر چون بر می آور و میخورد که با من
سخن گویند بحال نایافته باز فرمودند از مالک تعالی ایشان پرسیدم اینجایه جواب من گفت و این حال از من نیست کرت دوم پرسیدم هم جواب
نداد کرت سوم گفت شرم سیدار که انظار اینجی نمی گفت که هم از ایشان سوال کن منظر بودم تا آتش ایشان را از جبرش خود بر آورد و در هر دو

صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اری اشب سفی کرده ام که کسی آن سفر نکند و غیره آورد و ام که کسی این نوع خبری نیاد و ده گفت بجا آن سفر و صلی
علیه و آله وسلم فرمود که بیت المقدس و از آنجا با طباق سموات ترقی نمود گفت شهب رفتی و صیبا ح در که گفت آری گفت این سخن را پیش
قوم ظاهر خواهی کرد فرمود آری ابو جمل فریاد برآورد ای گروه بنی کعب لوئی مردم اطراف و جوارش جمع شدند ابو جمل گفت ای محمد صلی الله
علیه و آله وسلم پیش من گفتی پیش من جمع هم میگوئی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ووش برای بیت المقدس بردند و از آنجا با تمامها
برآوردند و حاضران تعجب گشتند دست برهم میزدند و بعضی در آنجا غلامیکردند چ که این امر نیز بقول ناقصه ایشان از جمله حالات بنمید و مردم نیز
استبعا و شنبه و فکر جمعی مومنان ضعیف الایمان متراکشتند و الیایا باشند ذک ابو جمل با جمعی از دشمنان بخان نیزه و ابوبکر آمد و گفت بنی رومی
پیش صاحب خود تا بنی که چه میگید صدق گفت چه میگید میگید که دوش مرا به بیت المقدس بردند و حال آنکه شب و ریمان قوم خود بودند و ابوبکر
گفت البتة این سخن گفته و یقین این در سفته ابو جمل گفت آری ابوبکر گفت این جای تعجب نیست من او را در اخبار آسانای تصدیق شنیده ام اگر
گویند از بیعت آسمان در گذر شمر و با ادم من او را تصدیق میکنم ابو جمل گفت من هیچ صاحبی را مصدق صاحب خود ندانم و او چه بین خودی
میکنم ما ابوبکر از پیش او را در این مردمان و در مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم رفت و گفت تو گفتی که مرا دوش با تمامها بردند و فرمود و گفت ادم
ابوبکر فرمود صدقت بعد از آن گفت چگونه بود با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از اول بردن تا آخر تقریر فرمود و هر فصلی که تقریر میکرد ابو جمل
او میگفت صدقت تا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای ابوبکر مرا در تصدیق میکنی فرمود که چرا تصدیق نکنم خدا کی کفر بپسندد را
صلیه السلام هزار بار فرمود و در محمد صلی الله علیه و آله وسلم را نیز از زمین تا آسمان توانم برد و از تمامه رشتند که کسی که تصدیق معراج حضرت نبوت
پناه صلی الله علیه و آله وسلم نمود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و هر گویند از آن و از عقب بصدق می گشت که نایب آمد که وادی جبار با تصدیق و
به و اول کسی که تکذیب آنسود و هر که صلی الله علیه و آله وسلم ابو جمل لعین بود تا در باره او آیت آمد من الظالم من کذب علی الله و کذب بالصدق
اوداه و پس هر که تصدیق معراج کند شایع ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و هر که آنکار کند پس بر او ابو جمل لعین است و اقرار ششم
خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از نشانیهای بیت المقدس و قوافل ایشان نقل است
که چون این خبر در کافش شد و دستان صدیق و ارگردان برافراختند و فرزند تکذیب را سلاطین کردند و جمعی که ایشان در باطن ایشان بودند
بخیالین بر زمین دین فرو برده بود و بار تراد آن نهال بی بنیاد ایشان را از رخ بکنده معراج او را باور داشتند و گروه سکاران که در جود و کجای هر
می نمودند کج کردند و گفتند که ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم ما را از احوال آسمان خبر نیست آنرا موقوف سیدار علم با جمعی از حاضران سبب اقصی را
و بعد از او ما سیدار علم که تو در عمر خود آنجا نرسیده اگر راست میگوئی نشانیهایمان کن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رویت که فرمود در آنجا
انواع طالع بر من طاری شد چرا که مرا در رفتن بر دیوار محال قیج اطراف و جوارش و ملاحظه آیات و سلطات بیت المقدس بود و فی الحال
جبرئیل امین علیه السلام بیت المقدس را بر من آورد و در آنجا محقق در نظر من بداشت تا در آنجا بیدم و هر چه می پرسیدند جواب میداد
گفتند که در وصف مسجد پنج قسمی نیست قوافل و قبال و طوافان طریق هستند از حال ایشان پنج خبری داری بگوئی فرمود که سقا قلایم
یک لطلعه شری که گم گشت بود و دشمنان بود و من از قیج ایشان آب نوشیدیم چون بیانید از ایشان استفسار نماید که چرا از طلب شتر نماند
آب یافتند یا و دیگر دردی مرده و دفرازانان خالو بر یک شتر سوار بودند و مرکب ایشان از مرکب من بود و یک از ان هیئت را دوست داشت
سوم قافله که خاصه شایه بود و تنبیه که گذار شتم طالعان و طالعان فتره خاکستر رنگ که دروغ را در مخطوطه بار داشت پیش مسقا فلان و دند و موعده نزول ایشان
وقت طلوع آفتاب است پس قیج کتاب سینه رفت ما میگویم که خبر دروغ باشد از نظر طلوع یکشنبه تا شام که آفتاب برآمد و کاروان
نیاید تا ایشان تکذیب سیدار علم صلی الله علیه و آله وسلم نماند تا لکاهه گویند گفت و الله که اینک آفتاب برآمد و گویند و دیگر گفت و الله که شتران

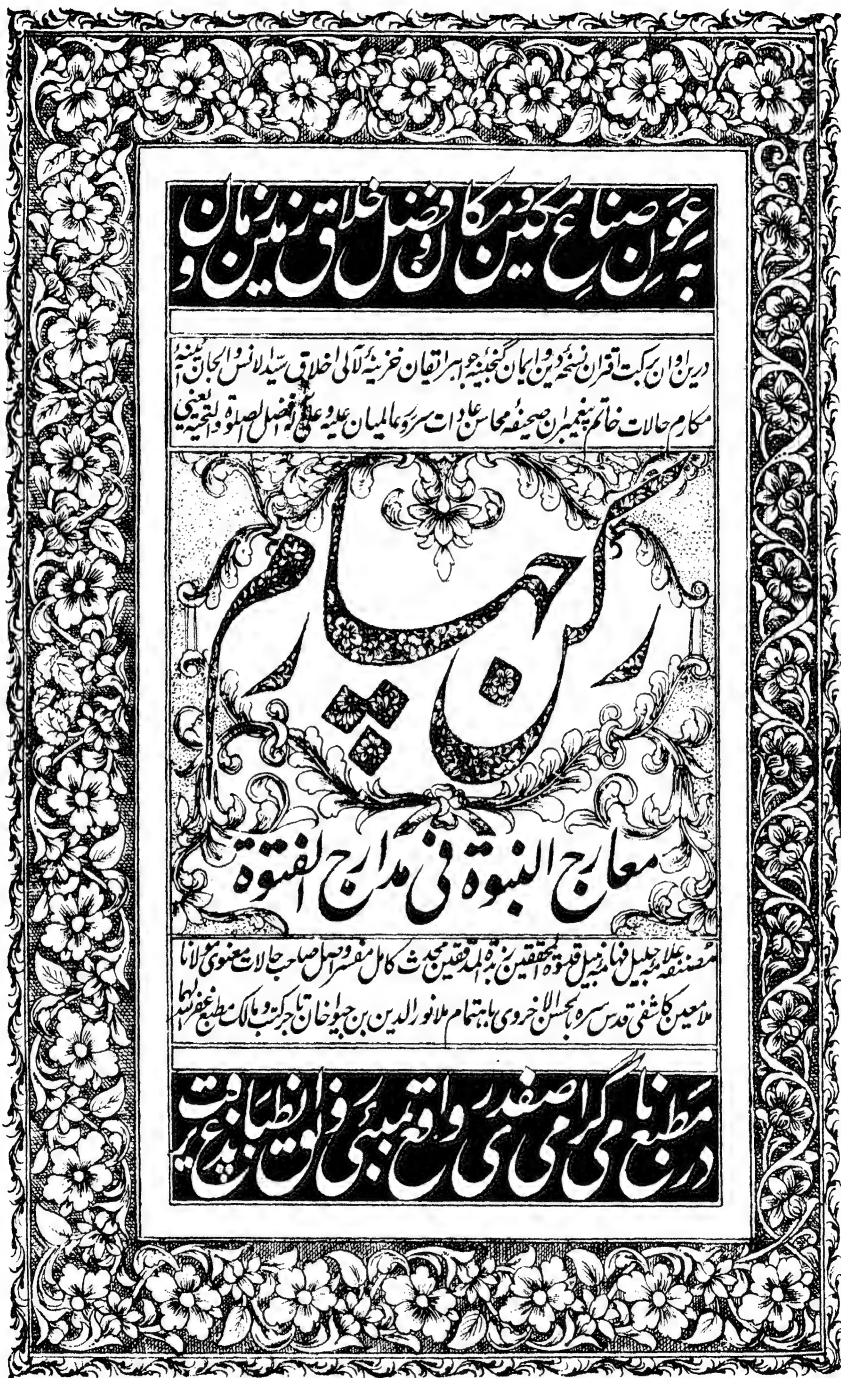
کاروان را نشاندند آن دو نفر
کمان و شتر خاکستر رنگ با دوزخ
خطبه بایک شیخ کاردان
می آید بعد از آن تا نایل کاردان
تحقیق آن جناب نشان شود و در بیان
بود که آنسود صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود بود تا آنکه شتر نشان برآورد
و شتر خاکستر رنگ بود
و در آنجا یک شتر سوار بود
پیشال برین خاکستر رنگ بود
از دست با شتران و از دست با شتران
انقباض و جدو این شتران تصدیق
آن سکاران با بعد از سکاران
و اقرار از آنها و در آنجا از آن
حاکم و کجای آنکه شتران گفتند
نام این اسب است
نیز اسب که پیش شتر آری
چو جابل است پیش شتر
نیز این اسب است که پیش شتر
پیش مستعدان است که پیش شتر
و در آنجا یک شتر سوار بود
دور بود و در آنجا یک شتر سوار بود
بغیر از این و در آنجا یک شتر سوار بود
چو کاروان و در آنجا یک شتر سوار بود
سند تا آنکه حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم برآمد و در آنجا یک شتر سوار بود

پیشانی صنایع کج دین کا فضل خلاق زمین مان

دیر اوان بکرت قرآن شریفین ایمان گنجینه بر اقیان غریبه کمالی اخلاق سید لانس کجانب
مکام حالات خاتم پیغمبرن صحنه معاشات سرور مالمیان علی علی افضل الصلوٰۃ والتعزیه

مفسر صواب جالات غوی الانا
مفسر جمیل فانی قدس سره قبله فقید محبت کامل مفسر و اصل صاحب جالات غوی الانا
مؤید معین کاشفی قدس سره و بحال آخری بابت تمام ملا نور الدین بن جوی خان تاجرت مالک مطبع نجف

در مطبع می گرامی صفدر و اقمی بی فرائط چاپ



[illegible]

اما حاجب باشد میان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و طالبان بعد از ان عنکبوت نامو گشت تا بیاسن تو نبق ربانی در آن شب مبارک ما را
افلاص و بود و تخصصا بر د بابر آن غارتب نمود و وجعت کبوتر خوشی را در شت نهاد و آستان خانه آشیانه ساخت و
همدان شب بطنه داینها چه پرده داری آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می نمودند تا از شرابی اهل صول و بحفظ امانت
که آنشب اودان غار بگذرانیدند و پاشنه های ابو بکر را که در شکران آن غار استوار بود و داری زخم و دلم آن بخت برسد که
ضبط احوال خود خواست کرد و بچوشت اشک از دیده مبارک می ریخت گویند: ران وقت سربارک آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم
و کنار او بود آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در خواب بود که قطره اشک از چشم ابو بکر بر سر آه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آه و سلم افتاد آن سرور را خواب میدار شد و مستغفار احوال نمود و گفت از عت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون نظر از
ابو بکر را رضی الله عنه بر نه دید از کیفیت آن پرسید ابو بکر فرمود: حال معروفش گردانید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
و حق ابو بکر فرمای خیر کرد اسامی ذات الطالقین گوید که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پدرم از که بیرون آمدند
چرا که گفتار صدق صادق رضی الله عنه با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میدادند و زدی که جمعی از قریش بنزل می آمدند
و در خانه ما را زدن من بیرون آمدیم شکران از من پرسیدند که بدت کجاست گفت: نمیدانم از میان ایشان ابو بکر طبع چهر
بر روی من و که گوشوار از گوش من بیرون آمد و بعد از آن ابو بکر در راه اهل مکه آمد که ابو بکر فرمود: محمد زنده است که ایشان
بیار و من او را صد مرتبه دعا کردم و همچنین هر که ما را بر سر نشان بر دین صد مرتبه تسلیم و نماز خواند و پیش چون این نهادند و
همه با هم بر ما و مشیر و و علیا بطبع مال سروده و که با ما ماند و قالی را که ابو بکر در شوب بود با خود همراه بردند پانی ایشان گسید
و ایشان را پس سازد ابو بکر بی ایشان را در غار فرستاد و گفت: مطلوب شما ازین موضع تجاوز نکند و مندا نام که ازین
موضع با شما نرفته اند با زمین فروخته و قوالی که از گفتن محض و شما درین غار است مشرکان چون تخم کبوتر و با عنکبوت
بر در غار دیدند با قاف گفتند که پیش شده شاید که پیش از میلاد محمد صلی الله علیه و آله و سلم عنکبوت بر دین غارین تا نینده باشد
نقلست که مشرکان در آن مکان چنان نزدیک رسیده بودند که از ایشان تا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اهل کیش
مانده بود و قاف گفت که مطلوب از شما تجاوز نکند و چون ابو بکر رضی الله عنه این سخن بشنید و غار شد و از دیده بر زمین گشت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که ابو بکر فرمود: گفتم تو چیست گفت: یا رسول الله منم رسم که بر ذات شریف
آسیبی سد و دین اسلام در کس شود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای یار پندیده من وای و پس پرده عنکبوت
قائم مقام دید من و ای و ای ان الله معنا ابو بکر در غار است یا رسول الله اگر ایشان در زیر قدم خود نگاه نکنند ما را می بینند
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا ابو بکر من تو بآن دو کس که سوم ایشان خدای تعالی است چیست ابو بکر فرمود
اشک از دیده پاک کرد و زام انیتا لبقیة قدس که در گار سپرد و در تفریق کبوتر که گویست که ما هم صبری حمد الله هرگاه یاد
گریه ابو بکر کردی باریستی و هرگاه یاد صلح و موافقت کردی اشک خود را پاک کردی نقلست که چون قاف مشرکان را
ولایت میسر کرد مطلوب شد ازین غار است و درین باب ما بخدی نمود جماعتی از کفار از در غار میگذاشتند کبوتر را از ایشان
بر پدیدان چون پرده عنکبوت و میفرمود: کبوتر را بدیدند گفتند اگر دین فاسکی در آمدی بر اینها دین جبهه شکستندی و ما
عنکبوت گشته استی چون آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم این سخن بشنید و دست که حق تعالی بسبب ما عنکبوت و را از شر اعدا
نگاه داشت و بهجت بغیة کبوتر در حیطه حمایت خود در آورد و کبوتر آنسر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عای خیر که دو گویند تا با هم

بر کبوتری که در حیطه حمایت خود در آورد و کبوتر آنسر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عای خیر که دو گویند تا با هم
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که ابو بکر فرمود: گفتم تو چیست گفت: یا رسول الله منم رسم که بر ذات شریف
آسیبی سد و دین اسلام در کس شود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای یار پندیده من وای و پس پرده عنکبوت
قائم مقام دید من و ای و ای ان الله معنا ابو بکر در غار است یا رسول الله اگر ایشان در زیر قدم خود نگاه نکنند ما را می بینند
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا ابو بکر من تو بآن دو کس که سوم ایشان خدای تعالی است چیست ابو بکر فرمود
اشک از دیده پاک کرد و زام انیتا لبقیة قدس که در گار سپرد و در تفریق کبوتر که گویست که ما هم صبری حمد الله هرگاه یاد
گریه ابو بکر کردی باریستی و هرگاه یاد صلح و موافقت کردی اشک خود را پاک کردی نقلست که چون قاف مشرکان را
ولایت میسر کرد مطلوب شد ازین غار است و درین باب ما بخدی نمود جماعتی از کفار از در غار میگذاشتند کبوتر را از ایشان
بر پدیدان چون پرده عنکبوت و میفرمود: کبوتر را بدیدند گفتند اگر دین فاسکی در آمدی بر اینها دین جبهه شکستندی و ما
عنکبوت گشته استی چون آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم این سخن بشنید و دست که حق تعالی بسبب ما عنکبوت و را از شر اعدا
نگاه داشت و بهجت بغیة کبوتر در حیطه حمایت خود در آورد و کبوتر آنسر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عای خیر که دو گویند تا با هم

بمیدای ایشان مطلع میشد و عامر بن غیره که غلام او بود و گو سفندان بچوانید و چون ساعتی از شب بگذشتی گو سفند از راه بدین راه
 آوردی تا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن شب را نیز گو سفندان میگذاشتند تا سرشان بدین نوال گذشت بعد از آن که
 عالم صلی الله علیه و آله و سلم غایت مدینه رسیدند و در حمله لطیفه اول این قصه هست لطیفه درین نسخه مذکور میشود
 تا اهل بشارت مستفید گردند لطیفه اول بدان می رویش برادشای خجسته غلبه بیک بقوت شکر و خطبست و
 بیکری نماز و اما شکر الهی جل و علا فی بکرت گاهی پیش در میان قدرت او سپیدار می کنند و گاهی موسی زبرگری می نماید و گاهی
 سوسمار و ویلی می کنند و گاهی سگی می بیند و گاهی گریه می کند و گاهی کبوتر بر درنار از داری می کند و گاهی عنکبوت
 پرده داری می نماید و بیت زینب شازده و الفقاری به چنان کر عنکبوت پرده داری به لطیفه و و هم آورده اند که چون رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم غایت مدینه آمدند بر پیل علیه السلام گفت ای اخصمت ده تا بر و هم پر خود را غدا را بچو شاهن شاهان که تحقیق کردند
 خطاب آمد که ای جبرئیل استانی را بنیادهم که کمال قدرت کن آن قفان را بیکند که بضعیف ترین جانوری بکند و شمان را از دست
 خود دفع کند پس عنکبوت ضعیف نامزد کرد و ششنگ فرستاد چون فرمان عنکبوت سید فی الحال بجهت شکر بجای آورد خطاب این
 عنکبوت ضعیف کرد که برود ای بکش مگس شفاعت کن اما هست بلند و اگر مگس یافت قرب را روزی در دام تو خواهم آورد
 عنکبوت بدین امید داری به مقصد مال برود آن غایت شست نظیر آنچه شب آرام داشت و در روز قرائت آن شب که حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر این غار رسید و عنکبوت اشارت بجانب خود عالم صلی الله علیه و آله و سلم کرد که بر ضعیف
 شسته و او عده بدیدار تو داده اند ای ناسا عتی بدیدار تو بیا سیم خواب عالم صلی الله علیه و آله و سلم چون تشریف از رانی فرمود
 عنکبوت پرده داری آغاز کرد و لعاب محیز آینه تیندن گرفت و بران تار بیک و دیدن آغاز کرد و بیت عنکبوت را را رفتیم
 که این پرده چه بود و با گفت همان عزیز آمد چو کردم رسید به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با صدیق و گفت
 که ای ابو بکر مدتی درین اندیش بودم که ایشان من بران بل صراط بیک بگویند که اکنون ملهان عالم غیب است
 چنین نداد و اندک چنانکه این پرده دار را برین تار بیک نگاه میداریم و دست ایشان را فرود آید و این صراط نگاه تو
 داشت لطیفه سوم چون عنکبوت پرده و تیند و کبوتر بقیه نهاد و گفتار گفتند که اگر کسی درین غار آمدی این تار بیک
 گشتی و این بقیه شاکست شری و کبوتران متفرق شد ندی ایشان در بیرون ابن سخن میگفتند و رسول صلی الله علیه و آله
 پس با ابو بکر رضی الله عنه در درون می شنودند و اولین سخن که گفتار کنی همان است که ای جبرئیل در باب حبیب مرا
 پیش از آنکه در پیش منی کند پس جبرئیل علیه السلام فرمان ملک عالم بر خود بر روی زد که برین بهترین وقت و بهوش شد
 و درین باب اشارت آنست که دران روز که در شیطان خواست که در راه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم غازی کند بیک پر
 زدن جبرئیل علیه السلام از آن خیال فاسد ممنوع گشت و اگر دردم آخر که شیطان مرتدور آید تا مری کند که نقد ایمان
 از توفیق سینه عباد الله بر بیاورد بیک نظر عنایت خداوندی از مافوع گرداند که باطل اسافین اندازد و بر بنده باطلی
 علیه السلام را از کار و منده نوازی او بچوب باشد لطیفه چهارم ای درویش چنین دیده ام که این عنکبوت همان عنکبوت
 بود که اشارت فطیل از حسن مملوآت الله علیه و آله بقدان کعبه فرستاده بودند و بنا برین فصل بنامی که گذشت و در باب چهارم
 علیه السلام در کین اول این کتاب با دو خطاب کرد که ای عنکبوت با من و الهی که لیل را از تو بیای و این چنین حوالی می گفت
 می باید بود که شاه باغی را در دام تو آوریم و بدولت و صالح بدین کمالت برسانیم ای درویش فتنی عنکبوت بنده را بخانه

و هستی راهی نماید و در دل
 نقای محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
 مشرف بشود بنده که بر پیل
 بدین است بنده که بر پیل
 لاله الله علیه و آله و سلم
 بکمال محمدی و رسول الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم و رسول الله علیه و آله و سلم
 عیب لطیفه بنده که از کارم در
 در باب غیبی که در این کتاب
 شنیدی لطیفه و در باب
 آن را که در این کتاب
 ابو بکر در این کتاب
 تنی انقض می شود
 روزی داری بقیه عنکبوت
 آمد و گفت ای رسول الله علیه و آله و سلم
 بر سیه که ای رسول الله علیه و آله و سلم
 که ششده است که هر محوی می
 علیه و آله و سلم در دل دارم اکنون
 غمت سحرانی گشت در دل دارم اکنون
 او بر دم عیسی علیه السلام گشت ای رسول الله
 درین کتاب از ششده است ای رسول الله
 در گفت ای رسول الله علیه و آله و سلم
 عیسی علیه السلام در این کتاب
 داد آن از شوق آن باغیان که
 سبب بود که در این کتاب
 هستی در این کتاب

چون موری خندم که چون ماری بود بکشم به در غار غم دارم مفرای بار غار از عشق تو بی تا کی و دلم محزون بود و درم ز خدا فروغ
تا چند غرق خون بود جان فکار از عشق تو به عین کس الی علم که قید هستی بکس به دیگر نماند اندر دلم صبر و قهر از عشق تو به القصه
آن مار بیدار شد و سال و دهام انتظار داشت بهنگام و سولخ دران غار حشر کردنی بی بقا در و زانما از بیت الاحزان
بفضای گلشن سزای وصال کشاده بود و مقصودش آن بود که در شاد به محبوب اگر ای بر روی گریه ندر راه دیگر توجه نماید چون
صدیق یعنی الله عندان سوار غما بران مار بر انتظار گرفت همان دو مورخ مانده بود که بدو با شنیدای اینا شنیده دو و بر روی
یکی با شنیده دیگری با هیچ محکم ساخته بود و خواب عالم صلی الله علیه و سلم سر مبارک کنایه صدیق رضی الله عنه نداده چنان
ترب نشنید چنان فتنه امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه در جبین آنحضرت صلی الله علیه و سلم نگاه میکرد و میگفت و
با خود میگفت که ای پسر ابو قحافه هیچ مردانی که در دولت یافته عیان باشد اگر این نعمت زائل گردد چه کنی میفرماید که چون منجی در
خاطر من ظهور کند باقی آلودگی از این صدیق زایل خوش واکر که برگرد ترا از وجدان که در انیم دنیا باوی در خوابی در دشت
بادی القصه آن مارتنبانی دیدار سید بار صلی الله علیه و سلم چندین بار سر مبارک صدیق رضی الله عنه زد که یا
برو از انظار دیده بیدار دوست گشتایم صدیق رضی الله عنه ای مار چه جای آنست بیت و خلوت و دست حمت جان
سره نیست به و روی بود کوی گریان سر نیست به مار جاره ندید جز آنکه بای مبارکش بگوشه و ندان میازاید و گویند
که خواب عالم صلی الله علیه و سلم آن را حکم فرمود و سبب آن گستاخی از وی پرسید جواب مار همین بود که بروانه
و عاشق فام نیست لطیفه ششم در تاج القصص مرین باب لفظی غریبی آورده که چون ابو بکر رضی الله عنه
در راه دوست زخم بار و زنج غار و غم را پیش آوردان در و بلا و محنت و عنایه و درم اینا طبعی می نمود و ذوق و نشاط
بی افز و دلاجر از عالم غیش و آوازش نمودند که بنده هزار عالم نموده بود دنیا چنان بود که جبرئیل امین علیه السلام در سینه
و گفت که حق جان و ملا میفرماید که ای محمد ابو بکر هزار اسلام بارسان و مگویی که پیش از آدم چهار هزار سال قدحی آفریده اجم
از مر و اید سیف و دران قدح از برای شفاعی صدیق و تریاق زهر اوشتری تزیین کرده ام و چون خواب عالم صلی الله علیه
و سلم این خبر صدیق رضی الله عنه رسانیدی الحال آن سنگ بشکافت و قدحی از ان بیرون آمد شربانی در وی از بخت
بر و ترا و غسل شربین تر و از کافو خوشبوی تر صدیق رضی الله عنه چون از ان شراب بنوشیدی فی الحال محبت یافت و این تر
را و باره صدیق رضی الله عنه بدین مشار را که بر وایت صحیحی پیوسته که چون آب و دمان آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بر جرات صدیق نرسیده شفا یافت و تو خود دانی که آب مان آنسر و صلی الله علیه و سلم بر صد هزار آب
که تر ترجیح دارد و لطیفه هفتم هم در تاج القصص میگوید که چون ابو بکر رضی الله عنه از ان شراب بنوشید از پیش دیده او حجاب بر
داشتند چنان دید که گوشه نما شگافه گشت و از ان حاشش و ریای بدید آمد کشتی دران در و او دران کشتی جوانی دران
طرف و یابوستانی و آن جوان آواز میداد که ای ابو بکر بخال شو اگر خواهی برین کشتی نشین تا ملذذ رامت و درین شان
در آیم تا غرائب عجایب منع بر و در گذارش بدو کنی ابو بکر گفت چه جای باغ و بوستان است جمال محمدی رهشناس
منظوم هابا بوستان ما سر کوی تو برین شد چراغ میلان بر توری تو بس باشد نریب و زینت لاکهای بیارین
جنت را و ملازمه جبه در جنت نظر سوسوی تو بس باشد راوی میگوید که چون ابو بکر رضی الله عنه از غایت مخصوص آمد و خواب عالم
صلی الله علیه و سلم فرمود ای ابو بکر بنواخته که ترا روی نموده تو میگوید یا من گویم ابو بکر گفت یا رسول الله تو بگو

منه خالصی الله علیه و سلم
فرمود ای ابو بکر در این کشتی
بود از ان کشتی حجت بود و در ان کشتی
نیوان بود از ان کشتی حجت بود
در ان کشتی حجت بود و در ان کشتی
عاجل بود از ان کشتی حجت بود
چنین بود از ان کشتی حجت بود
بانی آن کشتی حجت بود و در ان کشتی
صدیق بود از ان کشتی حجت بود
و در ان کشتی حجت بود و در ان کشتی
لطیفه ششم در تاج القصص مرین
باب لفظی غریبی آورده که چون
ابو بکر رضی الله عنه در راه دوست
زخم بار و زنج غار و غم را پیش
آوردان در و بلا و محنت و عنایه
و درم اینا طبعی می نمود و ذوق
و نشاط بی افز و دلاجر از عالم
غیش و آوازش نمودند که بنده
هزار عالم نموده بود دنیا چنان
بود که جبرئیل امین علیه السلام
در سینه و گفت که حق جان و ملا
میفرماید که ای محمد ابو بکر
هزار اسلام بارسان و مگویی که
پیش از آدم چهار هزار سال
قدحی آفریده اجم از مر و اید
سیف و دران قدح از برای شفاعی
صدیق و تریاق زهر اوشتری
تزیین کرده ام و چون خواب
عالم صلی الله علیه و سلم این
خبر صدیق رضی الله عنه
رسانیدی الحال آن سنگ
بشکافت و قدحی از ان
بیرون آمد شربانی در وی
از بخت بر و ترا و غسل
شربین تر و از کافو خوشبوی
تر صدیق رضی الله عنه
چون از ان شراب بنوشیدی
فی الحال محبت یافت و این
تر را و باره صدیق رضی
الله عنه بدین مشار را که
بر وایت صحیحی پیوسته که
چون آب و دمان آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بر صد
هزار آب که تر ترجیح دارد
و لطیفه هفتم هم در تاج
القصص میگوید که چون
ابو بکر رضی الله عنه از ان
شراب بنوشید از پیش دیده
او حجاب برداشتند چنان
دید که گوشه نما شگافه
گشت و از ان حاشش و ریای
بدید آمد کشتی دران در و
او دران کشتی جوانی دران
طرف و یابوستانی و آن
جوان آواز میداد که ای
ابو بکر بخال شو اگر خواهی
برین کشتی نشین تا ملذذ
رامت و درین شان در آیم
تا غرائب عجایب منع بر و
در گذارش بدو کنی ابو بکر
گفت چه جای باغ و بوستان
است جمال محمدی رهشناس
منظوم هابا بوستان ما سر
کوی تو برین شد چراغ میلان
بر توری تو بس باشد نریب
و زینت لاکهای بیارین جنت
را و ملازمه جبه در جنت
نظر سوسوی تو بس باشد
راوی میگوید که چون ابو
بکر رضی الله عنه از غایت
مخصوص آمد و خواب عالم
صلی الله علیه و سلم فرمود
ای ابو بکر بنواخته که ترا
روی نموده تو میگوید یا
من گویم ابو بکر گفت یا
رسول الله تو بگو

و در حکایتان بسیار از علم الهی و ملکات که بر تزلزل علیها و بایر طایفه و خیال ترجمه است خدا را که با آدمی و بر و به نور هدایت تو فلا فلاح
بودی که راستی و در فقر از دست و خوشی من و خنده فال را به باب دوم در واقعاتی که در سال اول از هجرت آن
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوقوع پیوسته و درین شانزده واقعه قوم قمر رقم ملک بیان میگردد
واقعه اول علمای سیر و تاریخ و فضلالی عالی شایخ محمد بن محمد بن ابراهیم فرموده اند که حضرت سید کا کات علیه افضل الصلوات و
اکمل النعمات بقول اچ چهار شانزده قید یعنی کین عوف ملک فرمود و در جمله قیاسی بنامداد که اسائن شعبات حضرت علی
جل و علا و بنی بر قوی بود چنانکه فرموده قول تعالی مسجدی است بنیاده القوی من اول یوم احد آن قوم نیز اول مسجدی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنجا آبادی مملوک قیام نمود در مدینه سید قبا بود چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه بیرون
میفرموده و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بعد از مدینه و نازحیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم غیمت مدینه نمود و سب ملک امیر آن بود که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم او را از برای و الهی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیشه بود و ندانست تا با صاحبان آن
باز رساند بعد از آن که گفته بود که ما بنی علی بنی خود و توج مدینه گشت پیاده میاید هنوز از شهر و صلی الله علیه و آله و سلم قبا و د راسه امیرین
علی کرم الله وجهه خدمت شرف گشت گویند و شرف مدینه در درختی بود و ما هفتصد حجره و چهارم ربع الاول و بیانی رسید
صلی الله علیه و آله و سلم انواع مال کشیده و پایداری سبایشان که در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حق بیست خود را بران خراج
نماید و دعا شفا بخواند انفق صحبت مبدل گشت و دیگر هیچ جراحت الهی سبایشان کل کشای آن مرد فرود آید از بیاضی شده و رسید و وقعه
و دوم آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از تمام آن بنار و زمزم بود که از قبیله بنی عمرو بیست نزول نفرین مدینه سوار
و منزل بنی سالم بن عوف است در میان جوی نماز جمعه میگردانند و آن جمعی که از اندازند و دنیا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحرای گزند و خطیب
تخصیص بخواند و آن مجله ندارند و اول خطبه که در ملام خوانند آن بود در آن و بیست مسجدی بنا کردند تا اکنون هنوز باقیست و کور و آن
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برینه سکینه و نزول آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم بحاجه ابو ایوب انصاری
رضی الله عنه بعد از آن آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم غمان غیمت بیجا نیست مدینه مطوف گردانید و اکثر اهل مدینه از خود و در
باستقبال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بادت نمودند و متعینان طبعه سید و محمد بنیو است که نام ملک سید ابرار علیه الصلوة و السلام و خشنه
است نهار دارند و منازل تمشیر المشاعر قدوم شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منور و مخرم گردانید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که دست از حد علیا بردید که ما میست آنجا که فرود آمد توقف خوابید و نوبت قلست که چون انقضای رسید که باب سیم حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بخانه آن اقم است شتر را بنود آمد آن سر و صلی الله علیه و آله و سلم او را بر نیز اندود و آن ساخت و درگاه
اولی است مانند آن رفت بازگشت و سحر در موقوف اول سینه بر زمین نهاد و بنام آن آن صد را بنی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که این منزل ما است انشاء الله تعالی ابو ایوب انصاری رضی الله عنه چون شترش را خربوب بود آن تمام خیزت و بار آنحضرت صلی
صلی الله علیه و آله و سلم بخانه خود برد و درین اثنا بعضی از انصار هستند عا نمودند که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو ایوب بر اگر شرف نزول
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنزد الخلق گردود و نیست آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر مرغ حلاوت و با خود است بروش
آنست که تا قریه رخا نه ابو ایوب سینه بر زمین نهاد و جبرئیل علیه السلام نازل شده گفت یا محمد ای خاف و آدمی که ابو ایوب حق را
توانست که در آنوقت که تو در مدینه نزول کردی مردم خانه های خود را بیار هستند تا با بخانه نزول و نامی ابو ایوب گفت که در ضعیف و فقیر
و با فدا هم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عار دارد و در خانه من نزول نفرماید چون تو انقض نمود و خود را ازین سخن و در شتر

تو بخانه خود آدمی چنانکه رفتی
نفس علیه السلام بر کوه جوی فرود
آمد بنسب توباش و کوهی که کوه
سید از دست هجرت نزدی
ابو ایوب با حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله و سلم فرمودت که
و گفتی که شتر را خربوب است
بود و در سفر فرود که کوه سید
بلان بعد از آن که کوه سید از
صلی الله علیه و آله و سلم حضرت رسول فرار آن
رسیده بود و کوه سید را ابوب
بود چنانچه نفس از کوه سید
نظر بر آن و حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله و سلم آنجا ابو ایوب
فرمود و در وقت هجرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم حضرت رسالت
آن منزل سیدی ابو ایوب در مملکت
خود در مملکت و وایتی است که ابوب
نزد آن سر و صلی الله علیه و آله و سلم
و گفت رسول الله علیه و آله و سلم
خواب کرد و بر سر بر آن کوه
آنکه میاید که در آن کوه
بقول خود که در آن کوه
تو با رسول الله علیه و آله و سلم
البته خجسته علم کمالا و انقضای
تا بخانه

علیه السلام فرمود و ای تمام آن از منزل ابوالیاس باطل و عیال خود بنزل مسمو نقل فرمود و اقرار نمود که
 ایشان از شریف قدس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه یکماه پیشتر و سه نماز صبحی پیشین بی بی فاطمه زهرا
 فرمود و موقوف شد بر یک زن از سیه چاه شد و بی بی فاطمه را که از آنجا آمد و اقرار نمود که عبد الله علیه السلام بود و آنجا
 بود که عبد الله گفت چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بمده تشریف آورد مردم ملازمت آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم
 سبادت می نمودند و من نیز موافقت هر دو نمودم و بصحبت آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم شرفی ششم چون چشم من بر سر و سبکاش افتاد
 و است کرد روی و سپرد که ایشان نمی ماند و گوش داشت و من را گفت ای من افتاد اسلام و علمای الطغام و معلو الارسام
 و ما با ابوالیاس و الناس نیامدیم و غلوا الخت اسلام و گویند اول موخت که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه فرمود این بود عبد الله
 سلام چون بن موخت شد بنزل خود جهت نمود و نوبت دیگر چون مجلس آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم غلوت یافت بلاء
 شد منافات و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلسوالی کرد و گفت این سوال است که اند جواب آن الانجیری زیات ازین
 نمی پسیم چرا که انقضای می اندیشیم اول آنکه بیست بیست که گاهی فرزند پدرش بیست و گاهی پسر و دوم آنکه بیان فرمای که او
 لطفا می که با مدینه بیست برهمنان کشند چه خواهد بود و سوم آنکه تعین می نماید که او را علی از علما تنهای قیامت چه خواهد بود و چنان
 عبد الله سلام ها ما تمام کرد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم جواب آنما بیست کرد فرمود تا آنکه سران احوال آنحضرت
 همینان جبرئیل علیه السلام از نزوح تعالی آمد و پیغام حق تعالی بهین رسانید عبد الله سلام گفت ذاک عدو البیوت جبرئیل شمس سیود
 از برای قیامت مده میورید که میفرماید بن کن عدو الجبل فانه نزل علی فکنت اباجا که عدو لکافری برخواستند آنگاه جواب سائل و بیان
 فرمود و گفت شایسته که ایشان فرزند و یکی از ابوی تحقیق می پذیرد از انرا شریفی لطفا بیست آب برسد که امیرش یابی شبیه علان و نشانیان
 طوط کشند که اول لطفا می که با بیست رسانند زایدی بگلزار ما بیست که مطابق زمین بر دوش است و دیگر سبدا و جشر طلاق چنان
 نماید که آتش از جانب شرق پدید آید بر سواد شهابی که گوشتند از اسیر خلق العبره و عتات را نادان اسلام چون جوابها سوالات
 خود بشنیدند او از کبرشید که شدند لا اله الا الله و انک رسول الله و از صدق سلمان گفت یا رسول بنو و قوم بر زبان گویند
 با آنکه میورید و بعلم و پیش و سیادت و ریاست مسلم سید اند که در اند که من ایمان آورده ام و حق من بتان بسیار گویند که انکون انکون
 من است که پیش از آنکه اسلام منکما اگر و آن جماعت را طلب از ایشان نفیض احوال من نمایی آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم
 عبد الله را در گوش نهان که به یهود و اهل الطلیس و پیش از العناب شغوف نمود و فرمود که بدان خدای که جزا زوی خدای نیست که
 شما سید اند که من سول بر حق و با وجود این ایمان نمی رید ایشان گفتند که ما سید اند که تو رسول بر حق رسیدی که عبد الله سلام در میان شما
 چه نوع است چه طریقه و سبب ایشان گفتند پیشوای ما و ما تیرین دل و پیشوای ما من سرور فرمود که چه گویند که بی سلمان نمودند
 انما اول ازین دین نگاه دارد ایشان گفتند که حاشا که بی سلمان شود خدای تعالی اول ازین دین نگاه دارد و آن سرور صلی الله علیه
 و آله و سلم بر این سخن که از انور ایشان همین جواب میداد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای ابن اسلام بیرون آی این اسلام
 شما سید اند که گویان از خانه بیرون آمد و گفتی می بود تیرس بد زلفا و عیال آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم که شما سید اند که از
 خداست ایشان گفتند در دفع سبکی در واهی آن گفتند بواشما و اجلسا و ابن اجلسا ابن اسلام گفت یا رسول الله من این دین سیریم
 آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از مجلس فراخ کرد و اقرار نمودم که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه آمدند و خونی شربت
 ایشان را سا زلفا و اگر غریب شده اند از جمله کی صدیق بود و بی الله عز و سلاوی وی مال العقب ایشان را تیر شد و رسول صلی الله

شرح آن قصه باز آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه دعا و تضرع فرمود و فرمود از آن در محرم گرفت و
بعد از آن رضی الله عنه تسلیم نمود تا آنچه میخواست از آن نعمت سازد و سلمان و ابوالاسود و امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه فرستاد تا اگر کاری باشد
بر دارند و بعد از آن رضی الله عنه بگوید چون بیرون آمدن محرم بجهت و رفت درم بود از آن جهاز رضی الله عنه تا ترتیب نمود فرمود فرشی از
حسن مصری مشغوف پیچ و لفظه از آن چوستان کف خرا و عباد و غیره و او را بی خبری و ادانی چند سفالین و برده از ایشان را اینها را نظر آنسر و عالمه صلی الله
علیه و آله وسلم آورد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شک از دیده گردانید و باین دو عالمه فرمود که ایها المومنان علی القوم انما هم لوف
خداوند بکرم و بکرم فرمای فرمودی که خیرترین اوفای ایشان سفالین باشد باقی را هم بر او بایت این جزوی تسلیم فرمود فرمود تا آن را
نیز در شیت بعضی از اموات دیگر کند و بر او ای طیب یعنی بوی خوش و حضرت امیر فرمود برین مدت یکماه بگذرد و در مجلس شریف
این واقع مذکور شد و ملازم شرم گفت آن بگو که تو انوار من سرخنی بر آن حضرت گویم اما گاهی که بخوابد ملاقات افتادی و بگو
نعم از او جز و تنگ آنها البشیر سیده النساء العالمین نیکو خلقی است این جفت تو با نشأت باش کروی سیده زنان عالمات
بعد از آنکه با من گذشت عقل که برادر امیر المؤمنین علی بود رضی الله عنه بروی درآمد و گفت ای برادر بوسطن این عقد ازدواج فرمود
الحال و خوشوقت شد ایها ما یخوایم که نزدی باین کوکب اقبال برج وصال قرانی نمایند تا چشمه را و اجتماع این سیدین مبارک و روشن
گرد و حضرت امیر فرمود که من هم چنین کرده ام اما ناظر باین باشد حضرت شرم میداد عقلمی است امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
گرفته بد جوجه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم انداخته و بایم این که نیکو آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم ملاقات کردند و
با وی این سخن و میان آوردند ملاقات باین مقدار که با کردید دیگر تردید نمایند و این مهمتا اتفاق جماعت حرم محرم و چشم
محرم از و از طاعت این مهم کفایت نماید که خبر عورت درین مهم و اتمست و قلب جمال امین این سخن بام سلمه آورد و بعد از آن
باقی از و از مطهرات آنحضرت نشان هم بجهت عایشه صدیق رضی الله عنه من آمدند آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم آنجا بودند و گویان ماه
چون کوکب ستار بر گرد ماه جمع شدند و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سخنان حسرت آمیز در میان آوردند و در خیر خاتون و قریب
امور و ساحتی محبت کل و جزو یار و یار و دلفتنه گرد و رام فاطمه بود و در سبک حیات بودی اما دیگر بد اندیش بودی و بدیای ما در روشن
می شدی آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم آه دیده مبارک گردانیده فرمود که مثل خدیجه کیاست که تصدیق من کرد و قوی که همه تکذیب
کردند و تمامی مال خود را صرف من کردند و این خدای تعالی را حاجت نمود تا در ایام حیات او وفات داد و او هم بجهت که از آنز قنصه
و زمره آفریده بعد از آن ام سلمه بکلمه سادت فرموده گفت ای رسول الله صر از ندید بیک گوی از اوصاف کمال اهل بیت حق تعالی
در میان ما واقع و در شیت جمیع را در آن اکنون این برادر تو و پدرم تو میخاید که او را از دلیله جلیل او را آری و این گوهری بی ثروت
را در رشته اتصال کشتی آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای ام سلمه علی خود این سخن برین ظاهر نکرد گفت ای رسول الله علی در بیت
شکلی از آنجست آنها که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای ام این بر و علی را آورده ام امین بطلب حضرت امیر المؤمنین
بیرون آمد امیر بر سر و نظر پدر بر سید که بیت علی ام این گفت بیایید که رسول صلی الله علیه و آله وسلم شما اینجا حضرت امیر پیش آمد
و سر از شرم فرمود و انداخت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای علی نه بخوای که بحیث خود قرین کردی امیر فرمود که ایها رسول الله
مادر و پدرم فلای تو باد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و عده بان شب یا فاطمه حضرت امیر خرم و شادمان از مجلس بیرون آمد آنسر و
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تا ترتیب امور فاطمه از زمین تحسین در شمشیر او ای او تقدیم ساجد بعد از آن ده درم از آن زلم
که بام سلمه سپرده بود حضرت امیر را دست فرمود تا خواهر و بنی خود امیر فرمود که پنج درم از آن در امیر و بنی خود امیر و چهار درم

و بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در حق امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه دعا و تضرع فرمود و فرمود از آن در محرم گرفت و بعد از آن رضی الله عنه تسلیم نمود تا آنچه میخواست از آن نعمت سازد و سلمان و ابوالاسود و امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه فرستاد تا اگر کاری باشد بر دارند و بعد از آن رضی الله عنه بگوید چون بیرون آمدن محرم بجهت و رفت درم بود از آن جهاز رضی الله عنه تا ترتیب نمود فرمود فرشی از حسن مصری مشغوف پیچ و لفظه از آن چوستان کف خرا و عباد و غیره و او را بی خبری و ادانی چند سفالین و برده از ایشان را اینها را نظر آنسر و عالمه صلی الله علیه و آله وسلم آورد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شک از دیده گردانید و باین دو عالمه فرمود که ایها المومنان علی القوم انما هم لوف خداوند بکرم و بکرم فرمای فرمودی که خیرترین اوفای ایشان سفالین باشد باقی را هم بر او بایت این جزوی تسلیم فرمود فرمود تا آن را نیز در شیت بعضی از اموات دیگر کند و بر او ای طیب یعنی بوی خوش و حضرت امیر فرمود برین مدت یکماه بگذرد و در مجلس شریف این واقع مذکور شد و ملازم شرم گفت آن بگو که تو انوار من سرخنی بر آن حضرت گویم اما گاهی که بخوابد ملاقات افتادی و بگو نعم از او جز و تنگ آنها البشیر سیده النساء العالمین نیکو خلقی است این جفت تو با نشأت باش کروی سیده زنان عالمات بعد از آنکه با من گذشت عقل که برادر امیر المؤمنین علی بود رضی الله عنه بروی درآمد و گفت ای برادر بوسطن این عقد ازدواج فرمود الحال و خوشوقت شد ایها ما یخوایم که نزدی باین کوکب اقبال برج وصال قرانی نمایند تا چشمه را و اجتماع این سیدین مبارک و روشن گرد و حضرت امیر فرمود که من هم چنین کرده ام اما ناظر باین باشد حضرت شرم میداد عقلمی است امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گرفته بد جوجه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم انداخته و بایم این که نیکو آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم ملاقات کردند و با وی این سخن و میان آوردند ملاقات باین مقدار که با کردید دیگر تردید نمایند و این مهمتا اتفاق جماعت حرم محرم و چشم محرم از و از طاعت این مهم کفایت نماید که خبر عورت درین مهم و اتمست و قلب جمال امین این سخن بام سلمه آورد و بعد از آن باقی از و از مطهرات آنحضرت نشان هم بجهت عایشه صدیق رضی الله عنه من آمدند آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم آنجا بودند و گویان ماه چون کوکب ستار بر گرد ماه جمع شدند و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سخنان حسرت آمیز در میان آوردند و در خیر خاتون و قریب امور و ساحتی محبت کل و جزو یار و یار و دلفتنه گرد و رام فاطمه بود و در سبک حیات بودی اما دیگر بد اندیش بودی و بدیای ما در روشن می شدی آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم آه دیده مبارک گردانیده فرمود که مثل خدیجه کیاست که تصدیق من کرد و قوی که همه تکذیب کردند و تمامی مال خود را صرف من کردند و این خدای تعالی را حاجت نمود تا در ایام حیات او وفات داد و او هم بجهت که از آنز قنصه و زمره آفریده بعد از آن ام سلمه بکلمه سادت فرموده گفت ای رسول الله صر از ندید بیک گوی از اوصاف کمال اهل بیت حق تعالی در میان ما واقع و در شیت جمیع را در آن اکنون این برادر تو و پدرم تو میخاید که او را از دلیله جلیل او را آری و این گوهری بی ثروت را در رشته اتصال کشتی آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای ام سلمه علی خود این سخن برین ظاهر نکرد گفت ای رسول الله علی در بیت شکلی از آنجست آنها که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای ام این بر و علی را آورده ام امین بطلب حضرت امیر المؤمنین بیرون آمد امیر بر سر و نظر پدر بر سید که بیت علی ام این گفت بیایید که رسول صلی الله علیه و آله وسلم شما اینجا حضرت امیر پیش آمد و سر از شرم فرمود و انداخت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای علی نه بخوای که بحیث خود قرین کردی امیر فرمود که ایها رسول الله مادر و پدرم فلای تو باد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و عده بان شب یا فاطمه حضرت امیر خرم و شادمان از مجلس بیرون آمد آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تا ترتیب امور فاطمه از زمین تحسین در شمشیر او ای او تقدیم ساجد بعد از آن ده درم از آن زلم که بام سلمه سپرده بود حضرت امیر را دست فرمود تا خواهر و بنی خود امیر فرمود که پنج درم از آن در امیر و بنی خود امیر و چهار درم

بهرت و کلبه ایشان گرفت
گفت پدرم و دای شهاد
نهادند و بعد رسول خدمت
صلی الله علیه و آله و سلم و شما را
می برید و مصالح غلامان می گفت
و میگفت من را بسماع این گفت
باز دیگر گفت غلامان می گفت
دین گفت و سعاد است سعاد
غمی درین حال عاصم بن جهنم
می زد و عاصم بن جهنم
گوشت کرد و دای بکشد
که بخت آن میگوید که این گفت
من و آن و در میان دای و بکشد
قتل کرد و دای می نمود
خود میزد و عاصم بن جهنم
نمود و خود را دای بکشد
کرد و عاصم بن جهنم ازین کار
درگیر شد و عاصم بن جهنم
رسول خدا را دست نهاد و بکشد
بوکازد و عاصم بن جهنم
نقلست که تفریق بود و بسم
تو بهیجا برید و عاصم بن جهنم
ایشان دای می نمود و عاصم بن جهنم
شد و بکشد که بکشد و عاصم بن جهنم
ایمان می نمود و عاصم بن جهنم
چهار نفری با او ماند و عاصم بن جهنم
سراخورق

از جنگ برآمد از جهت سعاد رضی الله عنه نوبتی بپرو کرد و آن کما که بود و در خانه آمد بن خلف نزل کرد و او اهل آن آمد او
خبر یافت باین گفت که این شخص که محمد را متابعت کرده است و چراغ است و از آن بخت گشته و در خانه با دای جان بسته تا او را هیچ
نیگونی و میگفت که از جنگ با سلامت بیرون و در سحر و جواب اهل آن باز ماند که داشت تو هر چه می خواهی بکن که عمو را قتل با سه
شمار است امید بعد گفت این ابو الحکم است مته اهل وادی با او بدستی سخن گوی سحر و دای امید آورده گفت که تو این سخن
میگویی سخن اسو کند از محمد صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود که هر کینه یا از این امید بن خلف را بقتل رساند امید از سحر سپید
که تو این سخن را بواسطه از محمد شنیدی گفت می این حدیث در دل امید جا گرفت و در آنوقت فریض تهریه سباب معاند با حضرت
بنوی صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بودند و میخواهند که بجانب بدر بیرون روند امید خبر کرد که از ایشان بخت خلف نموده جان از آن
مملکت بیرون و بر کربسین نقل جسته را با نداشتن اوجیل و عقبه بن ابی معیط بن حمال اطلاع میداد هر روز امید آمدند و عقبه حمیره
بر آتش بوی خوش با خود برده و در زیر او را و بوی خوش گفت چون از خانه بیرون میروی خود را خوشبوی و عطیبه گردان یعنی
زهر بپاشی گفت بختکام و قبح حاجت با او بپاشی بختکام بدست امید او مثل من سخن اجرا نمود و ازین سخن عرق حیت امید حرکت
آمد و از جنگ فتن کرد و گویند که چون خواب منعم و در کشته تار یانت طالع از راهی مثل عاصم بن حمال و عقبه و شش و دای امید
بن خلف و حکم بن حزام و ابو الحنفی و عاصم بن بکر و خراج از کوه رفت قوم کرده امید باشند چنانچه نیستند و تحلیل میکردند
ابو جهم و عقبه و نفرین الحارث بن جاست را بجهنم و میدلی بنسب امید باشند و شش می نمود و تا ایشان نیز با الطور و با قوم رفت
نمودند و شدند واقعه مهمتره فادی گوید که فریض شش بل جمع آمده امیان ایشان امید عقبه و شش از برای خراج استقام
باز لام کرد و فریض از خراج بیرون آمد و اوجیل گفت با استقام عمل کنی و از امانت قافله خود با منی تا نیمه و فادی گوید که در محله
بن اسو و از خراج فریض از کوه ردی طوی استقام باز لام کرد و تیرا بی بیرون از محله فریض شد و دیگر استقام باز لام نمود و آن
نوبت هم تیرا بی بیرون از محله تیرا بی بیست گفت آنکه اگر او مرتضی ازین و در طوی می زندیدم و درین حال میل بن عمرو
بهر وقت او رسید و پرسید که با چه چه واقعه است که از خدمت من می فریض و صحت حال باز آمد و میل گفت ازین سخن گذر کرد و درین
و بپاش این حکایت با من گفت من آنرا اعتبار کردم و واقعه هشتم نقلست که در عین نوبت فریض بیدر عقبه و شش و زهر با
خود را از خانه بیرون آورده بود و در اصلاح می نمودند عکس که ملک ایشان بود و در باغ طائف مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
ایمان آورده بود و ملاحظه حال ایشان میکرد و عقبه و شش بقتل دای عکس حال آنرا و آنرا خور و در باغ طائف بدست توانگر برای او
فرستادیم هیچ بیسی عکس گفت گویند چه وقت گفتند و اکنون بقا که امیر و عکس درگیر شد که و الله محمد رسول خدا است
صلی الله علیه و آله و سلم و شهادت نیست که جنگ و بیرون دید و ایشان بخن و اوقات نمودند و با قوم بیرون رفتند و واقعه
نهم نقلست از حکم بن خرا که گفت چون منضم غفاری بکام آورده و امانت قافله اضطراب و ستغافه می نمود و فریض حارم
بر خروج شد زمر با فریض ایشان اتفاق بستی نمود و هیچ سفر ازین چنان کاره نمودم که در توجیه برود و درین عین استقام
باز لام کردم و هیچ طبع من بود و خلاف ظاهر شد و چون بعد از عزیمت قطع مسافت بر اظطران رسیدم این حمله یعنی اوجیل شتر
محرک و شتر از زیرات عاجز شده و هیچ شتر میباشی که کمانه بخون آن شتر غش بکشت و بن تقدیر از گشتن کردم و چون
میدیدم که اوجیل مانع خواهد شد از سران عزیمت و گذر شتر و درین باصحاب موفقت نمودم تا رسیدم پیشه بفرار عکس
را در آنجا نشسته دیدم و شکران از ایشان و میگفتند و درین اثنا عقبه و شش تیرا بی بیست عکس از آنجا خود را و بکشد

نمودار ابو بکر فاروق اعظم
رضی الله عنہم برای مناست
و با ابو بکر رضی الله عنہ در جوار
مواخات نمود و نگاه گفت با رسول
الله صلی الله علیه و آله گفت با رسول
قریش و مذلت ایشان غرض
از آن وقت که قریش از مدینه
بیرون رفتند از آن با کفر و ایمان
اندک بزرگ ابان عزیزان قریش
بنابراین حال ایشان را ندانید
باش و حضرت صلی الله علیه و آله
و آله و سلم فرمودند که ای رسول
از آن دو نفر را برای من بفرست
ای رسول الله صلی الله علیه و آله
علی بن ابی طالب و زید بن حارثه
بنی اسرائیل را برای من بفرست
از آن دو نفر را برای من بفرست
لیکن قریش سگویی که در میان
و یک نفر از آن سگها را بفرست
و آن سگها را با من بفرست
که اگر از آن سگها را بفرست
بفرست برای من بفرست
برای من بفرست
علیه و آله و سلم را بفرست
از آن دو نفر را برای من بفرست
و علی

ابو بکر را از نصیحت قوم مشایخ کرد و با القور را گشت و از نقش بدر با یوسفیان را خبر داد و یوسفیان گفت و اقوامه این کار عمو بن
پشام است یعنی ابو بکر که بنا بر ریاست قوم دینی که اسری مذموم است مرا حجت را کرده و ثمت و الله که اگر محمد را صاحب طاقات
کنند ایشان را قتل گردانند و یوسفیان با وجود این عقیده چون قافله را با القور را گشت و خود را بسیار فرستادند
و در حرکت بدین رخما باورسید و بگنجت و در حین انحراف می گفت که من هرگز نمی آیم منکر تو نشاند که در دم محمد سگوند
که ابو بکر مرد با برک است گویند که چون اخس بن شریق که حلیف بنی زهره بود معلوم کرد که قافله قریش با من رسید بایست
گفت که خدای تعالی قافله شما را نجات داد و اموال شما را از آسیب تعرض نگاه داشت نفوذ را که صاحب شناسست خلاصه
بخشید اکنون دست از جنگ محکم باز دارید که او برادر زاده شماست اگر وی چنین است شما نیکیست ترین مردان باشید و اگر نیست
و یکی میان غیر شما را و کرده که شما و اخس بن برباب با لفظ بسیار گفت البته باز گردید و بفرمود این مرد که عبات از ابو بکر
است عمل نماید که در ملک قوم خویش سعی کند و در آنرا از ایشان مسامحت می نماید بنور زهره نصیحت او را بسمع رضا مینماید
نموده پرسید که کدام پادشاه از او می شناسد گفت چون شب و آید من خود را از شتر بنیاد از منماید که او را از گزید
هر چند قریش شما را بر نفس غریب کنند گویند که از وی جدا نمیشویم تا حیات و دوات او نزد ما مقرر نگردد بنور زهره بدین حیل
توسل جست به بکر حاجت نموده و چون حضرت مقدس بنوی صلی الله علیه و آله و سلم بر و عار پیدا با صاحب گفت این افضل
او و با عار است و در آنجا که فرمود و من از خشتن آنجا گذارد بعد از آنکه از کعبه خارج و ترس بر کرد و بکفران نفرین کرده بر ایشان
لنت کرد و از حمله دشمنان ابو بکر و معد و سیل جمعی دیگر از قریش را بدعای مخصوص گردانید و بعد از نفرین این قوم دعا بجای
مسلمانان کرد که بجهنم نبوده و تقییم نمایند که انجمله ایشان سلم بن هشام و عباس ابن ربیع و غیر ایشان را بنیو و نخلست
که یکی از ابطال و شیعیان تیر به حبیب بن اسانت نام داشت و دیگری بقیس بن محبت با آنکه هر دو شرک بودند و از مسرا بل
اسلام آمدند بیرون آمدند و عقیق سلمانان پیوستند و در آن راه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حبیب که متع
بجری بود از سخت مغفرت ناخت و بجانب سعد بن معاذ که پیروی آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم را داشت نطق نموده و سفسار
نمود که این حبیب بساقت نیست سعد گفت بی یا رسول الله و بعد از آن حبیب پیش آمد و دست و زلفا قیافه تقوس
آن حضرت زد و آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم از وی و قیس بن محبت پرسید که چه بیرون آورد و شما را جواب داد که تو پسر خواهر
و حبیب یامانی اکنون بدانکه با قوم خود و حبیب اخذ غنیمت بیرون آمده ایم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا یزین معنا
رجل یسئ ظننا فلیثبت که بدانکه حرات و حسارت و شکایت من تو را معلوم است و من در رکاب تو با عداوت براس
غنیمت قال خواجه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اول اسلام بیا بعد از آن مقاتل کن چون بروح
رسید حبیب خودت مبادت نموده گفت یا رسول الله بیرون و رگه را تو بدو و نگاه نمایان ایمان آوردم و گویا وادم که تو بنی
و فرستاد و خداوندی صلح علو رسول صلی الله علیه و آله و سلم از ایمان حبیب پیچ شست و قبیل بر کفر رجعت نموده بعد از
معاودت اهل اسلام بحدین ازین شرف ایمان دریافت و در غزوات عمل شایسته و چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بودی سفر رسید و معونش گشت که قریش حیات قافله خود از حرم بیرون آمد و توجده اندام بمقتضای آن که برخیزد و از حرم
فی الامر خواجه کائنات صلی الله علیه و آله و سلم با عیان محاربه رضی الله عنہم شت نموده فرمود که قریش را که بیرون آمده اند و کن
که محمد و ایشان بفرمان خود و مملکت حبیب صدیق اکبر رضی الله عنہ از میان یاران بر ناست و عثمان سخن مطیع عرض نمود

واعلی و مولود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بود که از انصاف استنراج نماید که با او در چه مقامند بنا بر آنکه آن جماعت کرام در همین بیت عظیم
عمایه بار رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفته اند که هرگاه تو بداری ما را تشریف آری ما ترا محافظت و حمایت نایم هر دین محل بهما نظر خیرش
خطور که کشاید و حاجت بدین معاد است نماند و چون حضرت این سخن گفت سعد بن معاذ رضی الله عنه برای حاجت و معروض داشت
که از جانب انصاف جواب بگویم و گوئیم که مقتضای این حدیث یا پیامبر رسول الله حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آری سعادت با تو ایما
آورد و هم و صدیق نموده و گویا داده و لا یخیر الله فی خلق فرستاده که اگر بدیاری میروی با تو میرویم و یکم چکبیل از اختلاف نمیکند با هر خواهی بیوند
و از هر که خواهی قطع کن و بدان قدر که خاطر تو باشد زانال الفرض فرمائی نزد ما محبوس است از آنچه بدیاری و بدان خدای که نفس من
در قبضه قدرت است که را بدی آید که بشمن هم بدی کسی که را جنگ مباریم و شاید که حق تعالی ترا چیزی بنماید از آنکه چشم تو تان روشن
شود پس وان شو حضرت سولی اصلی الله علیه و آله و سلم سخن جدا بجا بخت پسندیده آمد و فرمود مسوگر شده بجانب قصدران شده و فرمود
بروید بکشت خدای تعالی و بشارت با دشمنان را حق تعالی مرا شکلی ازین دو طالع یعنی قافله ابو سفیان قوم قریش عده فرموده است
و الله که صراع ایشان را می بینم چون قریب به در نزول کردیم بغیر صلح الله علیه و آله و سلم شاور شده با قتاده بن نمان معاون جنبل
رضی الله عنه ما سیر میفرمود در آن نواحی جهت آنکه خبری از مخالفان معلوم فرمایند و درین اثنا به پیری رسید که او را سفیان العقیقی
از پیر رسید که تو کجای سفیان گفت شما بگوئید که چکبیل انداخت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ما با خبری گوی که ما را خبر رسیده
نگویم سفیان گفت ما خبر چه مقصود شماست سوال کند خود با عالم صلح الله علیه و آله و سلم فرمود که از قریش چه خبر داری گفت من خبر
آنکه آنجا عت و دغلان را از کربلا آورده اند اگر آن سخن درست باشد که ایشان در فلان محل باشند و نام آن منزل برود قریش را نزد و
بهان منزل نزول کرده بودند بعد از آن انشور صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه از سفیان و ابراهان را چه خبر داری سفیان گفت که من
رسیده که ایشان در فلان روز آمدند بیرون آمده اند اگر آن خبر مطابق واقعیت باشد که امروز در فلان موضع باشند ما هم حله بر و کابل امام
آهجا بودند و نگاه سفیان گفت که شما بگوئید که کربلا می آید انشور جواب داد که سخن من با چون آن زمان مردم عراق بجهت کثرت آب آن
ناحیه را ریل گرفته اند ازین سفیان گمان برود که ایشان را اهل واقعه را مقصود انشور آنکه از نقطه ایم بعد از آن آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم منزل خود را پشت انقلست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شب بخت هم در سفیان در وادی مدینه علی ابن ابی طالب
و درین ایام و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه با بعضی از ابراهان دیگر فرستاد تا خبری از قریش تحقیق نموده باز گرد و فرمود که در
فلان جا که قریب آن موضع است آمد و سلام کرد خبری بیاید علی بن رضو و نقار قصد شافیه ایشان از کثرت نمایان ایشان رسیدند اکثر
آنها که کثرت می بینند و غلام که یکی از غلام بنی الحجاج بود و دیگری عوفی که غلام بنی الحاص سید بود و بچک ایشان افتاد و غلام از
اسیر که به منزل آورده و در آن بین حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با وای می نداشت شغل بود اصحاب از اسیلان پرسیدند که شما
کیستید گفتند با سقایان قریش چون این سخن موافق طبع و مزاج محاب بود بلکه مطلوب ایشان آن بود که ایشان را از توابع ابو سفیان
باشند پس بدو شکوه غلامان شغل گفتند که شما غلامان ابو سفیانید و بدو رخ خود را قریش می بندید و سایر آن بنا بر آنکه قوت است خود
نداشتنند و دانستند که مقصود اهل امامت بکویت خویش و اهلک است ابو سفیان اعتراض آورد و فرمود که اول راست گفتند ایشان را که
حضرت رسالت بنا بهی صلی الله علیه و آله و سلم از نماز فارغ شده وی با صاحب آورده فرمود که اول راست گفتند ایشان را که
و چون دروغ گفتند دست از ایشان باز داشتند نگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم متوجه علم و عوفی شده پرسید که

فقیه کمال گفتند که در کتب
ابن ابی طالب که در کتب
تو را عده قصوی گفتند
می گفتند بعد از آن گفتند
فقیه کمال گفتند که در کتب
کربلا گفتند که در کتب
ایشان گفتند که در کتب
بروز چندی شریک گفتند
که روی داده و وزی در و فرمود
که از کتب که اندوزان حضرت
که از کتب که اسلام نمود که از کتب
با و کتب که اسلام نمود که از کتب
دید و اشارت چکبیل از کتب
جواب آنکه گفتند که در کتب
عاصی ابو انجری که در کتب
و علی بن علی و در کتب
و متعین ابو اسود و ابی
بن سلم بنی اوس و ابی
بن خلف و بنی بنی بنی
بنی بنی بنی بنی بنی
حضرت بنی بنی بنی بنی
از کتب که در کتب
آورد و فرمود که در کتب
خود ایشان را از کتب
که بچکبیل از کتب
گفتند که از کتب
بانی بر هر جهت و در کتب
از کتب

خود را برسان که آن جماعت در وفاداری و محبت کما از اینستند و اگر ایشان میدانستند که هم قائله و مقابل می انجامد از کجا می آید
تخلف جان می دهند یا امر و نهی را طاعت می نمایند و معاذرت قیام می نمودند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را می سعید و سخیل می شد
مرا و داعی خیر گفت اصحاب بر ترتیب عرض برافتنده و بن آنا مخالفان بن ظاهر شدند و پیش پیش همزبانه بن اسود را بر سر خود
سوار جولان کنان آمد و پس از مدتی عقب آمد و اقامه میگوید که چون چشم رسول صلی الله علیه و سلم را می افتاد گفت ای خدا
سزاوار پرستش تحقیق که بر من کتاب فرستادی و امر بقبال فرمودی و یکی از دو طالع و عده وادی و تو خلافت وعده خود
نمی کنی و دیگر فرمود با خدا یا اینک قریش را خیال خود آمدند و جنگ با تو میکنند و رسول ترا کذب می نمایند آتشی از آتش انصاف
می برم که مرا بآن وعده فرموده و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عقیده بر آن بود که بیشتر سرخ موی سوار می آمد فرمود
که اگر در کسی از این قوم نکی سست صاحب شتر من است اگر قوم اطاعت و نماندند و شاد و آیند و این سخن ظاهر از آن فرمود که از ابتدا
تا انتها خروج قریش را از کعبه میگرد و هیچ وجه بر این محاله صانع نشد و هر چند ببالند او پیشتر میگرد و اهل بعین بجانب تقیض ایتام
بیشتر می نمود و محمد بن جبرین هم در ایت کرده است که چون قریش بر برابرید که فرود آمدند رسول صلی الله علیه و سلم را می آید و بنویسند
عمر خطاب رضی الله عنه نزد قریش فرستاد و پیغام داد که صلح کنان می نماید که بسلامت بازگردید چه که قصد می کردی حرب
میشود و نزد من دوست ترست که با شما کار کنم و چون حکم من خرام پیغام حضرت رسالت علیه الصلو و السلام معلوم کرد گفت ای
قریش محال الصفا ادا داری قبول نمایند و در عرض محاربت و منازعت و در نیاید اوجمل از قبول این موصلت امتناع نموده
که خدا بانه می گرد و بعد از آن که حق تعالی ملاقات و قدرت تعظیم داد که کینه خویش ازین قوم باز خواهم خرامن بعد چنانکه مشرین
کار وان نشود و نگذاشتن این چنین که بر صلح انجامد قلعست که طالع از مشرکان قصد حوض مسلمانان کرد که با استعوا ب
غنا بن المنذر ترتیب شد و تا از انجام آب خوردند جمعی از اهل اسلام خواستند که منع کنند ایشان را حضرت رسالت صلی الله علیه
آل و سلم فرمود که ایشان را منع نکن و بگذار یک کتاب بر دارند و گوید که هر کس از آن آب خورد در آن جنگ در دست مسلمانان گشته
شد یا اسیر گشت که حکم من خرام که بر سب خود سوار روی با نهمز مانند و جان از آن مملکت بدر و نیز در سب حجت که خواجه عالم
صلی الله علیه و سلم از خانه بیرون آمد و سوره یسیر می خواند و غدا که برفق مشرکان باشند بر سر برفق که از آن غبار می نشست
در غزه و بدر گشته شد که حکم من خرام که از آن نیز سوار آمدند از جمیع ابد از بریت و خلاصی از مکر که بر سر گاه و موگن یاد و گوئی بان خدا که
مرا و زبدر نجاست که اسود بن عبداللہ خزومی از مشرکان سوگند یاد کرد که من از حوض مسلمانان آب نخورم و آنرا
خراب سازم و چون اسود از میان لشکر کفار بیرون آمد متوجه حوض گشت سید الشهدا زحمه رضی الله عنه از میان اهل اسلام بیرون
شد و مشیر بر ساق او ز چنانکه کشته زین افتاد و انگاه بسته و باطل بر طرف حوض وان شد تا سوگند خود را به دست کند محض رضی الله
عنه تعالی بگوید بر سر حوض آب آن بعین خاک را با شتر خود بردارد و چون قریش منزل آرام گرفتند عیون و هب مجی اسیر از لشکر اسلام
نامزد کردند و او را بر سب خویش سوار شد و بر مسلمانان گشت و اصحاب ملت ضعیف را نیک آهینا طاعت و بیان خود آمد و گفت که ما
بیش سید من گشته اند ما ملت هید که بیکار تحقیق نموده از طریق جواب گویم چه می شاید که نمی گیریم با شما نگاه اطراف و
جواب آن سوار اطراف کرد و کمین گاه را احاطه تمام نمود کسی ندید بشک که خود باز آمد و با قوم گفت که چنان که در کمین دیدم که این
ای عسکر قریش قدرت ابلا با اهل انما با ضعیف غریب محال هم المنافع شتران اصحاب خود را دیدیم که بر ما بدشته اند و اهل غریب
را دیدیم که بر ما مملکت بر دارند و قوم دیدیم که هیچ بجای ارمادی ندارند و نیز شمشیرهای خویش گویا از هر سید که زبان گفتند اند

و آن جماعت بدان نامی
که در نظر من آمدند که در این
بیرون آمدند و سب
طعن آن است که بعد
از ایشان که قبول می
کنند و چون این جماعت
از قریش قتل را نماند
شماره شش و بیست و یک
چون عیون خرامن می
از عیون سب استماع نمودند
عقیده شش و بیست و یک
ازین مطاع شش و بیست
امری کردی بر سب آن و آن
از و باند از انقضای عالم
سب که آن که دست کم
حقت شش و بیست و یک
خویش عیون العیون و آن
تفت شد عیون و آن
این لشکر از قریش است
نسخ قوم از قریش است
قدحیاس عیون و آن
سوارش میدان که کاه داده
رفت ای قوم خرامن
انما نماند و این
معا که نماند و این
مست که نماند و این

بنشیند و چون شما ایشان را شکستید باید میان اولاد و اخوان و سایر اقربای آن جماعت و میان شما بغض و عدالت روی نماید که باید از آن
 زایل نگردد و من گمان می برم که شش محمد و اصحاب و دوست نخواهد و او تا جبر ایشان از شما شکست نشود و مع ذلک این سخن بهر جهت درست
 ایشان و میکنم که انتقامی بشمارد که تدارک آن دشواری است بهیچ خدا نمیکند با او است آفرید زیر دست هرگز دست فرزند
 و مرا معلوم است که مطلوب شما جز خون قتل خویش نیست جزوی مالی که بجلن بخله برده از چیز دیگر نیست و من خوبنهای ابن حضرت
 و سوزی آن مال را بخود واجب گردانیدم که او انیم اگر محمد کاذب است ولی آن می نماید که شما با او خصم می مانند و مهم او را
 با یکدیگر اندازید و اگر راست لائق محال شما آنکه از ملک پس را در خود و محفوظ و بهر در گردید و اگر می نیست چون شما دست از قتال بردارید
 او باز دارد و بهر یک که بخت ترین خلق باشد نصیحت و قبول کند و رای مرا ضعیف شمارید یا بهر این سخن شبیه و حسد بروی
 غالب آمد و غایت اگر مردم قتل او بشنوند سخن او را تلقی بقبول نمایند مرا راست بدقترا کرد و دیگر مرا زیاده اعتباری نماید اگر چه
 بنیاد خواست کرد گفت معتد این سخن از آن میگویم که پیشتر ملازم من محاربت یعنی ابو حنیفه و قتل پیوسته و میدارد و روست
 بعینه آورده او را بعد از منسوب کرد و گفت اکنون در خلاصان مسمی می نمائی و بر جوع قوم اشراف میکنی بخدا سوگند که ما از دم
 شما عدالتی میان ما و محمد نکند و معتد از سخن ابو جهم غضب فتنه زبان طعن باور دارد که او گفت که زو باشد که معلوم نمی کار
 ما بر دل تروسیم که ما دست و عنقریب خواهی داشت که جانی نمسکست و در بعضی پسند که است که چون ممکن من خرام از عتبه
 التماس کرد که در دیت عمر بن حفص می را قبول کن شوکر باز کردان عتبه بعد از قبول التماس کای یا موافق نزد ابن عتبه و دواز
 زبان من چنین چنین گوی و او را با ما درین امر موافق روان حکم گوید که بنا بر اشراف عتبه زده ابو جهم فتنه و لغت که عتبه میگویی
 که صلحت آنست که کشار باز گردانیم و این هم خود حرب کنیم ابو جهم لغت عتبه بغیر از تو رسولی نیافت که فرستد و این سخن
 شنیده و در جهت کرم و بنزد عتبه شتافت و او را دیدم که بر ایما بن خصم نمیکند و بود و دوش از شتران خویش بشترکان
 میفرستاد و آنرا بکند و متعاقب من ابو جهم سید و اشراف اشراف نامها کشید ابو جهم گفت متعاقب من که پربا و شده است شش
 تو این حکم را در عرب انگاه القائلند که کسی را بجهنم بدولی منسوب دارند عتبه گفت ای زرد کشته خود مرا سزای من و سخن عتبه
 نزد اکثر اهل سیرا طایفان بود که ابو جهم بر موضع مخصوص خود بر سر میداشت که آنرا بنظران رنگ میکرد از غایت ششم که از بن سخن
 بر ابو جهم سیلا یافت شش خویش کشید و بر سر خویش فرو آورد و او را بر من خصم گفت این بد فالی است انگاه ابو جهم کس
 نزد عامر بن حفص می فرستاد و گفت یا عتبه از غایت که سنگی فاسد شده است او را سولق بایده و او ترش بر زمین گفتند ابو جهم
 از موافقت شترکان سرور و فرمان شد و من باز نشسته حال با عتبه تقریر کردم علقت و ششم بر عتبه استیلا یافت که در شش نگاه میاید
 و هر چند شترکان را از انجا بدی که در غینة فیناء القلعت که در شش اسلام معلوم بود و یک از ما را جود و از انجا حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله را کس را است اصحاب حجت را جمع بر غیر داد و لوی خیز از جناب المنذر و علم او سلسل بعد بن معاذ غایت فرمود
 و اشارت کرد که بخار سماجران با بنی عبد الرحمن شاعر اوس با بنی عباده و شعرا خرج با بنی عبید الله باشد و بعضی گفته اند
 که حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله را کس فرمود که شعرا جموع اصحاب با منسوب است باشد و مرا از شعرا را جماعا می است که در روز
 مکه که موافقان از مخالفان خمیر یک یک از شما سزا و بخت خود را بکند با منسوب است آنکه ای عجمی موعد و نه بر کشتن دشمن خود را
 و شترکان نیز سر علم دشمنی که است طلحه بن ابی طلحه بود و دیگری ابی عزی بن عمرو ثقات بنضن حارث و شلبین هر سید بعد الا
 بن عقی میرسد و چون این هر دو فریق دل بر یک نهادند حضرت مقدس بنوی صلی الله علیه و آله و سلم چو بی در دست گرفته

مکه چهارم

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سید فرخ و شادمان ایشان مضاعف گشت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه درین فرصت از
بنی بنی خلف شتر می چید که بران گور بست و در بست و نزد ان سرور صلی الله علیه و آله وسلم آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قصد بق
آن داشت فرمود واقع و دیگر قصه ابو العاص بن ازیغ است و اما در مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
محمد احمق گوید رحمت الله خواهرزاده حنیف رضی الله عنه ابو العاص بن ازیغ عبد العزی بن عبد الله شتر که از حبلان اجران مک بود و
یو فورال و با داشت شومویش را بخت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حنیف رضی الله عنه در شتر خود زینت رسول الله را
صلی الله علیه و آله وسلم با ابو العاص داد که خواهرزاده او بود و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم به شتر مشرف گشت حنیف
سازینات رضی الله عنه بن بدلت یان فاعل اندام ابو العاص را کشید آوا اجداد آنحضرت خود و ده عقیده بنی لب مک و داد و دیگر بود
چیش از زینت سخن شتر کان خضر انور صلی الله علیه و آله وسلم طلاق داد و بغیرین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لقمه یقین ترین
و صبی دروغ رفت و با اهل ابو العاص با کافران و درنگ بدر می نمود و دست مسلمانان را بگشت و دروغی کامل مکده فاس
ایران قریش از لغو احوال بمبدی میفرستاد و زینت نیز و غذای ابو العاص نقدی بفرستاد چون نظر آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بران قلاهد افتاد بشناخت و وقت عظیم آن مهربا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طای گشت و با یاران گفت اگر
مصلحت میدارند اسیر زینت مالی که بخت فدا می او فرستاده روان کند و سلمان طیب الفصیل ابو العاص با موال بمانند
فرستاد و شتر سوطا که چون یکدست زینت اجدی فرستد و ابو العاص ساختگی زینت نموده همچو ایزدای و نزدیک نمود
و بردار خود گمان بن ازیغ را مفر صاخت تا زینت از که بیرون بردند و بنگام پاشت تیر و کمان برداشت و زمام شتر
زینت گرفته بر سیریل علانی از که بیرون آمد و مشرکان را عرق تعصب شتر که نموده جمعی و در عقب ایشان فرستادند و پیش از
همه تیار بن الاسود و نافع بن عبد الله بن النهری در زنی طوی با ایشان سیدند و تیار نیز زینت آنخوای نمود و تیار که حلق
در شکم داشت بعد از مر اجبت ساقط گشت بنابرین خون تیار را حضرت سالت صلی الله علیه و آله وسلم مباح گردانید که
در صل و حرم سر جایک بنیند و لاقبل سالتند و کیفیت حال و مرج و مال تیار و غزو و فتح مکه مرقوم گردانند انرا لدعالی القصه چون
مشرکان خواستند که زینت ابا گردانند کائنات ازیغ بنشست تیرا نکند بیرون آورد و در پیش خود فرو ریخت و سگند
با گرد که بر لگن عرض زینت که تیر و شش کتم ابو العاص ان ایمان نزد یار و فت و لغت یک ساعت دست از تیر انداختند
تا با توختی بگویند کائنات التماس او بدولت ازیغ بنشست ابو العاص گفت صبیحی از تیر بکند سید و چنانکه میدانی اکنون دختر او را بر سیریل علانی
از که بیرون میری اگر تعرض میکنم با با بقتل و عقاب دمی آتی و اگر تعرض ننمایم و حمله بیعت حال و دولت و انفعال المی کنند
و ما را بقتل خود و صبی ختم محمد که اول از اید باز داریم اکنون مصلحت چنان می بینم که الحال بخانه خود مرا بعت نمایند و چون
و اید و از دام خلق نکیس نماید اختیار است کائنات از این سخن سمع افتاد و زینت را بکند باز گردانند و میان شب و ا
بیرون آورد و سیریل بن حارثه نمود و زینت را بجهت رسانید اما تمامی قصه ابو العاص آنکه می از که اجزیت بجانب
شام رفت و سر حضرت سالت صلی الله علیه و آله وسلم آن کاروان را گرفتند و ابو العاص چون روسه مرا بعت
نداشت لاجرم بجهت تیر و تیر زینت کرد و زینت بکس او بدولت داشت و در کف ثابت خویش گرفت بعد از ان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم با صاحب سیریل بنشست و کلائی از ابو العاص گرفت ایدال خدمت و شما افتد و تقررت
آن اولی ایدازد گری فاما چون نسبت ابو العاص با سید اندید و سوابق خدمت او با معلوم کرده اید اگر اید و ابا گردانید

[illegible]

رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که من را بآن محرم خطیبان و عرفان عثمان بن عفان رضی الله عنه مکتوب است و بندهی الهی
المقب شد و اقمه هجدهمین سال سوم از هجرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات حضرت خدیجه فخره و اوصحاب سر
بن الخطاب رضی الله عنه را در سلسله امانت بنشینان در بیابان و او را پیشتر بر ابوالحسن بن خدیجه همی بود و در سال دوم از هجرت منین او را
طلاق داد بعد از آنکه از اسلام او را فخره بدر اجبت کرد و عمره حضرت ابهریک را بویک و عثمان رضی الله عنه هم علیه عرض کرد و هیچ یک از
عمره نپذیرفتند و از آن جهت مالک بن حناط عمر رضی الله عنه را میبایست و از امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
شکایت کرد که گفت یا رسول الله حضرت عثمان رضی الله عنه را فرموده و از برای عثمان رضی الله عنه شریف تر از حضرت معین گشته و در خجنان سال سوم از هجرت
سید رسول علیه الصلوة و السلام حضرت خدیجه را بخواست و او را پیشتر فرار حضرت نبوت بنامی صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شد و روانه
کرد چون سلسله سناکت از شکام پذیرفت روزی حضرت ابی صلی الله علیه و آله وسلم بطریق با بر ابی صلی الله علیه و آله وسلم گفت که چون بود حضرت
و حضرت خود را بر تو عرض کردم جواب لا و نعم متعوض نشدی صدیق گفت شنیده بودم که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با او فرمود
از هجرت سکوت اختیار کردم پس سید که آن خود چرا با من نرسایندی جواب او که سرخواجیه افلاش کردن ادب بندگی نیست نعمت
که حضرت خاتون رضی الله عنها در میان امانت بنشینان پسند خوئی شهرتی داشت و ایضا بنا بهجت خاطر خاطر آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم لول میش چنانکه مشن بجای رسیده حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود است که او را طلاق دهد و رایتی آنست که طلاق شد
و چون امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه بمنشی معلوم کرد مالک بر سر خشت و فغان برآورد که بعد ازین مرا چه برآورد و ماند که فرزند زین از او
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد حق تعالی بطنیق خاطر خواهر عمر رضی الله عنه جبریل علیه السلام را فرستاد تا خواهر عالم صلی
علیه و آله وسلم بجهت دلالت کرد جبریل علیه السلام گفت که یا رسول الله حق تعالی میفرماید که از طلاق حضرت خدیجه جمع فرمای که گمان گذرد و
روزه دارست و در شب نخل زنان تو خواهد بود حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوق حکم حضرت ربانی را اجبت فرمود و این مقببت علی
و فضائل حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در حدیث کثیر متبره حضرت عدد رسیده و از آنجمله چهار تحقیق غایبه است و شش یک از
افزودن و سال میت و پیغمبر از هجرت وفات یافت و مر و آن که در آن زمان حاکم مدینه بود بروی نماز خواند و در بقیع مدفون شد
و اقمه هجدهمین سال سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم بنیبت فخره خدیجه را در عقد خود کشید و او را آن طفل بن عمارت
بن عبدالمطلب بود میان ایشان بسبب طلاق افتراق افتاد بعد از آن برادر او عبیده الحارث او را بخواست و عبیده در واقع بدر
بدر خجانه مات رسیده بناچار در واقع بدر بنیبت گفت و چون عدت او نطفه شد در رمضان سن ثلث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
او را ابیجک شریف و آرد و بهبود و از او متعوض میت دم نفقه مدت هشت ماه و خدیجه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بگذر رسیده
آترمان اجماع القلعت کرد و در بقیع مدفون گشت و از جمله فضائل او آنکه او را اهلها کین نگفتند حیبت آنکه الطعام در میان
سبیل تقدیم می رساید و خواهر او رسیده بود رضی الله عنه و اقمه هجدهمین سال سوم از هجرت بود که سبط رسول و فخره و ابی
ریحانه مشهور امام معصوم و ولی حسن بن علی رضی الله عنه متولد شد در نصف رمضان همین سال در مدینه چون پیغمبر صلی
علیه و آله وسلم بر آن حال فوت یافت بخانه فاطمه زهرا رضی الله عنها آنحضرت آورد و حسن او را نگار گرفت و در گوشه شش یک نماز گفت
و روز نهم سر او را برانید و سوزی او را بنقره برابر ساحت و بعد خود او و عقیقه ترقیب فرمود و کعبه سخی گشت و در آن زمان که خواهر عالم
صلی الله علیه و آله وسلم ازین عالم نقل سفیر مودت و بیعت سال رسیده بود و مر و یا نشنیده حدیث است و کتبتش ابو محمد انباش

تقی که از کتب سید سلیمان خدیجه
شد و فخره و اوصحاب سر
بن خطاب رضی الله عنه را در سلسله امانت بنشینان در بیابان و او را پیشتر بر ابوالحسن بن خدیجه همی بود و در سال دوم از هجرت منین او را
طلاق داد بعد از آنکه از اسلام او را فخره بدر اجبت کرد و عمره حضرت ابهریک را بویک و عثمان رضی الله عنه هم علیه عرض کرد و هیچ یک از
عمره نپذیرفتند و از آن جهت مالک بن حناط عمر رضی الله عنه را میبایست و از امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
شکایت کرد که گفت یا رسول الله حضرت عثمان رضی الله عنه را فرموده و از برای عثمان رضی الله عنه شریف تر از حضرت معین گشته و در خجنان سال سوم از هجرت
سید رسول علیه الصلوة و السلام حضرت خدیجه را بخواست و او را پیشتر فرار حضرت نبوت بنامی صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شد و روانه
کرد چون سلسله سناکت از شکام پذیرفت روزی حضرت ابی صلی الله علیه و آله وسلم بطریق با بر ابی صلی الله علیه و آله وسلم گفت که چون بود حضرت
و حضرت خود را بر تو عرض کردم جواب لا و نعم متعوض نشدی صدیق گفت شنیده بودم که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با او فرمود
از هجرت سکوت اختیار کردم پس سید که آن خود چرا با من نرسایندی جواب او که سرخواجیه افلاش کردن ادب بندگی نیست نعمت
که حضرت خاتون رضی الله عنها در میان امانت بنشینان پسند خوئی شهرتی داشت و ایضا بنا بهجت خاطر خاطر آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم لول میش چنانکه مشن بجای رسیده حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود است که او را طلاق دهد و رایتی آنست که طلاق شد
و چون امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه بمنشی معلوم کرد مالک بر سر خشت و فغان برآورد که بعد ازین مرا چه برآورد و ماند که فرزند زین از او
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد حق تعالی بطنیق خاطر خواهر عمر رضی الله عنه جبریل علیه السلام را فرستاد تا خواهر عالم صلی
علیه و آله وسلم بجهت دلالت کرد جبریل علیه السلام گفت که یا رسول الله حق تعالی میفرماید که از طلاق حضرت خدیجه جمع فرمای که گمان گذرد و
روزه دارست و در شب نخل زنان تو خواهد بود حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوق حکم حضرت ربانی را اجبت فرمود و این مقببت علی
و فضائل حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در حدیث کثیر متبره حضرت عدد رسیده و از آنجمله چهار تحقیق غایبه است و شش یک از
افزودن و سال میت و پیغمبر از هجرت وفات یافت و مر و آن که در آن زمان حاکم مدینه بود بروی نماز خواند و در بقیع مدفون شد
و اقمه هجدهمین سال سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم بنیبت فخره خدیجه را در عقد خود کشید و او را آن طفل بن عمارت
بن عبدالمطلب بود میان ایشان بسبب طلاق افتراق افتاد بعد از آن برادر او عبیده الحارث او را بخواست و عبیده در واقع بدر
بدر خجانه مات رسیده بناچار در واقع بدر بنیبت گفت و چون عدت او نطفه شد در رمضان سن ثلث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
او را ابیجک شریف و آرد و بهبود و از او متعوض میت دم نفقه مدت هشت ماه و خدیجه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بگذر رسیده
آترمان اجماع القلعت کرد و در بقیع مدفون گشت و از جمله فضائل او آنکه او را اهلها کین نگفتند حیبت آنکه الطعام در میان
سبیل تقدیم می رساید و خواهر او رسیده بود رضی الله عنه و اقمه هجدهمین سال سوم از هجرت بود که سبط رسول و فخره و ابی
ریحانه مشهور امام معصوم و ولی حسن بن علی رضی الله عنه متولد شد در نصف رمضان همین سال در مدینه چون پیغمبر صلی
علیه و آله وسلم بر آن حال فوت یافت بخانه فاطمه زهرا رضی الله عنها آنحضرت آورد و حسن او را نگار گرفت و در گوشه شش یک نماز گفت
و روز نهم سر او را برانید و سوزی او را بنقره برابر ساحت و بعد خود او و عقیقه ترقیب فرمود و کعبه سخی گشت و در آن زمان که خواهر عالم
صلی الله علیه و آله وسلم ازین عالم نقل سفیر مودت و بیعت سال رسیده بود و مر و یا نشنیده حدیث است و کتبتش ابو محمد انباش

مقتول گشته و چونان قاتل
آمدند در وقت غم و غم
در بوم کمال و عیان چه زده
قبول رسد و پنهان بود چون
خالد بن ولید و کین گاه
آنقبول بود که مدینه جبریا
جای می گیرند از آن که بجا نماند
نوبت محبت گشته بود و بنده
بیشک اسلام کرده اند و هر
ناز هجوم یافتن کرده برادر
سیدان اسلام طالبان
بازگشته و من و فلک و زمین کام
ناشته و از تمام آن کین گاه
می نمود و توبه سال قاتل
مومنان میوه دستان شکام که
عبد الهمام روی انزاسم نهاد
و می کرد و می کرد و می کرد
فی سراجی از غنای آن کرده
عبد الهمام و شکر استبدادان
بر آن دست و پا می زد
از دست و پا می زد و جمع قلم
بیرون آید که قاتل ملک
آورد کرده و می کرد و می کرد
تافار که در نزد و قیامت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم نمود و بیع
قبول

علم کفار را بر او شش عثمان بن ابیطالب در پشت و درین حال مزه بن عبدالمطلب آن جنگ عثمان که در میان میانه
او انداخت یک دست او را بشاید بیندشت چنانکه شش او ظاهر شد و مزه بازگشته می گفت ای امان ساقی بچشم عبداللّه ابوسعد بن
ابی طلحه را بیل ملال در پشت سعد بن ابی وقاص تیری کججه آن سگ زد و زبانش چون بان سگ زد و زبانش بیرون افتاد چون
ابوسعد بدید که جنم بر او می رسد و شاف بن طلح بن ابی طلحه علم در پشت عاصم بن ثابت بن ابی طلحه تیری بروی زده نزدیک بنگارش
رسانید و شرکان مشافخ را نیز کشته بر پشت نزد یک سلافت سلافت سلافت سلافت سلافت سلافت سلافت سلافت سلافت سلافت سلافت سلافت
میندادم آنسانیدم که کشته می گفت خدایا امان بن ابی طلحه در وقت نذر کرد سلافت از کاسه عاصم شراب خورد و هر که سلافت
نزد او برد او را صند نزد بد و قهقهه عاصم و شهادت با عقیقه بن رواقه میرسد بیعت کرد و او را ناله دقالتی و بعد از آنکه شدت
مشافخ بر او شش عاصم بن طلح بن ابی طلحه علم در پشت و هم بر تیر عاصم راه عدم پیش گرفت بعد از حادث برادر او کلاب بن طلحه بن
ابی طلحه علم گرفت طلح بن عبد الله او را کشت بعد از آن اطلس بن خریل علم در پشت حرقی علی بنی الله عنه او را بچشم شاد
و طالع اندر زد که علی او را کشت لیکن باز نماند سعد بن ابی وقاص نزد نوبت از آن کرده اند و قول آخرین صحیح است گفته قرآن
او را قتل غریب است و اوقعه سوم و قادی گوید رحمت الله که قرآن منافق بود و در دنیا داشت که اسلام تحلف نمود و ساکن شد
پو در روز دیگر زنان قبیله او سرزنش کردند که و ان فتنه اند و چون زنان فرزندش را عوق محبت و حرکت آمد مکمل
بوسلج رو با صند نهاد و در زانیه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تسویه معقوف میفرمود و لیکن اسلام تلح شد و خود را بصف اول رسانید
و نخستین کسی که بجانب احد نرفت او بود و چون مقابل کرد که گفت کس را زاعده کشت و در آخر که زخم بسیار خورده بود و بر حد
عدم رسیده قباوه بن النعمان بر او کشت گفت یا ابا العنراق خوش گویا را در زانیه شربت شهادت قرآن گفت من از برای
دین جنگ و عدال بشکرم بلکه بسیار بود که تو سیر که قریش بخستگان بنگازند و چون از احد استقامت بر اندام او بود بسیار
منازعه بود و لاجرم شمشیر بر سر خود نهاد و خود را با مالک ساخت و روایت است که سگ راه رسول صلی الله علیه و آله و سلم یاد او کرد
فرمودی که قرآن از من و زشت و اوقعه چهارم لغات است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در روز احد شمشیری بدست
حق پرست داشت و گویند بران شمشیر نبی است ثابت است فی السج الاقبال مکرسته با لجن النجوم المرسن القدر
و زانیا جنگ عدال و طالع امواج قتال فرمود که کس که این شمشیر از من بگیرد و بجنایان قیام نماید طاعت از محارب خواستند
که محبت قیام نمایند سعی ایشان مشکور و بتمس مبدول نیفاذ آخر الامر بود و جان انصاری جواب داد که از عمره حق گذار
آن کس بدیدی آید که از تبار فرق کافری فرمودی که چند آنکه او را بد و زنی میفرست بعد از آن متوجه دیگری میشود و بجای من هست
و شمشیر را از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بستاند و در میدان در آمد و تنبیه میخواستند و عاصم بن ابی طلحه علم در پشت فرمود که
این قاتل مغرض حق است که درین محل ابو جانه بر طرف که متوجه شد که پیش او نمی آید و شمشیرت که در آن معرکه من و علی را
و ابو جانه کا بپارد و فتنه که زیاد از آن تصور نموده است لغات است که در میان کوه اعدا بود و جانه رجاعتی از آنجا بگذشت
که سر و قزاقشان نهاده بود و زن ابوسفیان مادر معاویه بر زنی میخواند خوست که تیغ مصطفی اصل الله علیه و آله و سلم
بخون او آلوده کند باز دست کشیده و پشت بعد از آن مومنان یکبار هجوم نمودند و شرکان میدان را پرورفتند و
زنان مغنیات که سر و میگفتند بجای سر و دلوحه و بغیر با وج فلک تاثیر رسانیدند و روی دیگر نماندند و مردان میدان را
از عقب کفار را حجت نموده بغارت و تاراج در آمدند و میسر نمودن نداشت و از آنکه در واقعه پیچم آورده اند که چون شرکان

چنان و کوشن خواب یکدم که فرخنده در آسمان پیدا شد و خطله از آن فرجه در آسمان آمد باز آسمان بجالت اول با داشت و تیرم را
کردم که خطله شدادت خواب داشت لاجرم بنا بر صلیبی خیمه کشی منعی از زبان او گوید که فرموده و اعتقادش و شوهری را بنامها فرموده و گوید
ساخته و با حمل علی الصباح که خطله سلطنت خود گرفت بر عقیبت سلمانان رفت در زمانیکه حضرت نبوت نباهی صلی الله علیه و آله کو سلم
بنویسید و شغولی میفرمود و بعد که رسید و بعد از وسعاجات شهادت فایز آمد بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله کو سلم فرمود که خطله را
یکدم که مالک و دیان زمین و آسمان و هر چی شستند او اسامی عدی گوید که کند خطله فتح بعد از آن که آنحضرت صلی الله علیه و آله کو سلم
در باره او این سخن شنیده بودم که ابان سر و متقاطر بود باز گشتیم و این صورت عجیب معروض ای شرف حضرت سالت مآبی صلی الله
علیه و آله کو سلم فرمود بعد از آنکه بدیدیم جهت خواب حضرت صلی الله علیه و آله کو سلم کشید جمعی که زن خطله بود فرستاد و از طالع و استفسار
نمود جمعی گفت خطله از غایت حرصی که سجد داشت با آنکه باب محتاج بود پیش رفتن جانب بجهت شانت منی الصد و عروضا و انقل
است که این قیام ابو یغیان گفت من محمد القبت ساینده ابو یغیان با ابو عامر فاسق یکیک شد که اگر میگردید افتاده بود و بعضی
می نمودند و میان ایشان آنحضرت صلی الله علیه و آله کو سلم نیافتند ابو یغیان دانست که حقش بن قیام بعین فرغ بوده و واقعه
چهارم منقول است که سید ابن ابی علی الصلوة و سامد را در این پنج نفره لفظی بین کرد که کمال دیگر گشت بدو بعضی از ایشان
نهم در مکر که اندک یک گشتند و باقی چهار تن سال بقدر همت شانت خندید عبد الحمید را سدی در روز جنگ انقضای آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم پس بیتانست که نگاه آن مردم را یعنی ابو جلدان یک سرت شمشیرش بر زمین انداخت چنانکه تا تحت شتر بی در هیچ جا قرار
نگرفت و بعد از مراجعت مشرکان روزی این قیام بر سر کوهی در خواب بود که کوهی بفرمان آمدی ابوقت او رسیده و شانت در میان او چنان
که کشیش بریان آمد و آن مدبر و اولاد و نوایان جان با کاکان و دوش سپرد و بعضی از اباب سرگونند که کاک و اولاد و گفتنش سبب آن بود
که در جنگ گاه العین سبک بجانب رسول صلی الله علیه و آله کو سلم انداخته بود در دست مبارک آنسور صلی الله علیه و آله رسیده
شمشیر را قبضه نمایند چنانچه چون افتاد و در وقت نداشت گفت بگردان این قیام آنحضرت صلی الله علیه و آله کو سلم فرمود که بود که افکار
و اذاک یعنی خدای تعالی ترا خواهر و ذلیل گردانده و اما حال و مرجع و مال آن شوم و مخالف یعنی ای بن خاف چنان کشد که در جنگ بدر
وی داخل ایران بدر بود و چون فدی قبول کرد و حضرت مراجعت بجایانست تا بادای و جرعه قیام نمایان بی شرم در روی سبک
آنحضرت صلی الله علیه و آله کو سلم گفت ای خنابسی دادم که سر و دار او را انقدر خردت ترا خواهم دو تا فرقه بشود و سوار شوم و جنگ تو آید
و قبل تو مبارک نماید آنحضرت صلی الله علیه و آله کو سلم فرمود بلکه ترا خواهم کشت چهار خال که بران سبب سوار باشی انشاء الله
و در روز آنحضرت سالت صلی الله علیه و آله کو سلم با یاران گفت از ای بن خاف این سبب مبارک او را بخوار خلف منی تا اگر ببینید
که قصید منی آید اعلام کند و درین آشنا حضرت سالت صلی الله علیه و آله کو سلم میخواست که تا در جنگ با خبر رسید و بود
ای بن خاف بر سب خود سوار میشد و چون نظرش بر آنحضرت افتاد و خنان ناشر گفتن آن غار که در اصحاب گفتند یا رسول الله
اگر اشارت شرف شود بروی آنحضرت صلی الله علیه و آله کو سلم فرمود که بگویند آن العین نزدیک سید حضرت سالت صلی الله
علیه و آله کو سلم بر سر بر دست او بماند و روایتی که آنحضرت فرمودی از دست سید و بجانب ای بن خاف انداخته و الفاخا بگردان
آن حق آمد ابو یغیان در مکر بگردان بقیوم خود جمع گشت و بان گاه فریاد میکرد و مشرکان میگفتند که فرخنده تو خراش نبیند
اینهمه جزع و اضطراب چیست ای بن خاف گفت هیچ میدانید که این ضرب از دست کست من میدانم که ازین جراحت جان
تو را هم بدو زل که را محکم جگر که بود که ترا خواهم کشت و همچنان فریاد میکردی تا ناید تا پیش رسیدن مشرکان بکوه و در نظران

[illegible]

عاشق و عاشقین الی بنفش
و عینین عنوان و خواش
بن صوفی بن عالم و بنفش
معروف و عالم و بنفش
و خدا و عالم و بنفش
اشای قاتل و بنفش
الغلمان و بنفش
بر سر راه و بنفش
صلی الله علیه و آله و بنفش
الله و بنفش
دارم و بنفش
نیز این و بنفش
نایه و بنفش
عالم و بنفش
فرمود و بنفش
انفاده و بنفش
دست و بنفش
ایم و بنفش
از ان و بنفش
از خدا و بنفش
بیک و بنفش
چشم و بنفش
و بیک و بنفش
از و بنفش
سعد و بنفش
که حضرت و بنفش
آدم و بنفش

مقصود گوشت از برای اسم این صمد بعد از ان در راه او و عاف و مود و گفت احباب الله و عینک مسدود یک خدای تعالی و دعای سحر را
مستجاب شود و تیر و لسان گرا و اندر گویند همیشه تیر و دست رفتی و هرگز بر زمین نیفتادی و دعای او مستجاب بودی و چنانکه مردم
بزرگ بدعای او جستی **تلقست** که او فرمود هر چه چشم جهان بین او تیرایک گشت و بود و اگر گفتند که چنان او تو خدای یا چند بر او دعا کنی
تا حق تعالی باز چشم تو را باز شود و بد جوابی داد که گفتا و الله احب الی من نور لبهری یعنی خوست خدای تعالی و حکم او نزد من عزیز تر است
از میان چشم من می انداخته و **واقع و کیک** **تلقست** که او طلوع و زاهد پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم السیاهه بود و خود را بر سر
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ساخت و در حق تیر اندازی اصرار تمام داشت تیرهای خویش را از کلاه بیرون نکشت و گویند آن چنان
تیر بود و عادت او بود که هر تیریک را بجانش نشین می انداخت خود می زد و میگفت یا رسول الله نفسی و ان نفسک جعلنی الله فردا که من
و جان من خدای تو یا بدی رسول اندوی تیرهای خود یکدیگر می انداخت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قضای او سیاهه بود
و میدید که تیر او کجا می افتد یا تیرهای او تمام شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون بپرسیدند و می گفت ابراهیم یا طلحه چون
چوبه غایب کنان در می آور و تیری خوب شد بجانش نشین می انداخت و در آن حرکت می کرد و می گفت یا رسول الله فرمود او را بر او طلحه بچرت
در شک از جمل و دور و او نیست که اگر مردی را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتی که کند از خود تیر دشتی می فرمود و انش را بالی طلحه و قعه
مقصع بن عمیر است یعنی ان عینه محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است گفت از پدر خود پرسیدیم گفت چون سلمان
و جنگ احد روی بر تیر نهادند مصعب بن عمیر که گوی میا جان آنشت ثبات قدم و زنده درین آفتابان تمیز می نمود و او شکر نصیب
شیش دست رشتن این داشت مصعب بن عمیر میگفت یا محمد الا رسول قد قلت من قبله ازل و ابن تمیز می نمود و برو
زود تا از برای دل و گویند که بنو زاین آیت نازل شده بود که حق تعالی بر زبان وی بگذارد این چون بر زمین افتاد ابو الروم آن
لوا ابر داشت و و ای آیت که حق تعالی فرستاد و تو را و بعد از مصعب بن عمیر علم سلمان را از آفتاب نشان نگذاشت و در آخر روز
چون از جنگ ناخوش شد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تقدم یا مصعب ان ملک گفت من مصعب بن عمیرم که آن حضرت صلی الله علیه و
آله و سلم داشت کردی ملک بود که حق تعالی او را بعد از انی مومنان فرستاد و بعد از ان ابو الروم آن علم را برداشت تا بدین
پیش از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برفت و **واقع و کیک** معاویه بن عبیدة بن الجراح بود و رضی الله عنه از ابو بکر
رضی الله عنه روایت گفت چون روی مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مجروح گشت و علقه های زره بر روی او باقی ماند
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشست من و دو جانب آن سر و صلی الله علیه و آله و سلم روان شده دیدم مردی از جانب دیگر ایست
می آمدی چنانکه گوی طران میاید چون نزدیک آمد دیدم ابو عبیدة الجراح بود و گفت ترا گویند سیدم بخدا تعالی ای ابو بکر که مرا
بگذاشتی این علقه های زره از روی مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد ابو عبیدة و دنان بر یک حلقه نهاد و او را
بقوت تمام حیران کشید چنانکه دنان او بیفتاد و دیدن سبب او را بهم میگفتند و ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرد که چون
حلقه های کشیده خون از رخسار بانو ارسید را با صلی الله علیه و آله و سلم روان شد پدر من مالک بن سنان آن خون را می آشامید
و دایان بر زمین نهاد و می کشید مردم با پدرم میگفتند که ای مالک خونی آشامی گفت بلی خون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون شربت
می آشامد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من احسان میظلمی من غایط و مود و می ظلمت مالک بن سنان و من س و در نصیب
النار و دیگر از احباب حافظان و جامه دنان که از ایشان محافظت آن سر تحقیق پیوسته و از من و از جمله پسران که گفتم
و در تیر اندازی بر تیر کمال بعد از سعد و قاضی ابو طلحه انصاری یکی عالم من ثابت بود و ثابت بن ملحون و خدا و بن عمرو و زین

انسان را با تمام در آوردند
از آن گروه دیگران را با تمام
شدند و از آن گروه دیگران را با تمام
آنگونه که خود را با تمام
جواب دهم و از آن گروه دیگران را با تمام
در این کتاب با تمام
نشانستند و از آن گروه دیگران را با تمام
صلوات علیکم و از آن گروه دیگران را با تمام
من بگویم که از آن گروه دیگران را با تمام
انسان را با تمام
علیه السلام و از آن گروه دیگران را با تمام
آن سعادتمندان را با تمام
بشمارستند و از آن گروه دیگران را با تمام
سعدت را با تمام
قبول میکنند و از آن گروه دیگران را با تمام
و از آن گروه دیگران را با تمام
تا از صف اول کفر بیرون آمدند
گشتند و از آن گروه دیگران را با تمام
و از آن گروه دیگران را با تمام
و از آن گروه دیگران را با تمام
بعد از آن که در حدیث آمده است
نخستین گشتند و از آن گروه دیگران را با تمام
شماره را با تمام
روز و شب را با تمام
شماره را با تمام
میدان مبارک را با تمام
گشتند

بشتم و او پیش نیز و عقب پیری می شناخت و هر دو جنگ میکردند تا شیدم شد و واقعی مصلحتی که بود و از روز عاشق رضی الله عنهما در
منوم شد که شام به باد جامعی از آن زمان تا کنونی است احوال آگاه کردند و منوم را نیت حجاب نازل نشده بود و در راه بنده و زوج محمد بن مویح را
دید که شوم و بلند و پیر خود را به میوه می آورد و صدقه می داد و پیر خود را به میوه می داد و پیر خود را به میوه می داد و پیر خود را به میوه می داد
و به صحبت کرد و می نشست و هر دو صدقه می دادند و هر دو صدقه می دادند و هر دو صدقه می دادند و هر دو صدقه می دادند و هر دو صدقه می دادند
تا دوشن که در آنجا شسته بودند و آمد و عایشه را گفت اگر آنی باشد تو را از خانه باز مانده بپزند و بر شتر را از زمین برانگیزند و تو را به جای نسبت
نمود باز شتر سبیل جدا ناکند و دیگر را بگنجت و بجای سبیل او در شتر در قمار آمده بپزند و بنوی صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض حال
نمود و آنشور صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن محل موثر بعد از آن از منده پرسیدند که عمر و پیچ بخونی گفت بود جواب داد که در زمان تو بهر جا بود
روی عقیده عا آورد و فرمود و الله لعل ما ترونی الی اهل حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بنابرین شتر او رفت آنگاه فرمود ای بنده عمر و
شوم بود و خلاصه بود و عبد الله را در نزد حضرت با هم رفت که در نزد من خلاص بود که عافای که حق تعالی مرا فریق ایشان گردانده و
و دیگر از وقایع کاینکه قتل سید الشهدا امیر المومنین حمزه بن عبد المطلب بود رضی الله عنه و دست که از وحشی
پرسیدند که از آن قتل خبر خود که بر پیروان بود و وحشی گفت که حمزه طعنه بن عدی بن عبد الجبار که عمر خود را بر من عظیم بود و عمر
بر کشتن چون جنگ کرد و بر من خبری که گفت ای وحشی که حمزه را از من بگویم نعم انقبض ای زمان من آنرا یاد می گویند و بنده و فرشته
زن او پیمان نبرد که که وحشی رسید و بر سر وحشی می نمود و باقی نام خاطر تو بدست آید و هم ترا آزادی میسر کرد و من نیز ترا مریت نمایم
که درین محبت را در روز جمعه است است اتفاقا جنگ کا حمزه را دیدم که چون شتر است پیروز می شد و معصوف لشکر قریش او را به هم
می شکست و حوی است که در روز و جمعه که بر یک روز وحشی جنگ میکرد و وحشی شکست خورد و دشمنان را بر سر می شکست و در میان بن
عبد العزی خراعی اصف کفار بیرون آمده بود و مبارزی طلبید حمزه سر او را گرفت و گفت ای باع با هم آنرا که کادت و طعن و نفوس جنگ
با خدا و رسول و بیای و درین کار با او را بر سرش که کادت و در میان انسانان میکند فی الحال حمزه باع و طعن و نفوس جنگ
و وحشی میگوید که من پس نماند بودم که من می گردیدم و در میان من می گردیدم و در میان من می گردیدم و در میان من می گردیدم و در میان من می گردیدم
است و بن شد و وحشی بفرمود و در میان من می گردیدم و در میان من می گردیدم و در میان من می گردیدم و در میان من می گردیدم و در میان من می گردیدم
تا مردم از نزد او در دست ندیدم و در میان من می گردیدم و در میان من می گردیدم و در میان من می گردیدم و در میان من می گردیدم و در میان من می گردیدم
حاصل بدست از من است و اندو از افروغ امید و بعد از آن از دیان بیرون آورده بپزند و حاکم و وزیر و وری خود را تمام من آورده و نند
که در چون بکند و مردم به نیاز مرغ ترا از غلامان و کاکا گفت که بعضی دی که است او را بد اختار مردم پنی و گوش و دالت و طبعیت او را قطع
کرد و با خود و دیگر در صحبت فتنه می گردید و کاکا را کاکا و کاکا می گفتند و واقع دیگر مرویت که در بین قاپوس مزی و برادر زاده او
حارث بن عقیقه بن قاپوس از خیل بنی امیه آمد و هر که اسلام را از خیر الامم صلی الله علیه و آله و سلم خالی دیدند از احوال پرسیدند بعد
از آنکه کیفیت احوال علوم کرد و بجهت عرا سعادت آخرت توجیه احکامش چون باشد که اسلام را طبعی شد و در اول که مسلمانان
غالب گشت با فتنه عقیقه شغل شد و بودند و خنجر حباب و حارث هر دو و بلبل و مومنان طبعی شدند و ایشان نیز دست بشارت و
تا راج کفار و از کردند چون خالین الولید و حکم بن ابی جهم عقیقه عسک خسته یکبار اسلام فتنه و بهت حارث و در برابرش کفار
ثبات قدم و زنده و مردمی و مردمی و اندو و در خلال این احوال فرقه از اشرار متوجه سید را صلی الله علیه و آله و سلم گشتند و حضرت م
فرمود که من این لاف و فتنه که بعضی این گروه می پردازد و موجب گفت انا یا رسول الله و آن شیرین شجاعت دست به شتر نشاده عبده

التحبات و قد جیاست خیل مشهور بر حوالی آن شاه چون ستاره بگرد و مجمع گشتند و رسول صلی الله علیه و آله وسلم توشع شب استعد
 و از آنجا خواست که تفرقه یابد و به خانها میفرستاد یعنی که آن سبب جریحه برداشته است ببارکات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مستولی بود و نشسته
 آن نامزدان چون میدان و دوازده روز در آن روزگار و مبارزان نامدار خالی یافتند و چون محرک باطرات و جواب می یافتند و
 رجز با میخواندند و اظهار داشت و شادمانی میکردند و دوستان از شامت و دشمنان مجروح و پشیمان خاطر می بودند و لبها می چمنان
 خندان و دود می داد و دست مان گریان اما بخدا سگوند که نشو می باز خنده آن شک قرون لبهر که از خنده برق با شک ابر
 از آن خنده شد عالمی شسته و زمین گرد شد عالم افروخته نقل است که در زمان شکران مانند رنده و نیزان در میان شکران
 اهل اسلام آمدند و بغیر از خطایان اهل عامر اسب که غسل الماکلاش میگفتند و دیگر اکثر شکران را مشاهده یافتند و شکمهای ایشان شکران
 بگرای ای ایشان را بر او بودند و گوش می شنیدند از بریده قتلاد و دوست بنده با ستانند و در دست و گردن خود را آوردند بعد از آن
 ابو سفیان دید که بعضی از اهل اسلام قصد میجو و بگو آمدند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود که غریب شجب کرده بود ابو سفیان با
 از همانندن خواست که از لحاظ و دیگر با لای آنجا است خود آمد و نگذاشت که ایشان شجب را ندیدند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم دست
 بدعا برداشت و گفت اللهم سمع ان یلعو یا بار خدایا ایشان را از سر مسکه بر ستمی که کردند حق تعالی بخونی در دل اندانند که از تحمل خود
 پیشتر نتوانستند آمد و راجی هست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنده با جماعتی از صحابه بر سر ایشان زد و گفتند و بدان که رو به صفات کرده
 نگذاشت که پیشتر که خبر فرستاده پس فتنه بعد از آن ابو سفیان خواست که معلوم کند که خواه کائنات صلی الله علیه و آله وسلم در نزد کجا
 یا از حله اموات نزد یک کلبه احد و فریاد بر کشید که محمد و میان این قوم هست حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که جواب او
 نگویید بعد از آن پرسید که این را بخواه یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنده در میان قوم هست این نوبت نیز ایاران ابشارت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم جواب دادند با بر او فاروق عظمی رضی الله عنده پرسید جواب نشنیده وی ایقوم خود آورد و گفت جمعی را
 که نام هر یک گشته شده اند که از مدتی بود ندیدم جواب میگفتند از این سخن عرضی الله عنده بیاطق شده گفت ای دشمن خدای دروغ گفتی
 چنانکه از زیارت ایشان که است می آمدیم نه ندیدیم بعد از آن ابو سفیان نوازش شربت خود کرده گفت که علی بن ابی طالب ابشارت حضرت
 نبوی صلی الله علیه و آله وسلم جواب گفتند که خدا علی و اهل بومیشان گفت العزیز لنا و لا عزیزی کم یار آن حضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم جواب دادند که الله و لا اله الا هو صلی الله علیه و آله وسلم گفت بوم هیچ و الحوب بحال یعنی امروز در برابر و زبردست و امر حرب نبوت
 می باشد گاهی غفر شما را و گاهی ما بعد از آن گفت که قتلی ترا شده کرده اند جان بغیران من نبوده و لیکن از آن نیامده و عده ملاقات
 با شما سال آینده است هم در دیدار آن بغیران آن رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفتند که اگر بچنین شهرت کاه و شکست اهل انشوم فعال
 سرگرد و وی بکنند و بعد از آن و فاطمه را بداند و غدر پیور شد که شکران نباید که رعیت ندیده و میل غارت و تاراج نکنند بنابر
 آن حضرت خواهر تعلیق صلی الله علیه و آله وسلم ابوالرکبان یعنی علی بن ابی طالب یعنی الله عنده را فرمود از عقب مخالفان و دو خصم
 تحقیق بسیار و و تفحص کند که اگر بشنید آن نشسته و بر سر جان جنبیت ساخته اند رعیت که اندر و اگر بر سر جان سوار شده اند و
 آنرا فطرا کرده اند نقد ندیده و الله که اگر بعد بنیر و ندانم بی ایشان بروم و جزای ایشان بدیم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
 بموجب فرموده عمل نموده خبر آورد که شکران میقتند نقل است که چون آوازه قتل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیور رسید فاطمه
 زهرا رضی الله عندها با جمعی از زنان اهل بیت جمعی نام روی جنگ کاه نهادند چون جگر گوشه رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدر برنگ
 خود را تخریب و ستالم دید و در گریه و آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در گریه گرفت و رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفت بسیار

نموده و علی رضی الله عنده بسیار آب
 می آورد و فاطمه رضی الله عنده بسیار
 میباید که فاطمه رضی الله عنده بسیار
 سببی شست و آرد است
 از فاطمه رضی الله عنده بسیار
 که چون از اجزای آن حضرت
 الله علیه و آله وسلم را بدین صفت
 و عاقبت قطعه معجزه بکارده
 بهیشت و نشان از آن بزرگوار
 آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم
 خون با سبب آرد و در آنکه چون
 مشرکان بکار کردند که چون
 بیخوش شکران گشته سلمان
 که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 که است که از اهل عیدان که
 جنی آورد و کردی از اهل بیت
 یا از زمره اموات یک از انصار
 بتفقیق فقیح حال او بود و از من
 از حیات رضی الله عنده که
 خواهر عالمی است سلامت حضرت
 سیده زهرا رضی الله عنده که
 علیه و آله وسلم آنحضرت صلی
 ایستاد که از اهل بیت که
 که از زمره اموات یک از انصار
 می ایشان و با جمعی که از

که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین مجلسی کرد و گفت که در حالتی که از محزون می بینم گفتیم یا رسول الله درین شبید شده و قرضی از تو
مانده و دختر گمان نیز از وی مانده و تمهید ناما چیست عاقل مرافق میسازد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بدان و آگاه باش
که حق تعالی با هیچکس را نشمارد از حق نفرو دگر از وی حساب بآید تو سخن گفتی حجاب گفت سالی عطا بده من میخواه تا به جهت پدر
گفت خداوند بخیر و برکات مرا بدینا فرستی که تا در راه بود و میباشید شوم حق تعالی بایستی چنین خطاب کرد که حکم چنین کرد که هر کس را
که قبض روح کردم و دیگر باره بدینا فرستم هرگز نگفتم یا رب مال مرا و دنیا بدان من که ساند حق تعالی فرمود که من رسانم و لا تحسبن الذين قتلوا
في سبيل الله امواتا بل هم احياء عند ربهم و انابى فوه منى الله عنه منقول است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روزی زیارت نمود
امیر که در گفت ای خدای من برای پرستش که منده و رسول تو گواه هست که لا یمجاعت و طلب غنای تو نمیکند تا نده و بعد از آن گفت
هر کس پیش از زیارت کند تو بخت و سلام شان بقدیم رساند از تو قیامت ایشان جواب او گویند نهالست که هر سال حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم زیارت نمود از احدی گفتی یا سلام علیک یا صبر تر فتنه عقبی اید از بعد از آن حضرت شخین منی الله عنه امین
طریق سلوک بیدار شد اند و قاطع از عید گوید که روزی در محرابی آمد میگفتم که پیغمبر سلام علیک یا عم رسول اونی شنیدم که و علیک
السلام و رحمت الله و برکات و در آن روز و جمعه را با سید و اصحاب بنز چنین و امت کرده اند که چون مشران
بکره مراجعت نمودند از زیارت گشتن خود و ایشان گشتند گفتند که جمعی کشیدیم و لشکری بجمع ساختیم و بسیاری از اشراف اصحاب محمد را
قبض نمایند کار تمام مانده و در محبت نمودیم و این امر از مقتضای عقل بود که تقدیم بر ایندییم میبایست که بکشد و اصحاب او را
تمام مسائل گردانیده و در محبت نمودی انقدری از مشورت با یکدیگر با جمعی نفره بشتند که از بدیهه مراجعت نمایند این نوعی است
و استملاک اهل اسلام تمام خرم نموده و غریبت صمیم گردانیدند و باعث کلی دین باب یک مرتبه بنی اهل جمل بود که در مراجعت نمایند و بشت
تمام مینمود و میگفت که پیش از آنکه بکشد و اصحاب او فوت گردید و زودی هم ایشان قطع میباید که در صفوان بن اید میگفت که این را بختی
فاما بختی که بکشد و اصحاب او بنا بر مصیبتی که بدیشان سیده و اکنون از شما و غلبه اند و با شما و مقام انعام اند با جماعتی از او فرج
که از حرب شتافت نموده اند بیرون آیند و همه را بشمارد و عرض مقابل و مقابل و آیند و قمر است که با اکثرین محارب و مقابل می و کوشش
تمام میند و خواهند بشتند که بعد از انکه بکشد و کار عکس شود چون خبر مراجعت مشران معرفت معاودت ایشان
بسیع شایع حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم رسید و بخت که در عین برسی و دل دشمنان نداشت و دو اند که اهل اسلام را شوکت و کفایت
محارب ایشان بشتن و فریاد بشتند و گرو جنگ بود که بعد نمود که منادی کرد که خدا تعالی میفرماید که جنگ دشمنان بشتناید و باید که
به یکدیگر نیراز حاضران هر کس را با سیر و نیا بد ایمان مهاجم و انصار از اوس و خرج چون فرمان الهی شنیدند انکار انقیاد بر میان جان
بستند و آنکه مراجعت نموده و بشتند و حیران مراجعات است و لطاعت فرمان آن سلطان حق میان اهل ایم و پیغمبر و جوارز نمهند و فرست
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سلاح برپا شده بر سر او توقف فرمود تا لشکر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم طوطی گشتند و حق تعالی در باب طایمان
حوزه اسلام و طایمان فرمان سید نام علیه الصلوة و السلام این پیام فرستاد که الاندیز ایجا باشد و رسول من بعد با صاحبان القح لاند
آسمان منم و انقوا اجر عظیم جابرین عبد الله که محبت غده محمد و عیال پدر از احد محروم گشتند بود گفت که میخواهم که از ما برفت فانی
تا درین غزوه ملازم بشوم او را احازت فرمود و دیگر به یکس از اذن نداد این که کم تو مرا در بدین بلیغ نداشت و علم یعنی ابن ابیطالب
صلی الله علیه و آله و او در بدین بیرون آمد و موضع محراب اسد رفت و شب فرمود که با یقصد محمل انش فرستند و معبدن را به معبد
خسرا می که هنوز نشرفت اسلام شرفت گشت بود و اما با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم جمعی بشتند زیرا که قبلیه جزای را بدیم گشتن

اینحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین مجلسی کرد و گفت که در حالتی که از محزون می بینم گفتیم یا رسول الله درین شبید شده و قرضی از تو مانده و دختر گمان نیز از وی مانده و تمهید ناما چیست عاقل مرافق میسازد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بدان و آگاه باش که حق تعالی با هیچکس را نشمارد از حق نفرو دگر از وی حساب بآید تو سخن گفتی حجاب گفت سالی عطا بده من میخواه تا به جهت پدر گفت خداوند بخیر و برکات مرا بدینا فرستی که تا در راه بود و میباشید شوم حق تعالی بایستی چنین خطاب کرد که حکم چنین کرد که هر کس را که قبض روح کردم و دیگر باره بدینا فرستم هرگز نگفتم یا رب مال مرا و دنیا بدان من که ساند حق تعالی فرمود که من رسانم و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل هم احياء عند ربهم و انابى فوه منى الله عنه منقول است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روزی زیارت نمود امیر که در گفت ای خدای من برای پرستش که منده و رسول تو گواه هست که لا یمجاعت و طلب غنای تو نمیکند تا نده و بعد از آن گفت هر کس پیش از زیارت کند تو بخت و سلام شان بقدیم رساند از تو قیامت ایشان جواب او گویند نهالست که هر سال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم زیارت نمود از احدی گفتی یا سلام علیک یا صبر تر فتنه عقبی اید از بعد از آن حضرت شخین منی الله عنه امین طریق سلوک بیدار شد اند و قاطع از عید گوید که روزی در محرابی آمد میگفتم که پیغمبر سلام علیک یا عم رسول اونی شنیدم که و علیک السلام و رحمت الله و برکات و در آن روز و جمعه را با سید و اصحاب بنز چنین و امت کرده اند که چون مشران بکره مراجعت نمودند از زیارت گشتن خود و ایشان گشتند گفتند که جمعی کشیدیم و لشکری بجمع ساختیم و بسیاری از اشراف اصحاب محمد را قبض نمایند کار تمام مانده و در محبت نمودیم و این امر از مقتضای عقل بود که تقدیم بر ایندییم میبایست که بکشد و اصحاب او را تمام مسائل گردانیده و در محبت نمودی انقدری از مشورت با یکدیگر با جمعی نفره بشتند که از بدیهه مراجعت نمایند این نوعی است و استملاک اهل اسلام تمام خرم نموده و غریبت صمیم گردانیدند و باعث کلی دین باب یک مرتبه بنی اهل جمل بود که در مراجعت نمایند و بشت تمام مینمود و میگفت که پیش از آنکه بکشد و اصحاب او فوت گردید و زودی هم ایشان قطع میباید که در صفوان بن اید میگفت که این را بختی فاما بختی که بکشد و اصحاب او بنا بر مصیبتی که بدیشان سیده و اکنون از شما و غلبه اند و با شما و مقام انعام اند با جماعتی از او فرج که از حرب شتافت نموده اند بیرون آیند و همه را بشمارد و عرض مقابل و مقابل و آیند و قمر است که با اکثرین محارب و مقابل می و کوشش تمام میند و خواهند بشتند که بعد از انکه بکشد و کار عکس شود چون خبر مراجعت مشران معرفت معاودت ایشان بسیع شایع حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم رسید و بخت که در عین برسی و دل دشمنان نداشت و دو اند که اهل اسلام را شوکت و کفایت محارب ایشان بشتن و فریاد بشتند و گرو جنگ بود که بعد نمود که منادی کرد که خدا تعالی میفرماید که جنگ دشمنان بشتناید و باید که به یکدیگر نیراز حاضران هر کس را با سیر و نیا بد ایمان مهاجم و انصار از اوس و خرج چون فرمان الهی شنیدند انکار انقیاد بر میان جان بستند و آنکه مراجعت نموده و بشتند و حیران مراجعات است و لطاعت فرمان آن سلطان حق میان اهل ایم و پیغمبر و جوارز نمهند و فرست رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سلاح برپا شده بر سر او توقف فرمود تا لشکر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم طوطی گشتند و حق تعالی در باب طایمان حوزه اسلام و طایمان فرمان سید نام علیه الصلوة و السلام این پیام فرستاد که الاندیز ایجا باشد و رسول من بعد با صاحبان القح لاند آسمان منم و انقوا اجر عظیم جابرین عبد الله که محبت غده محمد و عیال پدر از احد محروم گشتند بود گفت که میخواهم که از ما برفت فانی تا درین غزوه ملازم بشوم او را احازت فرمود و دیگر به یکس از اذن نداد این که کم تو مرا در بدین بلیغ نداشت و علم یعنی ابن ابیطالب صلی الله علیه و آله و او در بدین بیرون آمد و موضع محراب اسد رفت و شب فرمود که با یقصد محمل انش فرستند و معبدن را به معبد خسرا می که هنوز نشرفت اسلام شرفت گشت بود و اما با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم جمعی بشتند زیرا که قبلیه جزای را بدیم گشتن

از نعمات خداوند آید و آن است
 امیر خورشید و سرور ابرار اندیز
 آفتاب و گفت یا رسول الله ان
 ان المونون کما یقول الله ان
 انداخته بود رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم از کیفیت حال او سزاوار
 کردن و از شیعیان که با او بودند
 که شایسته بودند با او عالم گشت
 آید و هر که از آن است که در آن است
 او بود و در آن بود و در آن بود
 به پند و در آن بود و در آن بود
 می بود و در آن بود و در آن بود
 سافیه و در آن بود و در آن بود
 اندک از آن بود و در آن بود
 غفر یا رسول الله ان من خیر
 ابود جعفر و من صلی الله علیه و آله
 لغز و در آن بود و در آن بود
 گردانید و در آن بود و در آن بود
 جلد و در آن بود و در آن بود
 غز و در آن بود و در آن بود
 حداد و در آن بود و در آن بود
 سبای و در آن بود و در آن بود
 پانی و در آن بود و در آن بود
 آن و در آن بود و در آن بود
 تا سر و در آن بود و در آن بود
 بی غفر

خلاص شویم و این خود بخفاش گفت من این امر قیام می نمایم و سلام بکنم این است از اقدس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخدیه نمود و گفت فی
 الحال جبرئیل اورا از اقدس خود از آسمان خبر داد و این سبب نقص صدا خواهد شد و در میان این که و بسیار تو محبت بود و بی التفیق نشیند
 و در جامه و جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و آنحضرت راضی علیه السلام که از ایشان گفت که از این حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 فی الکمال را از خبر او را گردانید بطریق شخصی التفصای حاجت و در مجلس ناسته متوجه بدین شد و خاطر بارگشت از ترنم اصحاب حج بود و چون
 بود و از هیئت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر یافتند که از کربلای از اصحاب بود و گفت ای یهو و هیچ میدانید که محمد از مجلس شایع ابرقت
 جوابی اند که بخدا گویند که ما را معلوم نیست که چرا بغایت و تونیز میدانی که گفت ای یهو و هیچ میدانید که محمد از مجلس شایع ابرقت
 از که شما نگاه دارید خود را فریب بازی می دهید که او رسول خداست و فاطمه انبیاست و در طالع میدانشید که فاطمه انبیا را و اهل بیت حضرت
 با یون باشد و حق تعالی این نعمت بهر کس خواهد بود و در سعادت بر روی که هر که خواست که شود و با هر چه در تورت خوانده ایم از صفات شایع
 آخر از این خبر ذات و موجود است ذات مبارکاتش باین صفات تصف بی زیادت و نقصان مرا بطرح چنان برسد که روی که می آید
 شایع خواهد کرد و صبیان شما صالح و صالح شما خالی و واهی شما خواهد شد اکنون صلیت چنان بنیاد که یکی از و کمالند گفتند که آن که
 که مصطفی ای نیست که محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آید تا اولاد و اموال شما مضمون و محفوظ باشد جوابی اند که با محافت تورت بنی
 و دوست از محمد موسی علیه السلام خبر میداد که گفت که از آنست که چون بگوید که از این یار بیرون می آید قبول کنید بر تقدیر حاجت او و محال او با قدر
 اموال شما جایز نخواهد شد و او گفتند که احلا احتیاج کنیم و در کربلای موسی علیه السلام می توانیم و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب
 در بی التفیق گفتند که بیدار شرف آورده ایشان بعد از انتظار بسیار از جهت آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و عقب آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بیدار رجعت نمودند و از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که ای رسول خدا ایستاد و عقب آنحضرت
 حق تعالی مرا بر این مطلع کرد و این بعد از آن محمد علیه السلام نزد بی التفیق فرستاد و پیغام آورد که از یار بیرون می آید و بدین نسبت من غدر کردید
 و در شما را معلوم است و هر که را از این با خبر بیاورم که از آن اورا بنزدید و دل با جلا نموده که سازای مشغول شد و در آن
 اصحاب آورد و در شتران یکبار یکبار گفتند که بیرون دهند نگاه فرستاد و بعد از این سلوان نافع در کسبید ترک و طمان خود می نمایند و در
 قلع خود متحصن و متسلح باشند و بغیر از این هر که از این نبشند که من با دوزخ را کس از مردان کار دیده و در این و زنگار پسندیده باشد و گاه
 شامی آید و بدین تفریق و خلفای ایشان که بی خطا از خود و معاون خواست بود و بنا بر این بی خطا بود و فرود گشتند از حضرت
 کس فرستاد و پیغام آورد که از منزل خود بیرون نیریم که هر چه زار روی نماید و از دست تو برگیرد و باره ما اجر افزای چون آنخبر
 ابیج سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم سید با و از بلند نگرفت و باران نیز فرستاد و اهل اسلام با شت سید عالم علیه السلام که سید
 بنیر سبب باغ مشغول شد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اهل منوم را در مدینه طیف داشت و او را اهل منی ابیطالب یعنی الله
 است نیز فرموده از مدینه بیرون آمد و در قضای نبی انصیر نماز کرد و او فرمود و چون پیوسته به اسلام را دیدند و در صراط بر شال واه
 و سوار رخ فرزند و ابواب قلع را بسته و جنگ کشادند و اوقات عشا جنگ کردند و چون مومنان نماز حقن گذاروند حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم بنی شریف تشریف آورد و سوار اصحاب که سوار نشان ابی انیس بن ابی کرم صدق با علی بنی المدینه علی بنی خطا
 او را استین بود و اصبح بجا می رسید و شغال نبود و بلبل طیف و گویند که از هیئت آنحضرت راضی علیه السلام که از ایشان گفت که از این حضرت رسالت
 بودند و یکی از تیرندگان از آن گفت و او را فرمود بود تیری انداخته بخیمه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید عالم علیه السلام از آن محل قیام
 و دیگر استقال نمودند و چون شرب آمدند که گاه را از علی مرتضی کرم الله وجهه خالی دیدند که حضرت عرض کردند فرمود غالباً محبت من

چو شنید و پسر بدوش کشید و نیز در دست گرفت براسپ خود طیفان را ماسا شد و دو اسب و یک خدمت کرد و عبد الله را که کشته شده بود
 به بیضا فیل ساخت از عقب علی بنی الله علیه و آله و ان شد و اصحاب نیز اسبهای گزیده از شهر سر برین رفتند و علی بنی الله علیه و آله و ان شد
 صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که منظر غنی الله علیه و آله و سلم را بسیار و اعیان و مایه و اشرف الفداء و خالد برادر اهل مدینه نیز بود و دست
 بر سر اسب آن سرور روان شد و خدا را پس سلام قرب لبه ز کس بودندی و پیشش سپید شد و در او بقیه شبی انجم رسید
 و دیدند که ایشان همه سلاح پوشانیده و منتظر شده حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ایام که سلاح پوشیده ایشان گفتند
 که حیا الکلبی گفت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را پیشه و ان سوار صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آن جبریل بود و علیه السلام
 رفت تا از راه در حصار ایشان اندازد و میان شام و غنم بود که بی قرطی رسیدند بعضی از اصحاب نماز عصر کردند و در نماز عایدان و لوطی آن
 فی غیر از غیر و مبالغه در باب حمل کردند و معی دیکان نماز را در بی قرطی بطنوا انهم و بیچ یک از خطا فتنین موعود و سنا گشتند
نقلاست که ایام المومنین علی آمدند و جبر فرمود که چون نزدیک حصار بی قرطی رسیدیم شخصی از آن قوم که بالای قلعه بود در آمد
 و اندر آمد که چو جا که قاتل عمرو و دیگر می گفت قتل علی محمد و صرا علی صفر اقصه صلی الله علیه و آله و سلم علی امرانک علی سرین الفقه الحمد لله الذی
 انزلنا الاسلام و قریح الشکر **نقلاست** که چون شاه مردان علم بای محمد بنی قرطی بر زمین و جهودان از بلای حصار را بانی بسبب و
 بشنید حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم که شام و علی مرتضی کرم الله وجهه و ابقا و در رجا نطق رایت آمد شد بر سر او پیوست
 صلوات الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله نزد یک ابقا جو دران معز و دباش که خدای تعالی ایشان را سوار گردانده حضرت
 صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که بجز این از ایشان درباره من شنیده نگفت آری ان سوار صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون مرا
 به میند دان نخواهنگفت چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صرا ایشان نزدیک سید فرمود یا ابقا القدره و انشاء فرمود و آید
 سکا خلد و رسول او و و و ای انما فرمود انشاء و انشاء که یعنی در و شو که خدای تعالی شما را دور گرداند از رحمت خود و جهودان گفتند
 یا ابا القاسم که است جهودان را فحاشا یعنی تو هرگز بر جل نشناخته نبودی امروز بچسب باین مریض منع اقدام نمودی از غنم
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میاوست و او چند قدم باز پس گشت و گویند که امر این شج عمریه تا اثر نشت که از یاد کرد در دست
 داشت برفت و در از دوش سبارش بر زمین آمد **نقلاست** که ایام بنی محمد خطاب هیو کرد که ای دشمنان خدای ما از درین
 حصار بر نمی خیزید تا شما انگرست نمیدیدید حال شما انان و باقی مایه که از رسول سر برین خواند که هیو گفتند که ای ابن حنیفه از دوشه و داند
 تو ایما از خرن و از توانی من ندانستیم اسید جواب که ایسان ما و شما عمدت و نه محبت اسلام قطع همه نمود کرده است بعد از ان
 حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن قاص فرمود که با جانب ایشان ترمی انداخت بعضی از ایشان از زیر تنه
 پراخته تا خفت از ان بنزگاه از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را درشت بمنان خود داشتند و بمنیال با نزهه شبانه
 و بجوی بیت شبانه و نگاشت سعد بن و قاص گفت و ان غره و بخا میگردد ایندی که سعد بن عباده بنجستان خود را با کرده
 با میفرستاد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که یک طعمای است **نقلاست** که چون ایام محاصره و تطویل انجامید و حق تعالی
 خونی در خا میو داگنده که دست ان خال باز داشتند و بناش بن قیس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند
 که امیجان بنی انصاریه جلایا سیکینه خون با سر و نگذارتا با عیال اطفال خود برین و هم حضرت باین رضی شد باز فرستادند
 که از راه ال و استه تا مود که ششم حضرت فرمای که دست زن و فرزند خود را گرفته بجای دیگر و مردمان تمس نیز بدول فیلان حضرت
 صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که انان خروا که می ناث چون پیغام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بایشان رسانید بجای خود

نقلاست که چون حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم که شام و علی مرتضی کرم الله وجهه و ابقا و در رجا نطق رایت آمد شد بر سر او پیوست
 صلوات الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله نزد یک ابقا جو دران معز و دباش که خدای تعالی ایشان را سوار گردانده حضرت
 صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که بجز این از ایشان درباره من شنیده نگفت آری ان سوار صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون مرا
 به میند دان نخواهنگفت چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صرا ایشان نزدیک سید فرمود یا ابقا القدره و انشاء فرمود و آید
 سکا خلد و رسول او و و و ای انما فرمود انشاء و انشاء که یعنی در و شو که خدای تعالی شما را دور گرداند از رحمت خود و جهودان گفتند
 یا ابا القاسم که است جهودان را فحاشا یعنی تو هرگز بر جل نشناخته نبودی امروز بچسب باین مریض منع اقدام نمودی از غنم
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میاوست و او چند قدم باز پس گشت و گویند که امر این شج عمریه تا اثر نشت که از یاد کرد در دست
 داشت برفت و در از دوش سبارش بر زمین آمد **نقلاست** که ایام بنی محمد خطاب هیو کرد که ای دشمنان خدای ما از درین
 حصار بر نمی خیزید تا شما انگرست نمیدیدید حال شما انان و باقی مایه که از رسول سر برین خواند که هیو گفتند که ای ابن حنیفه از دوشه و داند
 تو ایما از خرن و از توانی من ندانستیم اسید جواب که ایسان ما و شما عمدت و نه محبت اسلام قطع همه نمود کرده است بعد از ان
 حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن قاص فرمود که با جانب ایشان ترمی انداخت بعضی از ایشان از زیر تنه
 پراخته تا خفت از ان بنزگاه از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را درشت بمنان خود داشتند و بمنیال با نزهه شبانه
 و بجوی بیت شبانه و نگاشت سعد بن و قاص گفت و ان غره و بخا میگردد ایندی که سعد بن عباده بنجستان خود را با کرده
 با میفرستاد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که یک طعمای است **نقلاست** که چون ایام محاصره و تطویل انجامید و حق تعالی
 خونی در خا میو داگنده که دست ان خال باز داشتند و بناش بن قیس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند
 که امیجان بنی انصاریه جلایا سیکینه خون با سر و نگذارتا با عیال اطفال خود برین و هم حضرت باین رضی شد باز فرستادند
 که از راه ال و استه تا مود که ششم حضرت فرمای که دست زن و فرزند خود را گرفته بجای دیگر و مردمان تمس نیز بدول فیلان حضرت
 صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که انان خروا که می ناث چون پیغام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بایشان رسانید بجای خود

من پس از این که با او در آمد و در حضرت اعلی الله علیه السلام در آنجا افتاد و گفت که داند و عذر از آن بر بالای داشته بر آمد و نوربت
 بوقت اخروم آنکه با این تیغ و چوبه پیر که بر او در ششم از عقب کفار اندام چون نزدیک ایشان رسید به سحر حجاب ایشان اندام
 و بر تیری یکی از ایشان از محرم می افتاد و در آن محراب و در آنجا بود و هرگاه که سوار می شد و در آنجا می نشست و
 او را نیز تیر از خود می کشید و بر او می زد و هرگاه که سوار می شد و در آنجا می نشست و
 پیغمبر را که پیشتر از پیش من می رفت و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 ساختن چنانکه نیز با او بود و خود می افتاد و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 آنانی می نمود و در عقب ایشان می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 چند از ایشان متوجهین شدند و نگاه می کردند که سواران پیغمبر از میان درختان پیدایشند و اول ایشان از هم اسدی و از عقب
 از او بوقیاد و ناس و دیگر مقدار اسود کند و پیغمبر هم از سواران رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را مقصد تعیین کرده بود و پیدایشند
 مشایخ را چون نظر بر این سواران افتاد و می گذرند و می افتاد و از عقب ایشان و آن شدند و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 او را که تیر می کشید و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 واری و سید ایشان که نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 رسانید و نیزه بر زد و از او که از ایشان می گذشت و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 نیزه و هم در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 کفار و آن را می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 بود و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 گفت با تیر می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 فرمود و بود و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 کتاب می ساخت و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 باشند از این مخالفان و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 معزز و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 آتش خود و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 این شخص از آن قبیله آمد و هر چند در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 غباری می ساخت و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در این سواران ما مرد و از بوقیاد و ناس و دیگر کوه بان و از آنرا و سوار صلی الله علیه و آله و سلم
 خویش را و اینها را نیزه و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 آنکه با عتی را از عتیاء و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 و آنرا و صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بنامش و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و

بیش از این که با او در آمد و در حضرت اعلی الله علیه السلام در آنجا افتاد و گفت که داند و عذر از آن بر بالای داشته بر آمد و نوربت
 بوقت اخروم آنکه با این تیغ و چوبه پیر که بر او در ششم از عقب کفار اندام چون نزدیک ایشان رسید به سحر حجاب ایشان اندام
 و بر تیری یکی از ایشان از محرم می افتاد و در آن محراب و در آنجا بود و هرگاه که سوار می شد و در آنجا می نشست و
 او را نیز تیر از خود می کشید و بر او می زد و هرگاه که سوار می شد و در آنجا می نشست و
 پیغمبر را که پیشتر از پیش من می رفت و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 ساختن چنانکه نیز با او بود و خود می افتاد و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 آنانی می نمود و در عقب ایشان می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 چند از ایشان متوجهین شدند و نگاه می کردند که سواران پیغمبر از میان درختان پیدایشند و اول ایشان از هم اسدی و از عقب
 از او بوقیاد و ناس و دیگر مقدار اسود کند و پیغمبر هم از سواران رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را مقصد تعیین کرده بود و پیدایشند
 مشایخ را چون نظر بر این سواران افتاد و می گذرند و می افتاد و از عقب ایشان و آن شدند و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 او را که تیر می کشید و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 واری و سید ایشان که نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 رسانید و نیزه بر زد و از او که از ایشان می گذشت و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 نیزه و هم در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 کفار و آن را می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 بود و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 گفت با تیر می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 فرمود و بود و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 کتاب می ساخت و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 باشند از این مخالفان و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 معزز و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 آتش خود و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 این شخص از آن قبیله آمد و هر چند در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 غباری می ساخت و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در این سواران ما مرد و از بوقیاد و ناس و دیگر کوه بان و از آنرا و سوار صلی الله علیه و آله و سلم
 خویش را و اینها را نیزه و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 آنکه با عتی را از عتیاء و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و
 و آنرا و صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بنامش و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و کمال و خداوند شرف و ملال است از ان قبل نیست که اسلام بگویم معنی آنرا که مسلمان شود و جماعت خود را بر اتفاق مسلمانان باشد کار ظاهر
و گرانده سر کشیده که او را بر غیر خود ترجیح ندهد و ای برادر زود باش این دولت از باب که نرسد تو فوت شده و اسلام حاصل
مگوید که چون بنویسم و در وقت باقیمت اسلام در آن من ستانی گشت عزم حلت سباحت یکمیت گشتیم و بر قنصانی کلید انقوت تمام طریق
نزد صفوان ایستاده گفتیم که ای ابا و سبلی منی که اگر اهل قلم بر پیشانی ندایم و مطلقه کوشش دولت محوی منی الله علیه و سلم و بحکم خود گرفته اگر
مصلحت باشد خودت را بجهت شایم که شرف او شرف است صفوان است و درین سن دو ابا و عظیم خود و گفت اگر بنی من از بنی من سبلی نماند نیست
محمدا نماید یا خود گفتیم که این شخص همراه من میاید که پدر و برادر او در زبرد گشته اند بعد از ان لعنه که من بنی من ملاقات کردم و او را بسکه
طریق مستقیم و عودت کردم و این طریق اسلام که در شتاب از مصلحت نصیحت برانزد و چون از موفقت ایشان تومید شد من عثمان بن طلحه را
آیدیم و مصالح و مصلحت بود و خود از عثمان التماس را بماند و ان تحت موفقت هم روی بدینده نهادیم چون بدینده رسیدیم عمرو بن لعاص را
آینجا باقیم که مستفاد احوال نمود و از سبب فقر ناچار بودیم و واقعه را در میان کردیم و می گفت من نیز بهجت همین مهمان زحمت بیرون
آدم این اتفاق یکدیگر بدیندیویم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وصول انکا گشته با اصحاب فرمود که بدینستیکه یکدیگر گوشهای خود را
بجانب شما انداخته خالده گوید که چون بدینده آمدیم با ما میای سفر بنی جسد منبدل کردم و بقصد آنکه شرف ملازمت سید رسول صلی الله
علیه و سلم باشد انقدر و در راه ابو الولید بنو من سید و گفت در رفتن من کن که خبر آمدن زار رحل الله صلی الله علیه و سلم استماع خود و پیشرفت
گشت منقطع ملاقات گشت من سخن تو را و رفتند سرعت نمود ما بجلین علی بن سید چون چشمه ما که نزد رسول الله علیه و سلم برین فایده
فرمود گفتیم سلام علیک رسول الله و گفتند جواب من را داد گفتیم شملان لا اله الا الله و انک رسول الله فرمود و ما سبلی ان که که تبارک و تعالی
مشاهده کردیم که از عقل نروایت میدیدیم که از السبا که خود شاد و لالت کند گفتیم رسول الله صلی الله علیه و سلم و بقدر ایا حق تعالی عناد و زیاده
از خدا تعالی مسالت نمائی ما را میامد و جواب من را داد گفتیم شملان لا اله الا الله و انک رسول الله فرمود و ما سبلی ان که که تبارک و تعالی
پیشین میکند گفتیم من در یک توضیح من باش فرمود الهی تو دگر گزانی گناهان خالده بن الولید که در سبیل حق سابقا از روزه و جو
آمده بعد از ان عمرو بن العاص عثمان بن ابی طلحه و عیدر ایمان آوردند و واقعه دیگر از وقایع این سال سریه ذات
الاسلام بود و او آقادی گوید که عمرو بن العاص گفت که چون لشرف ایمان مشرف گشتیم با رسول الله صلی الله علیه و سلم که در دم فوج
تشرعیت که کوشیده ام و اکنون دست میدارم که از من شری ظاهر کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که من نیز ترا سجا
خواهم فرستاد و انشاء الله تعالی و گویند و ان ما را که از انظار رعایت می برد خبر بهیچ حضرت خیر البشر رسید که جمعی از بنی خزاعه اتفاق
نموده اند که طریقی را از اطراف دیار اهل اسلام تا منتهی کنند تا بنی عمرو بن العاص با سید بنظر از اهل اسلام نماند و منکر که اتفاق و
تمس مخالفان که بدیند و قرآن داد که عمرو بن جماعت امیر و در وی بنا حیدر ای القری آورد و بدینرسی که موصوم است بسبب
فرمودند چون عمرو از بدینده بیرون آمد و متوجه شرکان شد بدینده که جمعی دیگر از اعراب بطریق با بنی خزاعه موفقت و مخالفت نمودند
از جهت نداشتن آنکه شرفا صدی نزد حضرت صلی الله علیه و سلم فرستاده استمداد خو هست و رسول صلی الله علیه و سلم با جمعی را که
صدیق اکبر و فاروق عظیم خل ایشان شده بودند مدعی اند که سمرقند فرمود که عمرو بن العاص توبه نمایند و بطاعت نمایند یا بدین
جراح را اگر دارند در وقت دواع حضرت صلی الله علیه و سلم با بنو عبیده گفت که اختلاف کنید و چون نزد عمرو بن العاص پیوستند
عمرو با عبیده گفت که چون توبه بدین آمده سر او را زشت کرد و در عقب من نمازگزار ای ابو عبیده جوابی که داشت تو مرا باین تعلیق
توبه دارد و حکومت مردم را لاح من عمرو بن ابی طلحه افاز نهاد و ابی عبیده و صیت رسول صلی الله علیه و سلم میاد آورد و ترک

کتابهای بسیار در این باب
مخالفات نمود و بعضی
نماز را در حین عمر و بعضی
سنگینت و بعضی در آن
را با سر و در آن مخالفان و
تجاریج آورد و در بعضی
جنگ آورد و در بعضی
واجبت نمود و انقضاست که
چون عمر و تحت سرست به
کلمات علی افضل اصوات
در این تحت و بعضی من
علیه و سلم و می گفتند
و در وقت اهل اسلام
نموده عمر و سبلی علیه و سلم
انسان و ان سرش را به
معدش شمشیر و سبلی
نیز سبلی که در آن
انسان و سبلی که در
سوزند و سبلی که در
در حالت خواب و از انقام
در حالت صلی الله علیه و سلم
از بعضی حال و بعضی در آن
از روزه و سبلی علیه و سلم
کلیان فخر و سبلی که در
و سبلی علیه و سلم که در
است و انقام و سبلی که در
و سبلی علیه و سلم که در

علم داشتند آنگاه بنویسند و می نویسد بنی سعد بن کبار عقب ایشان با سید کس از قوم آنج و گزشتند عباس گفت که حق تعالی بحجت شما
را در دل ایشان جای داد آنگاه ابوسفیان گفت یا ابوالفضل گویند هنوز محکم نگذشته است گفتی من هنوز که ششاشق پیوست
و اگر توان کنیت که حضرت جالت صلی الله علیه و آله و سلم در آن نیالست بیینی آنگاه بدانی که یکبار طاعت مقامتان شکست
بعد از مرور آن و آنج شمر و عو بطقات امم که بید حضرت بنوید صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شده قریب پنجاه روز ماند از ما مبر و هفتاد
در رکاب همایون فلک فرسای آن خوشه جهان آسای سلیح و متغ و پیر کشته زر معاد بر و نیمای دندی و میان برسان تازی و
شتران غری سوار بر دست وی اسیر المؤمنین را که یکصد و بیست و دو روز در دست غیاث سید بن خفیر یعنی الله عز و الله سلطان تحت سالت صلی
علیه و آله و سلم بر کان جلالت حکم می نمود ابوسفیان که لشکر اسلام بر آن حضرت و جلالت بدید پنجم و نیزه و شت از غایت حیرت داشت
که بروی سبتلایافته بود با عباس گفت که مرا با اس این گره لشکر ندیده بودم و شنیده امی عباس ملک پسر را در توفیق و حکیم
شد عباس گفت و یکجای ابوسفیان این نبوت و رسالت است و مملکت و سلطنت نفی است که در از مرز سعد بن عباد
که رایت انصار در دست او بود و با هزار نفر از ایشان پیش پیش آمد و سر و صلی الله علیه و آله و سلم فرست چون برابر ابوسفیان رسیدند که ابوسفیان
رو بفرست و خون خنجر است و او را در زور فرست که از دست اهل حرم نگذارند و امروز از مرز فرست که حق تعالی از ایشان خوار گرداند
آنگاه سعد بن ابی بلان خوشش آورد و گفت ای گره او را فرج کنیز روز احوال روز از خواجید یافت ابوسفیان با عباس گفت ایضا
یوم الزاد الملک چون سعد ابوسفیان اکیم داد و گذشت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با خواص اصحاب رسید ابوسفیان فریاد برآورد
که یا رسول الله انقلب قوم خویش فرات او را سر و صلی الله علیه و آله و سلم فرمودی ابوسفیان سخن صدر اسعوف و شت گفت من خدا
تعالی را تو فرستی ترا شفیعی امم که از سر خون ایشان و رگد ری و در باره اقربای خویش عافیت و احسان میندول فرمائی چنانکه کار زن
و رجیم ترین و وصل ترین مردم تو می حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در این سخن بسجیل سهو و غلطی است امروز روز لطف و رحمت
است امروز روز است که حق تعالی تریش عزیز گرداند امیر المؤمنین عثمان و عبد الرحمن بن عوف یعنی الله عز و الله و ان همین گفتند یا
رسول الله ما از سعد اینج تنیم دادا که فریش ایضا و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم فرمود که قیس بن سعد را از انید بستاند
و بر او تاجی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آن امر نامزد شد و چون مجموع مسلمانان از پیش ابوسفیان بگذشتند عباس یعنی الله عز و الله
گفت ای ابوسفیان ترا بگری باید فرست و ترش تنخولت می باید نمود تا مسلمان شوند و از قتل و اسیر شدن امان یابند ابوسفیان
تمام سجا نب حرم روان شد و در آن زمان سبب حضرت خدیجه پنجاه صلی الله علیه و آله و سلم غایب شده است و بگو که آنکه مبر و اراد
غلاف ملکت تنواری گردانیده بود تا اسان را بر یک یک میخواست × زخم نتوان در آن بین حجت × زخمیش خود اسان گشت
آورده اند که ابوسفیان چون بگذر نمودم او را دیدند که تیغی می اندر دو غبار بر و کوهها افتاده است ابوسفیان آمد و گویند ترش
هنوز نآید آن سر و صلی الله علیه و آله و سلم و قوت نیافته بود و ناری سپیدند که در عقب تو گشت این کرد و غبار جیسیت ابوسفیان
گفت که دای بر شما که محمد با سبب باشکوه غرق آهن بر شال که بر سیند و اکثر ایشان دلاورانی که یکبار طاعت مقامتان شکست
و گفت هر که در خانه من داید و هر که در خانه خویش رنبد و هر که صلاح از خویش بنیدارد و هر که سحر بر او در آید و امان است
گفتند هیچ چیز است که از برای ما آورده و من در و ده است تقابل و بیرون آمد و شنیدند که شوهرش این سخن میزد و تحمل نیاورد و در شش
گرفت و بروی خوار میگذاشت با آن غالب کشید این بیار متقانا و دیگان این نوع سخن بگوید ابوسفیان گفت که هر خوار می گز
میخواهی بکنی گویند نیچوم که اگر مسلمان نشوی گردن را بنحو امند زود خانه خویش و آری و در جبهه نماز تعرض لشکران خلاص

شوی آن قصه چون با عباس
جایون خان شش شش
موی سید و فوسف
نمودند حضرت صلی الله علیه و آله
از کس بر شتر مبر و انصار
برسد چون حضرت صلی الله علیه و آله
تا پیش آمدند که ابوسفیان
سبب انصاف با ابوسفیان
و عدالت ایشان از نظر انصاف
صلی الله علیه و آله و سلم و عدالت
و عدالتی که در وقت حجت
یاد و در آن طاعتش بود
از آن پنج نفوس در آن
گشت و در آن بین
و در آن بین که در آن
سبب چار و یک که در آن
غایب شد و بماند و در آن
حار و سبب چار و یک که در آن
حجت و در آن بین که در آن
عبدان نمودند و در آن
از اعلای کبر و در آن
حضرت ابی الله علیه و آله و سلم
عازبند و از آنجا که در آن
و نظر در آن حضرت صلی الله علیه و آله
علیه و آله و سلم و در آن حال
نار بود

و اما در سلم آنچه تو انست و دانست تهر کرد بعد از آنکه گفت که با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت که این سخن از حق تو که گویید لعن
میں رفتن لعن است که امر اخلاق تو انست که او امان نمی فرمود که او را امان خدا تعالی و آوردیم هر کس که بوی سب یا بد که تعرض ننماید
اکنون برگرد که از امان داد و دست عکس گفت که تو از این امان خوبی و او با این همه زیاده و اندر از این بوی سبیده بود و امان داد و سلم
گفت آری که او از این امانست که کسی مصفا کند الله صلی الله علیه و آله وسلم علی محمد بنی احمد و تحقیق الامم صلی الله علیه و آله وسلم علی جمیع الانبیاء و اولادهم
آنکه گفت ای عکرمه زود باش و نفس خود را در عرض بلاک و دیار و کلام العود و احمل غلته مکیا زاده و تو که عکرمه را در راه میل مباشرت با هم
پدید آمدن نیکان لعن را در کار و گفت من عکرمه و بخل ایمان بخلی و تو هنوز مشرکی و از نور عرفان محلی و از حقیق زنا شوم
من تا مسلمان نشوی مخطوط نخواهی گشت فکاست که چون مکلمه قریب بلکه سید حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بآید آن و مله شت بایان
گفت یا عکرمه بن ابی جهم من احرار السبوة ابا یعنی عکرمه بن ابی جهم بن اشمای آید و حال آنکه رقم مونی و کما جری بر شش عمل
او بر شیده بود که کسی نام برادر او را بگوید نزد کار عکرمه که در آن عاری برنگان میرسد و هیچ انتقامی نیست بدوست میدهد
درین اثنا هم یکم گفتی بر سر خود و بسته باشم بر خود بد خیمه عقد من بوی صلی الله علیه و آله وسلم در آید و گفت یا رسول الله عکرمه را آوردم
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از غایت فرج چنان را بجای خود جبرست که در از دوش مبارکش نیفتاد و عکرمه بیا بدقیق انا ل الله
صلی الله علیه و آله وسلم نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نشست او در مقابل و ایستاد و گفت ای محمد این زن میگردد که تو مرا مخطوط
خویشی این کرده و امان داده حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که راست میگوید که تو را مانعی نگردد گفت لا اله الا الله و لا شریک له
و انک عبده و رسول الله انکمال شمرش که سر دوشش نگردد و گفت یا رسول الله تو راست گویی ترین مرد می و میگوید که ترین ملحق و از
غایت شقاوت و نادانی ترا در آنچه دعوی میکردی نکند سببی نمودیم حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر چه بپوشد باشد و مرا دست
بر آید بخوبی بکار گفت یا رسول الله لعن من کانت کذا حضرت باری و خواهی که سر خدا و تنگ با تو و زید هم بر قری که بجهت علم
کفر و تقوی اهل شرک در راه دشمنی تو نمادیم عکرمه فرمود یا ربی ادبی که گشای چند که نسبت ملازمان تو یا رسول الله که در حضور و نسبت
من صمد و ریاضت در گذرانی حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ملتزم منند و ای شتر دست مبارک خویش بدعا بر آورد و عکرمه گفت که بایان
تو خوشوقت شدم عکرمه گفت بخدا سوگند که هر یک در زمان ما بایست شمع نیکان از طریق خدا تعالی بر آورد و هم میخواهم که نصف آن
در سبیل تعلیم و مناسی ملی بل عام صرف گردانم و بترتیب اید و شان حق تعالی در آن ایام بجا آوردم بعد از این و چنان که بپوشان
او بجای آوردم آنکه چون عکرمه یعنی الله عنده خلعت ایمان شتر گشت میان با غلای کلین الله لبست و الطغای نازک کفر و فساد
و غایت مبتلا و بجای آوردم بجای فتن که مسلمان شد در بنای می که هر شی که گمان می برد و چه شکست و شمشیر قواعد و بنای تمام و کمال
تمام بدید آمدن آنکه در غره و اجنادین شمشیر و جبار حویر بن لقیه بود و او توجیه رسول صلی الله علیه و آله وسلم بسیار گشت در روز فتح
خبر را در دم خویش شنید و خانه خود و بست و در خانه چنان گشت علی بن ابیطالب یعنی اصد غم را فدا آمد از حال اوقع و غم و غم
بیاورده حویر چون دانست که طالب وین چندان معبر کرد که امیر از خانه او در گذشت بریون آنداده خانه یکبار توار می شد اتفاقا
با علی کرم الله وجهه اتفاق ملاقات افتاد که در آن روز در آن خبر اصطلح الله علیه و آله وسلم فانه کوانی به خیم قیس بن حنا بدو هم و آن بود
که برادر او هشام بن حنا بدید آمد و مسلمان شد و در غره و مر است ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم می آید انصار
از بنی عمرو بن عوف کمان برادر او شتر گشت او را خطا بکشت قیس بن مدینه که و طلب خون برادر کرد چون خطا کشته شد بهو حکم
بدیت شد بعد از آنکه در بن قیس کمان شد آنکه او با وجود اخذ بدیت بر سر نفساری فتنه امیر القبل را سیدم برنده و بلکه رجعت نمود

و این سخن از حق تو که گویید لعن
میں رفتن لعن است که امر اخلاق تو انست که او امان نمی فرمود که او را امان خدا تعالی و آوردیم هر کس که بوی سب یا بد که تعرض ننماید
اکنون برگرد که از امان داد و دست عکس گفت که تو از این امان خوبی و او با این همه زیاده و اندر از این بوی سبیده بود و امان داد و سلم
گفت آری که او از این امانست که کسی مصفا کند الله صلی الله علیه و آله وسلم علی محمد بنی احمد و تحقیق الامم صلی الله علیه و آله وسلم علی جمیع الانبیاء و اولادهم
آنکه گفت ای عکرمه زود باش و نفس خود را در عرض بلاک و دیار و کلام العود و احمل غلته مکیا زاده و تو که عکرمه را در راه میل مباشرت با هم
پدید آمدن نیکان لعن را در کار و گفت من عکرمه و بخل ایمان بخلی و تو هنوز مشرکی و از نور عرفان محلی و از حقیق زنا شوم
من تا مسلمان نشوی مخطوط نخواهی گشت فکاست که چون مکلمه قریب بلکه سید حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بآید آن و مله شت بایان
گفت یا عکرمه بن ابی جهم من احرار السبوة ابا یعنی عکرمه بن ابی جهم بن اشمای آید و حال آنکه رقم مونی و کما جری بر شش عمل
او بر شیده بود که کسی نام برادر او را بگوید نزد کار عکرمه که در آن عاری برنگان میرسد و هیچ انتقامی نیست بدوست میدهد
درین اثنا هم یکم گفتی بر سر خود و بسته باشم بر خود بد خیمه عقد من بوی صلی الله علیه و آله وسلم در آید و گفت یا رسول الله عکرمه را آوردم
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از غایت فرج چنان را بجای خود جبرست که در از دوش مبارکش نیفتاد و عکرمه بیا بدقیق انا ل الله
صلی الله علیه و آله وسلم نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نشست او در مقابل و ایستاد و گفت ای محمد این زن میگردد که تو مرا مخطوط
خویشی این کرده و امان داده حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که راست میگوید که تو را مانعی نگردد گفت لا اله الا الله و لا شریک له
و انک عبده و رسول الله انکمال شمرش که سر دوشش نگردد و گفت یا رسول الله تو راست گویی ترین مرد می و میگوید که ترین ملحق و از
غایت شقاوت و نادانی ترا در آنچه دعوی میکردی نکند سببی نمودیم حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر چه بپوشد باشد و مرا دست
بر آید بخوبی بکار گفت یا رسول الله لعن من کانت کذا حضرت باری و خواهی که سر خدا و تنگ با تو و زید هم بر قری که بجهت علم
کفر و تقوی اهل شرک در راه دشمنی تو نمادیم عکرمه فرمود یا ربی ادبی که گشای چند که نسبت ملازمان تو یا رسول الله که در حضور و نسبت
من صمد و ریاضت در گذرانی حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ملتزم منند و ای شتر دست مبارک خویش بدعا بر آورد و عکرمه گفت که بایان
تو خوشوقت شدم عکرمه گفت بخدا سوگند که هر یک در زمان ما بایست شمع نیکان از طریق خدا تعالی بر آورد و هم میخواهم که نصف آن
در سبیل تعلیم و مناسی ملی بل عام صرف گردانم و بترتیب اید و شان حق تعالی در آن ایام بجا آوردم بعد از این و چنان که بپوشان
او بجای آوردم آنکه چون عکرمه یعنی الله عنده خلعت ایمان شتر گشت میان با غلای کلین الله لبست و الطغای نازک کفر و فساد
و غایت مبتلا و بجای آوردم بجای فتن که مسلمان شد در بنای می که هر شی که گمان می برد و چه شکست و شمشیر قواعد و بنای تمام و کمال
تمام بدید آمدن آنکه در غره و اجنادین شمشیر و جبار حویر بن لقیه بود و او توجیه رسول صلی الله علیه و آله وسلم بسیار گشت در روز فتح
خبر را در دم خویش شنید و خانه خود و بست و در خانه چنان گشت علی بن ابیطالب یعنی اصد غم را فدا آمد از حال اوقع و غم و غم
بیاورده حویر چون دانست که طالب وین چندان معبر کرد که امیر از خانه او در گذشت بریون آنداده خانه یکبار توار می شد اتفاقا
با علی کرم الله وجهه اتفاق ملاقات افتاد که در آن روز در آن خبر اصطلح الله علیه و آله وسلم فانه کوانی به خیم قیس بن حنا بدو هم و آن بود
که برادر او هشام بن حنا بدید آمد و مسلمان شد و در غره و مر است ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم می آید انصار
از بنی عمرو بن عوف کمان برادر او شتر گشت او را خطا بکشت قیس بن مدینه که و طلب خون برادر کرد چون خطا کشته شد بهو حکم
بدیت شد بعد از آنکه در بن قیس کمان شد آنکه او با وجود اخذ بدیت بر سر نفساری فتنه امیر القبل را سیدم برنده و بلکه رجعت نمود

یا ترا چیزی بکشم تا بدای خود روی شما مشتاقی بطن من ایمان و با خود اختیار کرد و در وقت قیامت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را یک
 کینک و سه غلام و اجمال و غنای مخصوص کرده اند و بعد از وفات او فرستاد و تربیت کرد چون شباهلی کمال ایمان و بی جانبی من نهاده بمقدمه سید
 قوم قبیل یاسی گفته کرد که چون من می تا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در سر بر من خوا و در گذرد و این شخصی را در خط طایفه جرم می این بود که
 روزی شکم می از مسلمانان بار و ساخته بود چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لشکر طایفه یاسی را از عقب کربلجان میفرستاد و میست فرموده اگر
 بر بخار و دست یابید او را مقبوض و غنای نگارید و یا هر که از یاسی میفرستاد و میست فرموده اگر
 نزد آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم را در نزد نبوس بود که شباهلی با آن سرور میفرستاد و او را با نظر کمال آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم میفرستاد و میست
 داشت آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم که با او در میان ایشان و از قبایلی او فرستاد و میست فرموده اگر
 آن سرور فرموده که یاسی را بگرد و بقیع خویش جوار اقامت نمای کن لطائف خود هم نیست جوار اقامت نمای با شما ملاقات نمود و با شما نشست شما
 می ساخت چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جوار اقامت نمود و بمال بسیار بوی خوشیانی می رانی بهشت واقع از قوا
 سال ششم از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مغرب و بطائف بود و متصدیان صد و اتمار متصدیان ظهور
 ایشان در نماز شب که مجازین بهشت ساخته اند چون آن ملک بن خوف با با عتی از شهر کان تعقیق و به از آن که از معرکه حنین گرفته بجا
 طائف رفتند و قبل از بخار از هزار ام با ستم و از قلعه یاسی بر سر حکام برج و بار و غیره برداشته و وقت کسالت را داده و ساخته بودند چون بهمان
 دروازه را و در پشت و در داخل خارج آنرا مضبوط ساخته و در جنگ نهادند چون کینت افتاد و معلوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گشت
 عودیت بخش آن قلعه صحرادر آید و در این فتح بایر المؤمنین علی کرم الله وجهه و یا ابو عبیده جراح یا خال بن ابولید را از سر بریده و با ستمی حکما
 الروهین مقدمه لشکر ساخت نمود از عقب ایشان تا کینت حضرت توج گشت در ده که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بقصر مالک بن عوف
 افتاد و بمغیر و تا آنش را و در بعد از طی منازل ماضی مقصد رسیده و قریب بمحضر نزول اهل قلعه یاسی را با نیکو کرد و بایس
 از مسلمانان از یاسی گردانیدند گران تر بر آن کون آمدی بجای تمام از یاسی آمدی و چون قریب اهل حصار لشکرگاه
 بسیار صلی الله علیه و آله و سلم رسید بایر نمود که تا مسکه جایان او را من عمل نب که اکنون بی طائف است بر دند صاحب اقبال بخار ایشان را
 و چون مردم حصار را بنواخته آگاهی یافتند زبان حضرت و از می نشاندند که از می خدای می فرمای تا لشکریان را قطع و خشان باز بستند
 آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای اعداء الله ارحم دیت محاربه که بقولی بنزده و زود بقولی چل و زود جنگا می غلبه واقع شد و بسیار از
 اصحاب محروم شدند و مردم گشتند و در ده از اصحاب شربت شهادت پیشیدند و از شهدای طایفه یاسی عبداللہ بن ابی صدیق است
 رضی الله عنه و عمار و ایام حصاره فرموده شخصی ندانم که از سر بریده که اصحاب یاسی فرود آید از او باشد قریب بیست مالوک را قلعہ زیر آمدند
 و سعادت بسیار بوی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و یافتند و آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از او بعد از مدتی کمال طائف بخیرت
 سید طائف مبارک نمود و ایمان آوردند و بمکالمه قلعہ تسلیم کردند تا هاتس نمودند که گمان را با ما از سر است آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 که ایشان را از او دای خدای عالمیان صلوات بر سر العبادت و شاعادت نمایند تا نقیصت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شایسته
 در خواب یکدیگر می چرخ کرده و فرود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و پیش از آنکه ناول نماید فرمودی حاضر شد و متغاری و ران قوی کرد
 و آن قوی آنکه ناولان نیز غیبت حضرت لیلی علیه السلام صورت واقع با صدیق که بر می ایستاد که در من تعبیر مومانی است و دست و پا
 نهاد و صدیق که بر می ایستاد گفت یا رسول الله انیو اقضی بهت بر آنکه اسال تو شخص غیبی که این قلعہ افتخ نامی آن سرور صلی الله علیه
 و آله و سلم صدیق بر صدیق رضی الله عنه نموده فرمود که راست گفتی که نیز خواب خود را چنین تعبیر کرد و هم درود اند که چون مکتوم عثمان

کین تمام با ستم و از قلعه یاسی گرفته بجا
 صاحب اقبال بخار ایشان را
 و سعادت بسیار بوی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و یافتند و آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از او بعد از مدتی کمال طائف بخیرت
 سید طائف مبارک نمود و ایمان آوردند و بمکالمه قلعہ تسلیم کردند تا هاتس نمودند که گمان را با ما از سر است آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 که ایشان را از او دای خدای عالمیان صلوات بر سر العبادت و شاعادت نمایند تا نقیصت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شایسته
 در خواب یکدیگر می چرخ کرده و فرود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و پیش از آنکه ناول نماید فرمودی حاضر شد و متغاری و ران قوی کرد
 و آن قوی آنکه ناولان نیز غیبت حضرت لیلی علیه السلام صورت واقع با صدیق که بر می ایستاد که در من تعبیر مومانی است و دست و پا
 نهاد و صدیق که بر می ایستاد گفت یا رسول الله انیو اقضی بهت بر آنکه اسال تو شخص غیبی که این قلعہ افتخ نامی آن سرور صلی الله علیه
 و آله و سلم صدیق بر صدیق رضی الله عنه نموده فرمود که راست گفتی که نیز خواب خود را چنین تعبیر کرد و هم درود اند که چون مکتوم عثمان

و بعد از این خبر آنکه آن روز که کوی از جهل اخبار شاست و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ازین نعمت
 خارج شد بسوی حجره یابیون شافت و گویند که این واقع در روز و جمعه یا پنج الاول بود و درین روز طوافی که بودند برقیصد و با اسامه
 فوج نجعی می کردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز مرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 از روزی دیگر پیچیده بود و در روایتی آمده که کوی بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسامه بیرون آمده بر این مبارک و ما را شرف
 و دست و رو و سرها کشید ابو سید و مرض آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم چنان است و او افتاد بود که قوت می کرد داشت آنسر و صلی الله
 علیه و آله و سلم دستهای مبارک بجانب آسمان بر می آورد و در اسامه فرمودی آورد و اسامه گوید که چنان کردم که مرا عیاضی خیر می کند
 بعد از آن اسامه را حجه مبارک می بردن آمد و بشکله گاه نشست و شب آنجا توقف نمود و علی الصبح و شبانه بخیر حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم آمد و در آن زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتی حاصل آمده بود اسامه را فرموده و علی برکت خدا بنابر فرمود
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیکسکه یابیون معاودت نمود و فرمود که اگر کوی کند و چون بخیر است که سوار شود و در این میان با پیغام داد که
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در حالت نزع است اسامه گشت اشرف اصحاب نیز با گشتن بریده بنی غضبب لوا را آورده بر
 در حجره آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم نبرد و در این اشرف چنان بود که چون ازین خارج گشتند و خلافت با امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 عن قرار گرفت فرمود که کالوا بر و خانه اسامه نبردند و اسامه باز لشکر را در حرف جمیع گردانیدند و در این شایسته مدینه رسید که بعضی از
 قبایل عرب می گذشتند بعضی گفتند که اگر فتنه اسامه و قوت شود و ناظر از تغیر اهل امداد خارج شود و بهتر باشد که چون مخالفان باشند
 که درین فرصت لشکر قوی را مدینه بیرون رفته و لیر شوند و نباید که تعرض بابل مدینه رسانند امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 این سخن را قبول فرمود و گفت اگر سبب فرستادن لشکر اسامه و آنکه کلمه سیاح خواهم است خلافت خوان حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم را نترسانم فاما از اسامه و فرخواست خود که فراق عظمی رضی الله عنه و ستوری داده و زود و گنار و اما امیر المومنین عیسی بن
 عذیر بن سوری اسامه در مدینه توقف فرمود و چون ماه ربیع الاول آمد اسامه را بجانب انجی توجیه نمود و بر اهل آنجا نظرات و بسیاری از ایشان
 بقتل رسانید و شبانه از شایو و نازل و باغات ایشان را بسوزد و قاتل به خود را بکشت و غنیمت بسیار حاصل کرده مدینه رجعت
 نمود و چنانکه اهل حدیث بر زبان من می رسد که تب معتر خوش اخبار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اصل خواش مقدمات و وفات آنسر
 صلی الله علیه و آله و سلم بر وایات متعدد و تقریر فرمود و آنرا بحکم چهار دایت مذکور دیگر در وایت اول چنان بیان کرده اند
 که عایشه صدیق رضی الله عنه گفت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در شرف از شایو ماه صفر خیر المشرف صلی الله علیه و آله و سلم
 خواست بر ناست و عزم رفتن کردند گفتیم که ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بروا می فدای تو باد و ما می فدای تو باد و ما می فدای تو باد
 آنسر پیش اهل بیت میروم که آن ما مؤمنانیم و میوید که از او کرده حضرت ابو و صلی الله علیه و آله و سلم با خود در و بر واتی و آنرا بر واتی
 بر و همراهم بودند میوید گفت که چون به بقیع رسیدیم آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم برای استغفار اهل آن گریهستان تادیت مدینه
 و ایشان مقبوران آن خیر و چندان دعای خیر تقدیم رسانید که آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم در و بر واتی و آنرا بر واتی
 شرف دعای آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم میوید گفت که آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم در و بر واتی و آنرا بر واتی
 گویند که با عیسی که اهل طایفه ای می جلایانده آید و مبارک و مقامی فیضی تنهایی بجانب آن شتافتند و نیز خطابه های دیگر بابل
 قبول نموده بعد از آن روی میوید آمده گفت ای میوید غزای دنیا را بمن عرض کردند و میوید گردانیدند میان آنکه در دنیا باشم بعد
 از آن بهشت و هم گفتیم بدو ما مد فدای تو باد و آنرا چنان میوید و بعد از آن خلود و شربت اختیار فرمود و کوی که بر سبخی کفای

و بعد از آن خبر آنکه آن روز که کوی از جهل اخبار شاست و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ازین نعمت
 خارج شد بسوی حجره یابیون شافت و گویند که این واقع در روز و جمعه یا پنج الاول بود و درین روز طوافی که بودند برقیصد و با اسامه
 فوج نجعی می کردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز مرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 از روزی دیگر پیچیده بود و در روایتی آمده که کوی بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسامه بیرون آمده بر این مبارک و ما را شرف
 و دست و رو و سرها کشید ابو سید و مرض آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم چنان است و او افتاد بود که قوت می کرد داشت آنسر و صلی الله
 علیه و آله و سلم دستهای مبارک بجانب آسمان بر می آورد و در اسامه فرمودی آورد و اسامه گوید که چنان کردم که مرا عیاضی خیر می کند
 بعد از آن اسامه را حجه مبارک می بردن آمد و بشکله گاه نشست و شب آنجا توقف نمود و علی الصبح و شبانه بخیر حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم آمد و در آن زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتی حاصل آمده بود اسامه را فرموده و علی برکت خدا بنابر فرمود
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیکسکه یابیون معاودت نمود و فرمود که اگر کوی کند و چون بخیر است که سوار شود و در این میان با پیغام داد که
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در حالت نزع است اسامه گشت اشرف اصحاب نیز با گشتن بریده بنی غضبب لوا را آورده بر
 در حجره آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم نبرد و در این اشرف چنان بود که چون ازین خارج گشتند و خلافت با امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 عن قرار گرفت فرمود که کالوا بر و خانه اسامه نبردند و اسامه باز لشکر را در حرف جمیع گردانیدند و در این شایسته مدینه رسید که بعضی از
 قبایل عرب می گذشتند بعضی گفتند که اگر فتنه اسامه و قوت شود و ناظر از تغیر اهل امداد خارج شود و بهتر باشد که چون مخالفان باشند
 که درین فرصت لشکر قوی را مدینه بیرون رفته و لیر شوند و نباید که تعرض بابل مدینه رسانند امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 این سخن را قبول فرمود و گفت اگر سبب فرستادن لشکر اسامه و آنکه کلمه سیاح خواهم است خلافت خوان حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم را نترسانم فاما از اسامه و فرخواست خود که فراق عظمی رضی الله عنه و ستوری داده و زود و گنار و اما امیر المومنین عیسی بن
 عذیر بن سوری اسامه در مدینه توقف فرمود و چون ماه ربیع الاول آمد اسامه را بجانب انجی توجیه نمود و بر اهل آنجا نظرات و بسیاری از ایشان
 بقتل رسانید و شبانه از شایو و نازل و باغات ایشان را بسوزد و قاتل به خود را بکشت و غنیمت بسیار حاصل کرده مدینه رجعت
 نمود و چنانکه اهل حدیث بر زبان من می رسد که تب معتر خوش اخبار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اصل خواش مقدمات و وفات آنسر
 صلی الله علیه و آله و سلم بر وایات متعدد و تقریر فرمود و آنرا بحکم چهار دایت مذکور دیگر در وایت اول چنان بیان کرده اند
 که عایشه صدیق رضی الله عنه گفت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در شرف از شایو ماه صفر خیر المشرف صلی الله علیه و آله و سلم
 خواست بر ناست و عزم رفتن کردند گفتیم که ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بروا می فدای تو باد و ما می فدای تو باد و ما می فدای تو باد
 آنسر پیش اهل بیت میروم که آن ما مؤمنانیم و میوید که از او کرده حضرت ابو و صلی الله علیه و آله و سلم با خود در و بر واتی و آنرا بر واتی
 بر و همراهم بودند میوید گفت که چون به بقیع رسیدیم آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم برای استغفار اهل آن گریهستان تادیت مدینه
 و ایشان مقبوران آن خیر و چندان دعای خیر تقدیم رسانید که آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم در و بر واتی و آنرا بر واتی
 شرف دعای آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم میوید گفت که آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم در و بر واتی و آنرا بر واتی
 گویند که با عیسی که اهل طایفه ای می جلایانده آید و مبارک و مقامی فیضی تنهایی بجانب آن شتافتند و نیز خطابه های دیگر بابل
 قبول نموده بعد از آن روی میوید آمده گفت ای میوید غزای دنیا را بمن عرض کردند و میوید گردانیدند میان آنکه در دنیا باشم بعد
 از آن بهشت و هم گفتیم بدو ما مد فدای تو باد و آنرا چنان میوید و بعد از آن خلود و شربت اختیار فرمود و کوی که بر سبخی کفای

صلی الله علیه و آله که در کتب است که ای جبرئیل بنی امیر خود را قوی کن بحضرت خداوند که در ماه تاهیر خود را با من بر پیش برد

اگر مخلص جوی را با من **سرخندگی حضرت بنم که با دشمنی** **کسی بی یقین که حکایت تو گویم** **همه جانی که نزد تو نماند کنی**

اما واقعاتی که در همین مرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظهور و موقوفه نقل است که در همین اثناء مرض آنسر

صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهرا رضی الله عنها را طلبید و چون آن فرزند را بر بند زد آنسر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرا یا نبی و یا رسول

خویش را و یا مایه داد و در گوش و بینی گفت فاطمه روگردان و باز جوی بخمی پوشیده و میان آور که فاطمه ازین سخن خوشوقت شد و فرمود

گشت عاقل نبی الله خدا گفت با فاطمه که نعم که هیچ عیبی نباشد و هیچ بگریختن چنان مقدار ندیده ام یا سبب آن چیست فاطمه گفت

با فدا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با نشان چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دافنا علت فرمود و باز روی بر سیدم که آن خنان بود

که آنروز رسول صلی الله علیه و آله و سلم را گوشت جواب داد که گفت هر سال هر پیرانی که قرآن نزد من بر خوانی اسباب و ثواب قرآن می آید

ظاهر که اهل جمع و من و یک سید است و من آن سخن گریان شده در ثواب و یک فرمود که اگر کسی از اهل بیت من سخن می گوید و در ثواب

من ازین نشانها شنیدم واقعه دیگر از وقایع مرض آن بود که در همین شب تداوی درین اصحاب بود و باین جمعی بود و خدا رسول صلی الله

علیه و آله و سلم فرمود که و ات و محبت میارید تا از برای شما وضعتی و طبعی که بر سر هر یک از شما وضعتی و طبعی که بر سر هر یک از شما وضعتی

بدان عمل میسازد و ما می گفتند که شاید آن خنان خنان باشد که در شب مرض میگویند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت

در و اجم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مستولی گشت قرآن را میان دست آن را پسند است جمعی با فاد و فی دین اتفاق کردند و فرمود

و مخالفت او اصرار نمود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اشارت فرمود که ایاران از محبت بفرزند که در ساعت دین من مناسبت نیست با وجود

آن شصت بجای آورد که یکی از فرمود که شش کان از انبیا عرب خارج کنند دوم آنکه فرمود که چون قبایل عرب شما آید ایشانرا حوازیرو

صلوات بدهید باینچنان آن جماعت سیدم و دست موم راوی را فرمود شد و با و در امانت صلی الله علیه و آله و سلم و یقیناً و یقیناً و یقیناً و یقیناً

و غلط آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دروغ واقع چند و ایت است و ایت اول او آنکه در همین یکا مرض آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آنحضرت شک سر کشیده که از انبیا هفت چاه پر کرده باشد از آن آب آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم برین چاه

موجب فرموده عمل نمودند آنرا در صلی الله علیه و آله و سلم ختمی حاصل و در او از منزل بیرون در با غلابی نماز گذارد و خود آن خطبه شوال گشت بعد

از حمد و ثنای آل علی صلوات الله علیه و آله و سلم از شش خواست انگاه فرمود که بستی عشره انصار را حاضر شدند و مجلس دعوت اسرار من یکا را ایشانرا

گرمی داد و در آن شبان و گذارد آن بآن خدای نفس من سید قدرت دست لیس ایشان دوست میداد و حاجت ایشان بود بجای آوردند

و طریقه دعوت حوازیرو تقدیر میسازند و ایت دیگر آنکه چون انصار آمدند تکلمه و زبور در منزل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تزیینت

در خانه منی خوش صواب و بخت افتد و میران و سرگردان و بستی حضرت نبوت پیامی صلی الله علیه و آله و سلم میگشت و می گفتند بعیت

هر دو که نتواند آنرا نخواستیم جای که در نزد من پیش آنجا بودیم عباس بن ابی سحر رضی الله عنه و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و معاویه بن

جعفر آنروز صلی الله علیه و آله و سلم آمدند آنروز صلی الله علیه و آله و سلم را حال انصار در قف گزاینده آنروز صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب

سبا که بر دهشت فرموده و او را نشانند از حال انصار استعفا نموده بر سید انصار چو گیا و نید امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که بگویند

که سیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کند و ما نمیدانیم که حال انصار آنروز صلی الله علیه و آله و سلم بر فاسطه نمود و باران زرد

بازوی آنروز صلی الله علیه و آله و سلم را کردند و بی بر دوش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و فاسطه نمود و باران زرد و آب که باران

بر زمین نمی کشید ما باین طریقه مسجود آمد و بپایه اوان بر سر شست عصابه بر سر کفش بست بود و همه مسلمانان آگاه شدند و مسجود حج

آنکه بعد از آن حضرت را در منزل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن شبان و گذارد آن بآن خدای نفس من سید قدرت دست لیس ایشان دوست میداد و حاجت ایشان بود بجای آوردند و طریقه دعوت حوازیرو تقدیر میسازند و ایت دیگر آنکه چون انصار آمدند تکلمه و زبور در منزل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تزیینت در خانه منی خوش صواب و بخت افتد و میران و سرگردان و بستی حضرت نبوت پیامی صلی الله علیه و آله و سلم میگشت و می گفتند بعیت هر دو که نتواند آنرا نخواستیم جای که در نزد من پیش آنجا بودیم عباس بن ابی سحر رضی الله عنه و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و معاویه بن جعفر آنروز صلی الله علیه و آله و سلم آمدند آنروز صلی الله علیه و آله و سلم را حال انصار در قف گزاینده آنروز صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب سبا که بر دهشت فرموده و او را نشانند از حال انصار استعفا نموده بر سید انصار چو گیا و نید امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که بگویند که سیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کند و ما نمیدانیم که حال انصار آنروز صلی الله علیه و آله و سلم بر فاسطه نمود و باران زرد بازوی آنروز صلی الله علیه و آله و سلم را کردند و بی بر دوش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و فاسطه نمود و باران زرد و آب که باران بر زمین نمی کشید ما باین طریقه مسجود آمد و بپایه اوان بر سر شست عصابه بر سر کفش بست بود و همه مسلمانان آگاه شدند و مسجود حج

که با دست پیش از آن همه خواهد بود و باید
 قرآن را تا تمام شود سازید و در آن وقت
 شیخ غافل باشد بعد از آن که از آن
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن که از آن
 بلند است بعد از آن که از آن فرمود که
 را بر زمین نهاده و چشمها را بر سرش
 بدارند و از آن عرق بر سر او
 کرم که با سر او از آن شایسته است
 عاقله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن
 کرد آن سر و صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که ای عاقله صلی الله علیه و آله و سلم
 که عاقله صلی الله علیه و آله و سلم را که در
 در غوغای خفا می فرستادند و دست
 چنانچه می توانی می فرستادند و زنده
 می بیند که عاقله صلی الله علیه و آله و سلم
 چندان بر او است که از آن خفا
 دیده حضرت سالار صلی الله علیه و آله و سلم
 که در آن وقت و آن وقت عیسی است در
 ام سلمه گفت ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بیا که در آن وقت و آن وقت عیسی است در
 این که در آن وقت و آن وقت عیسی است در
 کیت که در آن وقت و آن وقت عیسی است در
 برای آنکه در آن وقت و آن وقت عیسی است در
 است من بعد از آن که در آن وقت و آن وقت عیسی است در

بر سر

که از برای آنکه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر این چند روز سرخ از جای آورد و بود و بعد از آنکه از آن وقت و آن وقت عیسی است در
 که با دست پیش از آن همه خواهد بود و باید
 قرآن را تا تمام شود سازید و در آن وقت
 شیخ غافل باشد بعد از آن که از آن
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن که از آن
 بلند است بعد از آن که از آن فرمود که
 را بر زمین نهاده و چشمها را بر سرش
 بدارند و از آن عرق بر سر او
 کرم که با سر او از آن شایسته است
 عاقله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن
 کرد آن سر و صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که ای عاقله صلی الله علیه و آله و سلم
 که عاقله صلی الله علیه و آله و سلم را که در
 در غوغای خفا می فرستادند و دست
 چنانچه می توانی می فرستادند و زنده
 می بیند که عاقله صلی الله علیه و آله و سلم
 چندان بر او است که از آن خفا
 دیده حضرت سالار صلی الله علیه و آله و سلم
 که در آن وقت و آن وقت عیسی است در
 ام سلمه گفت ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بیا که در آن وقت و آن وقت عیسی است در
 این که در آن وقت و آن وقت عیسی است در
 کیت که در آن وقت و آن وقت عیسی است در
 برای آنکه در آن وقت و آن وقت عیسی است در
 است من بعد از آن که در آن وقت و آن وقت عیسی است در

در

تمت مساجد النبوة في مساجد القنوة

بسم الله الرحمن الرحيم

نمته در بیان خارق عادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بدان نوکران الله بنور الایمان انصهرک بنور الاحسان مقصود از یکا و عالمین و از اتباع و رفیقین معرفت باری و ادای خدمات و طاعات
حق سبحانه و تعالی قال سبحانه و تعالی و ما خلقت الجن و الاناس الا ليعبدون و چون طریق موصول بمقصود بر پیشتر طایف سبی بود از برای
اشا بجز بل برصال محتاج گشتند تا همه از بنی نوع انسانی طائفه از زندگان به صلح و صدا و دیانت و تقوی و امانت و پاکبالی طینت و روحی
خلقت و خوبی صورت و لم یذی بهم و صدق مقال حسن افعال و برگزیدگی نسب و پاکیزگی حب و کمال عقل و قوت فصاحت آراسته
و پرستار بود و در خلعت نبوت پوشانیده بر سدر رسالت بنشاند و از برای هر یک از ایشان طائفه از اتباعان مخصوص گردانید چون منصب
نبوت عالی بود و از اهل امارات و آراءات و حجج و مرابین که عبارت از معجزات مستمودیه و مودک گردانید تا بواسطه آن حرم سرای نبوت از هر جهت

در عیان کاذب خالی نماند و بجای آن نرزد اصطفا بحج صدق و صفای خالی باشند و در حرم انس کسی راه نیت
که نظر قدس نظرگاه یافت و در حرم عشق که آشنایست
هر کس باشد از اوصاف قدس آلی نماند و در حرم شرف لاف انس
مخوفه و اوصاف طبیعت است

و چون این امور خوارق عادت گندی نوع انسانی که از ادیان اشغال آن عاجزند مثل سرگشتن آتش از برای طبل و تعبان شدن عصا از
برای کلمه وحاشیا موتی بنفس علی و نشان قمر به شارت معصی صلی الله علیه و آله و سلم و جمیع الانبیاء و اشالیان را برای ایشان ابداع
فرد و بدست ایشان ظاهر گردانیه یقین معلوم شد که ایشان خاصگیان با دواشه و بنده گان مویسن خدا اند و اگر مومی گوید که جادو است
غیر ضرب الخوارق عادات می نماند جواب است که آری منباید آنجا که بحد اعجاز رسید دلیل آنکه هیچ حقیقی تر از خود دعوت نمود که خلق
فرد که جادو یا جادویش بود و نمودار می شود و بعضا همه آنها را معدوم ساخت و بسبب اعلام صحرا ران همین بود که پس شدند و گفتند متشابه که

سحر را معلوم کند اما بعد و مکر و دشمنی	ساحران موسی را ستیزه را	بر گرفت چون عصای او عصا
زین عصا تا آن عصاره فیت نیز	لغت التدریس علی را در رخصا	رحمت التدریس علی را در ورفا

و از نیست که از زمان آدم تا زمان خاتم معلولات الله و سلامه علیه علی جمیع الانبیاء و ممنوع نیفتاد که هیچ ساحری دعوی پیغمبری کرده باشد با و آنرا که

۵۴

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 سکه بود بر گردان بایم باطن
 چو آن میکروصدی بود در میان
 دبان که در دین عیان می نمود
 طور اسراری بود که صد تراکیبی
 در بیعت مناجات در فکرت
 بای آتی بود در رای قرآن کبیر
 بیان جان در درون او داشت
 حتی بود که در طوفان جهالت فرو
 عکس با خود نگاه داشت معرزی
 بود در شرف صبر و کمال اله الله
 در سلسله داشت اما معجزه
 و زیارت بدن شریف
 آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم را آن ملک گفت
 رضی الله عنه که هر چه خواستی
 بگویم در آنچه می خواهی
 تو بفرمای که من خواهم
 صلی الله علیه و آله و سلم در آن وقت
 که بیکس آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم صافه نوری بود که در جیب
 حق است آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم در دست صلی الله علیه و آله
 و سلم بودی که در دست آنست
 بودی که در دست آنست که در

فی الحال سبل گشت بحالت اول را تا به شیخ ابوالاسم خلا گفت من که بر من چیزی زیاده دارم گفتند چیست چون دست آن مرد در دست گشت
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چو خدا نید بر دست من فرموده فتح الکتاب آن به وجه استخفاف
 گفت همین فاشه کتاب باغ نور دست و دیگر به محل خود نه پیوست از شاست استخفاف بکلام حق بنامه و تقالی و ازین قبیل ججرت
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار به ثبوت رسیده مانده و ما نیز خرم که بر دم صدیق رضی الله عنه در غار رسیده بود و در
 شال آن شفی زعمایه المؤمنین حیدر رضی الله عنه که در غره خبر داد از خرم حارث بن اوست که در وقت فصل کعب اشرف بوی رسیده بود
 و هر یک در محل خود گشت گذارش یافت و غیر آن نیز و الله اعلم معجزه دیگر برین لعلان کسان نور افشان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 چون غم فرمودی نور می انسا نشان نمای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در شب تار خانه روشن گشتی عایشه رضی الله عنها
 روایت میکند که شبی نویت من بود و در حجره من چراغ نبود چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد بای اطهارا نمیمی مخوم فرمود
 ای عایشه میخوای که از برای تو چراغی برافروزم فی فتیل و فی روغن فتیل بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لب مبارک بکشتا و در درو
 من تو هم فرمود و ایسان کسان در افشان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فری نمایان گشت که از بای خانه امانان روشن شد و منور شد
 و چندان است و ایفانت که جاعی عورات در خانه من بشاع آن نور بعضی را بیان می رفتند و بعضی جامه میدرفتند تا وقت خواب و هنوز دروغ
 آن نور باقی بود معجزه دیگر هم برین باقی است از عایشه صدیق رضی الله عنها گفت شجائی در پیر این آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 پدید آمد به و میخواستم فقه با جماعه بنده خود چون شب در آمد سوزان را در بر این که اشتیاق حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بن العشائین در آن وقت
 تا پیر این پوشه خاستم تا سوزان را از پیر این گیرم نباید که انعام مبارکش بدان باز دارد هر چند به سبب علم منی بایم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 پرسید که ای عایشه میخوای که صورت حال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از کلام شفقت او نسبت او قسمی فرمود از برق و لعلان کسان
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوری در آن خانه ظاهر گشت که از شفاع آن سوزن کم که در خود را یافتم آورده اند که خوانه صلی الله علیه و آله و سلم
 از نو بهجت افزای ده انما مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتی در دل را که تا چنانچه بآن در نماز جمعه بکمل علیه السلام از آنحضرت
 خداوندی بیل و علاقه آورده شمل به کتاب که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن فکر که در ده انما خود که دی چو اور صنع آفرید که در ده انما خود
 ندیدی که قدرت که ما بگویم قدرش را ساخت و در بر با غر حجت افزای اسنان را در وی چون پودین در صدوق فیوز که رنگه اسنان پیدا
 قیاد با قوت رفائی ترتیب داده و این موارید بای آید چون بر شته که بر جان روح حقیق احمد و دعیت نماده یا چون در الهامی بصدور و درون
 لاله اتمه بر آرد و در یار مثال عقد به یار روح برج جزا میا ساختا کنون غزاستان نظری بهر روز را خدا در دنان تو خواهم شناسند و سنگا مقیمی یا

منج گرای که بر ساسی تو را بهر گویا دان چنانچه نظامی گفته است	چون که او دل سنگ گشت	سنگ چو که او را شکست
که شدی آن سنگ صفح گرای اگر نشدی در شکن لعل ساسی	که جود اسنگ ملات گروش	لیک که آن سلسله که بر شش
یاخت فاشی که از درج سنگ نیست عجب زادن گوهر رنگ	گوهر سنگی که زین کان اوست	کی دیت که بر و دنان اوست

معجزه زبان گوهر نشان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلی آن بود که چون حسن و حسین رضی الله عنهما از شکی شکایت کردند زبان
 مبارک در دبان ایشان نهادی شکی ایشان تسکین یافتی و بآن سیراب گشتی معجزه دیگر که سلمان را صاحب او کتاب ساخته بود و بر شش
 سبب صلی که بر و در جیل اذقیه طلبه در اموال غنیمت مقدار بصدقه مرغی طلا آورد و در زبان مبارک که آن بگردانید و زن که سبیل اذقیه بود
 از زیاده آن برکت زبان معجزه زبان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین واقعه در محل خود شریف گشت معجزه دیگر که آنکه بهر زبان که
 طوائف آدمیان سخن میگفتند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فهم سخن ایشان کرد و زبان ایشان با ایشان سخن کردی آری زبان بی زبان

شهر

[illegible]

طلب کنی ایشان رفتن ناگاه دیدند که زنی می آمد و دو مشک آب برشته بار کرده و در میان آن نشسته از پرسیدند که آب کیست گفت
 ویر و نه من وقت از آب جدا شده ام ویر پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آوردم تا بی طلبید فرمود از هر دو مشک مقداری آب
 در آنرا ریختن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن آب بمحضه فرمود و باز در آن ریخت پس فرمود که آب خود را بآفتاب که خا سید روی را بر
 هر که خواست خور و ویر و آن مرد جنایت رسیده از آن آب کرم فرمود تا بآن آب غسل بجا آورد و آن زن ایستاده بود و می گریست
 عیون المحصین گفت رضی الله عنه سوگند بخدا که چون دست از آن مشکها برداشتند بر آب میخورد بعد از آن رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم فرمود که از برای آن زن خردا کرد و سوزن حج کرد و در پیش اشرفی نهاد و فرمود که ای زن و انستی ما بآب توبیح نقصان
 زنا سیریم بلکه بخدا تعالی ما را آب داد چون آن زن بقوم خود رسید از وی پرسیدند که چرا بر آمدی صورت حال بیان کرد و بعد از آن
 گفت که وی سحر ترین ساحر است و یا سیما مریضی زمین و آسمانست بعد از آن مسلمانان بر کافران دست بگزاران ایشان بر نهند
 بهم خیل دشمنان حوالی را غارت کردند و آن زن و قوم او بیچ تعرض زنا سیرند زن گفت و الله که این جماعت بقصد ترک غارت ما کرده
 و ما را سگ نگذاشته اند با قوم خود گفت بیچ میل آن دارم که ایان آرید همه فرمان زن برده از اهل اسلام گشتند محجور و میگم روی از او بجز
 نام بر نمی آید اهل سابقه شتر بروی قدرت نیافت گوشت را باز رفت و جامه مثل جامه حضرت رالت صلی الله علیه و آله و سلم بپوشید و در پیش
 و بسوی اهل قبا آمد گفت من رسول خدایم و این جامه وی است بین پوستانیده و مرا فرموده تا در خانه از خانه های شما نزول کنم و همان شما
 باشم آن مسلمانان و بر اجداد بعد از آن دیدند که وی بکباب زنان می نگرد و درین باب اتهام تمام دارد است که این نموده و دوش برهنه
 صلی الله علیه و آله و سلم فرشتاد تا حال ابوجهده معلوم کنند آمدند از آن حضرت علیه الصلوه و السلام استفسار احوال نموده گفتند یا رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم تو ابوجهده را با فرستاده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ابوجهده کیست گفتند رسول تو که حله تو در ریاست
 و میگویی که تو پوستانیده او را حضرت رالت صلی الله علیه و آله و سلم و غضب شد چنانکه گوشت مبارکش سرخ بر آمد و گفت من کذب علی استعدا
 فلیتقه مقعده من النار پس فرمود ای فلان دای فلان نزد وی بروید و اگر ویر در یابید بکشید و با نش بسوزید و لیکن گمان نمی برم که مگر
 آنکه چون بوی رسید کار ویر انکایت کرده باشند آن دو کس با هم مذاقنا و ای بعضا را حاجت رفته بود واری ویرا که روی و وی همچنان بی
 معجزه و می فرستاده بن النعمان که بر رضی الله عنه شنبی پس تار یک بود و باران عظیم می آمد غنیمت شمر دم و نماز خشتن را با رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم در مسجد گذاردم چون از نماز بازگشت مرادید با وی شایخ چوب خرما بود که عیسا ساخته بود و حال مرا پرسید و آن شایخ چوب را
 بمن داد و فرمود که شیطان در خانه تو قایم مقام تو شده برابر اهل تو آن چوب را بمن داده فرمود و در روشتنای این چوب بجا زد و روشتنای
 را در گوشه خانه خواهی دید ویرا این چوب بران از مسجد بر وزن نیم آن چوب بچون شمش روشتنای میداد چون بجا رسیدم اهل بیت
 در خواب شده بودند و زوای نظر کردم و دیدم که شیطان بصورت غار غنیمتی در کعبه خانه من منزل کرده بآن چوب او را میزد و من از خانه بیرون
 میروم که درم برکت آن سلطان دنیا و آخرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه و یکبار او هر روز رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله
 مرا فرمود که زکوة ماه رمضان را بخلعت نام یک شب کسی آمد تا چیزی از آن بگیرد و بر آب گرفته گفتیم تا پیش رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم می برم گفت مرا بگذار که در گار با نامی و این گستاخی از آنجست نمودم که عیالمند و محتاجم بروی رحم کردم و بگذارد فرمود با تو در وقت
 باز خواهم دید چون شب و اگر شد کمین کردم میاید و باز در دست من اسیر شد و اگر گفتی که در گار یا نیاید یا زاطا را حاجت خود کرد و بروی
 رحم کردم ویرا بگذارد شتر چون با ما داشت حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از من پرسید که یا ابراهیم سیر تو در دوش چه کرد و حال
 با او گفتم فرمود دروغ میگویی باز با خودت خواهد کرد شب و دیگر ترصد بودم باز میاید و او را بگرفتم و این نوبت در وی چپیدم گفت مرا بگذار

ویر و نه من وقت از آب جدا شده ام ویر پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آوردم تا بی طلبید فرمود از هر دو مشک مقداری آب در آنرا ریختن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن آب بمحضه فرمود و باز در آن ریخت پس فرمود که آب خود را بآفتاب که خا سید روی را بر هر که خواست خور و ویر و آن مرد جنایت رسیده از آن آب کرم فرمود تا بآن آب غسل بجا آورد و آن زن ایستاده بود و می گریست عیون المحصین گفت رضی الله عنه سوگند بخدا که چون دست از آن مشکها برداشتند بر آب میخورد بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از برای آن زن خردا کرد و سوزن حج کرد و در پیش اشرفی نهاد و فرمود که ای زن و انستی ما بآب توبیح نقصان زنا سیریم بلکه بخدا تعالی ما را آب داد چون آن زن بقوم خود رسید از وی پرسیدند که چرا بر آمدی صورت حال بیان کرد و بعد از آن گفت که وی سحر ترین ساحر است و یا سیما مریضی زمین و آسمانست بعد از آن مسلمانان بر کافران دست بگزاران ایشان بر نهند بهم خیل دشمنان حوالی را غارت کردند و آن زن و قوم او بیچ تعرض زنا سیرند زن گفت و الله که این جماعت بقصد ترک غارت ما کرده و ما را سگ نگذاشته اند با قوم خود گفت بیچ میل آن دارم که ایان آرید همه فرمان زن برده از اهل اسلام گشتند محجور و میگم روی از او بجز نام بر نمی آید اهل سابقه شتر بروی قدرت نیافت گوشت را باز رفت و جامه مثل جامه حضرت رالت صلی الله علیه و آله و سلم بپوشید و در پیش و بسوی اهل قبا آمد گفت من رسول خدایم و این جامه وی است بین پوستانیده و مرا فرموده تا در خانه از خانه های شما نزول کنم و همان شما باشم آن مسلمانان و بر اجداد بعد از آن دیدند که وی بکباب زنان می نگرد و درین باب اتهام تمام دارد است که این نموده و دوش برهنه صلی الله علیه و آله و سلم فرشتاد تا حال ابوجهده معلوم کنند آمدند از آن حضرت علیه الصلوه و السلام استفسار احوال نموده گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تو ابوجهده را با فرستاده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ابوجهده کیست گفتند رسول تو که حله تو در ریاست و میگویی که تو پوستانیده او را حضرت رالت صلی الله علیه و آله و سلم و غضب شد چنانکه گوشت مبارکش سرخ بر آمد و گفت من کذب علی استعدا فلیتقه مقعده من النار پس فرمود ای فلان دای فلان نزد وی بروید و اگر ویر در یابید بکشید و با نش بسوزید و لیکن گمان نمی برم که مگر آنکه چون بوی رسید کار ویر انکایت کرده باشند آن دو کس با هم مذاقنا و ای بعضا را حاجت رفته بود واری ویرا که روی و وی همچنان بی معجزه و می فرستاده بن النعمان که بر رضی الله عنه شنبی پس تار یک بود و باران عظیم می آمد غنیمت شمر دم و نماز خشتن را با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد گذاردم چون از نماز بازگشت مرادید با وی شایخ چوب خرما بود که عیسا ساخته بود و حال مرا پرسید و آن شایخ چوب را بمن داد و فرمود که شیطان در خانه تو قایم مقام تو شده برابر اهل تو آن چوب را بمن داده فرمود و در روشتنای این چوب بجا زد و روشتنای را در گوشه خانه خواهی دید ویرا این چوب بران از مسجد بر وزن نیم آن چوب بچون شمش روشتنای میداد چون بجا رسیدم اهل بیت در خواب شده بودند و زوای نظر کردم و دیدم که شیطان بصورت غار غنیمتی در کعبه خانه من منزل کرده بآن چوب او را میزد و من از خانه بیرون میروم که درم برکت آن سلطان دنیا و آخرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه و یکبار او هر روز رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله مرا فرمود که زکوة ماه رمضان را بخلعت نام یک شب کسی آمد تا چیزی از آن بگیرد و بر آب گرفته گفتیم تا پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم می برم گفت مرا بگذار که در گار با نامی و این گستاخی از آنجست نمودم که عیالمند و محتاجم بروی رحم کردم و بگذارد فرمود با تو در وقت باز خواهم دید چون شب و اگر شد کمین کردم میاید و باز در دست من اسیر شد و اگر گفتی که در گار یا نیاید یا زاطا را حاجت خود کرد و بروی رحم کردم ویرا بگذارد شتر چون با ما داشت حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از من پرسید که یا ابراهیم سیر تو در دوش چه کرد و حال با او گفتم فرمود دروغ میگویی باز با خودت خواهد کرد شب و دیگر ترصد بودم باز میاید و او را بگرفتم و این نوبت در وی چپیدم گفت مرا بگذار

و رسول صلی الله علیه و آله و سلم عارف و مدبر و مجرب و مومن نام مرا نشنو و اگر نگه مرا دوست دار و معجزه دیگر نقل است که امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه
 فرما حضرت نبوت شاری صلی الله علیه و آله و سلم چنان دارد گشت که خطاب کرد که تا ما قضا تحضرت راضی الصلوة علیه و آله و سلم سوار شود
 و همین روز و فردا و کای علی بن چون بفغان عقبه بری که نزد یک یمن است و بران بالا روی خوابی دید و روان را که استقبال نکرد و بداند
 آنجا خطاب بنگ و دلخوش و درخت کرده گوی که یا جبریا میرا خبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که میاید بر ما و میفرماید که امیر المؤمنین علی را
 که چون بان عقبه بالا رفت دیدم که مردمان روی بران آورده می آیند گفت سلام علیک یا جبریا میرا خبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 یفرم که سلام خروش و غلغل از زمین بر آید که علی رسول الله سلام چون آنجا علت آنرا شنید شنید که درند هم ایمان آورده و معجزه دیگر
 نقل است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با امیر المؤمنین ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم روزی بخانه ابوالشیم من التیسان رفتند وی گفت مر جسا
 بر رسول الله و صیاحی صلی الله علیه و آله و سلم من همیشه دوست میداشتم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم دیاران وی رضی الله عنهم همین بخانه
 من آیند و من جز چیزی باشد که نشان ایشان کنم و فی الواقع که نزد من چیزی بود اما بر مناسیگان گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 اینکه وی مرا جبرئیل در حق بمسایه چندان وحیست که در که مرگمان شد که شاید بمسایه اینها میراث برده بعد از ان رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم نظر فرمود و دید که در یک جانب سزای ابوالشیم درخت خرمات فرمود که ای ابوالشیم اذن کنی که از ان درخت خرمای بگیرم ابوالشیم گفت
 یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان درختی است خشک که هرگز خرابی نیاورده است و دیگر از خشکها بیش تر است رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که حق تعالی در ان درخت خیر بسیار ظاهر خواهد کرد پس فرمود که ای علی قدیمی آب بیار یا ورد از ان آب بیاشامید و قدری
 مضغند کرد و بران درخت ریخت از ان درخت فی الحال خوشهای خرمات را ریخت بعضی خرمات خشک و بعضی خرمات زنده که در بایست بود
 پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این از حله ان نعمت است که شمارا در قیامت از ان بخورید پس رسید معجزه دیگر از امیر المؤمنین
 علی کرم الله وجهه بقول است گفت من ملازم رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودم جماعتی قریش نزد او آمد و گفتند که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم تو کار عظیم دعوی کرده و مدعیان در میان آورده که لا یحکس از اربابا و اهلاد و توان دعوی نکرده اند و ان دین در میان نیامده اگر چنانچه
 از امور خارقه عادت جزئی بر امانا هر گردانی که با ما معلوم شود که مبنای کار تو بر نوبت و رسالت نیست و کذب و ضلالت بر آید که طریقی منبسط
 تو مسلک داریم و از سفری چنین تو هیچ حقیقه ناهمی گدایم حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که مطلوب شما چیست گفتند که کلایین درخت را
 شجره فی النار بیخ بر آید و اشارت بر آنی که نمک در ان نزدیکی بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی بر همه مکانات قاضیست
 اگر این کند شما با ایمان می آید و بر وحدانیت گواهی میدهد پس شجره ان گفتند آری حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من بشما باز نیامیم
 آنچه طلب میکنید و میدانم که در شما خیر نیست و میان شماست آنکه در قلب او را بینگند یعنی نسبی از کشتگان معرکه بدر که در ان روز
 معرکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم در چاهاندا افتند و در میان شماست شخصی که احزاب را بمن جمع کند از یسعیان بن حرب آنجا خطاب
 کرد که ای درخت ای عزیز ای عزوجل و بر فراخت ایمان داری و میدانی که من رسول خدا و منم با جملک رهشما از زمین برآ و نزد من
 آ می و در پیش من بایست باذن خدایتعالی علی گویه سوگو کند بان خدای که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر استی حلقی فرستاده که
 آن دفت ازین برآمد و توجیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم شد و از حرکت وی آواز می شنید چون آواز حرکت بل مرغ مان زمانیکه شجره خامه
 صلا الله علیه و آله و سلم با ستاو و شیان بلندترین خود برآمد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سایه انداخت و بعضی از شاخهای خود برودش را افکند و ان
 بر جانبین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بود و چون شرکان صورت حال دیدند گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یک نیمه درخت
 بجای خود باز گرد و فی دیگرش پیش تو بایست حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم اشارت کرد و بخت یک نیمه وی بجای خود باز
 آمد

نیکو نمیدانم که در این معجزات صلی الله علیه و آله و سلم
 علی و آله و سلم بایستاد و دیگر از ان
 نمود و در بعضی از این معجزات
 صلی الله علیه و آله و سلم با ان
 نمانده بجای آورد و در بعضی از ان
 علی و آله و سلم اشاره نمود و در بعضی از ان
 از ان اشاره نمود و در بعضی از ان
 تو نمیدانم که در این معجزات
 و ایمان آدم که این درخت را
 بفرمان خدایتعالی که در بخت
 صدق نبوت تو بعد از ان که ان
 کلمات را در زبان را در میان شرکان گفت
 تو صلی الله علیه و آله و سلم را در میان شرکان گفت
 است و در بعضی از ان
 و تصدیق و بیکس و در بعضی از ان
 و مقصود از این معجزات
 معجزه دیگر نقل است که چون حضرت
 مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه بنی قریظ
 از غزوه بنی قریظ علیه و آله و سلم
 در وی نشیمنی نبود و در بعضی از ان
 علیه و آله و سلم را از ان
 کتی بود از ان صاحب
 انهدی رضی الله عنه که در
 و رسول الله حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم

و صورت حال بیان نمودم فرمود هیچ درخت و سنگ ویدی گفت آری یکباره درخت خزانیدم و سنگ چند رحالی آن بود و فرمود پیش آن درختها
 و سنگها روگوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمایند که فراخ آمدند از نایابی باشد رفتم و پیغام رسانیدم و سوگند بآن خدای که دیر باری
 بخلق فرستاده که گویم ای پیغمبر آن درختها را بجانم ازین کشیده و دامن کشان می آمدند تا بیکدیگر ملحق میشدند چنانکه گویم یکبار درخت شدند و گوید بایم
 آن سنگها را که بر یکدیگر جمید می گشتند و چون دیواری شدند پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آنچه دیده بودم عرض کردم فرمود که آید بر او
 بر دوشتم پیش از وی رفتم و آید آنجا بنام و چون وضو ساخت و پنجیم باز آمد و گفت یا سیدم پیش آن درختها و سنگها روگوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم میفرماید که هر یک یکبار خود را بر سر یکدیگر میخوردند و گوید که در بعضی غزوات میگردیدم و آب و خبث و لاغز و شکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 باز گشتند و بجای تاحی خود باز گردیدند و معجزه دیگر که پیش از این عرض کردم و آنست که در بعضی غزوات میگردیدم و آب و خبث و لاغز و شکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم باز گردیدند و معجزه دیگر که پیش از این عرض کردم و آنست که در بعضی غزوات میگردیدم و آب و خبث و لاغز و شکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود بر روی وی فرود آورد و پیوسته بر او دست میزدند و فرمودند که ای
 وی اخیر سری بر ما آورده که در روی وی راوی میگوید که در وقت مردن وی پیش روی رفتم و زنی از پس پشت من میگذشت روی آن زن را در روی
 قشاده دیدم چنانکه در آیه بنید معجزه دیگر که پیش از این عرض کردم و آنست که در بعضی غزوات میگردیدم و آب و خبث و لاغز و شکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و آنکه در بعضی غزوات میگردیدم و آب و خبث و لاغز و شکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود بر روی وی فرود آورد و پیوسته بر او دست میزدند و فرمودند که ای
 دست مبارک خود بر روی وی فرود آورد و پیوسته بر او دست میزدند و فرمودند که ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود بر روی وی فرود آورد و پیوسته بر او دست میزدند و فرمودند که ای
 چنانچه از برای پیوسته ساری بعد از آن خطاب فرمود که ای فاطمه زهرا نماز خود را بپوش و در آن کاسه شراب قطعه از گوشت بخته و بالای آن ترتیب داده بودی از وی
 و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حجب و آرمی بنید که شکله بجا آورده و در آن کاسه شراب قطعه از گوشت بخته و بالای آن ترتیب داده بودی از وی
 بر نشان شک میبرد پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و کلام بسم الله الرحمن الرحیم صلی الله علیه و آله و سلم بخورد و بنام خدای جمیع ذکره صلی الله علیه و آله و سلم
 روایت است که در وقت شبانه روز آن طعام بر آن منوال در آن کاسه نهاده بود و از آن طعام و برین مدت تناول میفرمود و از آن یک لحظه نگذشت
 و روزی امیر المؤمنین جعفر از خانه بیرون آمد و قطعه از آن گوشت در دست وی بود و زنی سودیه او را پیش آمد و گفت ای اهل بیت جعفر آن گوشت خانا
 از کجا رسیده است حسن و حسن زینت دراز کرده تا آن نواز را حواله نمود که از غیب آن قطعه را از دست وی برود و همان کاسه را نیز بالا برد حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و سوگند بآن خدای که ما را باری صنعت پیمانبری پوشانیده که اگر ایشان اطاعت نمیکنند و نماندند حیات ایشان
 آن طعام قطعه می باشد معجزه دیگر که از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عباد بر دوش و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان باران
 نشسته بود و از برای گفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در میان خاک دامست گفتند صاحب و جواهر اعرابی را که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده
 گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر تو بنیامری بگوئی که با من چیست فرمود اگر بگویم ایمانی آری گفت آری فرمود بودای فلان میگردشتی
 و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب
 چون بنیز از توران وادی نمد آمد و خود را بر تو بنیامری بگوئی که با من چیست فرمود اگر بگویم ایمانی آری گفت آری فرمود بودای فلان میگردشتی
 که آن کوتور در آن مجلس حاضر آمد و خود را بر آن کوتور بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب
 و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب
 آنکه در دولت اسلام شرف گشت معجزه دیگر که نقل است که فضله آب وضوی حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر روی
 بنام السله رضی الله عنه مالیدن و چاره اوبان آب روشن گردانیدن و او صفی و بود و چسبن و نوئی مستوی گشت که تا نود سال آنرا

در وقت بود و از حضرت آن درختها
 و سنگها روگوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم میفرماید که هر یک یکبار خود را بر سر یکدیگر میخوردند و گوید که در بعضی غزوات میگردیدم و آب و خبث و لاغز و شکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 باز گشتند و بجای تاحی خود باز گردیدند و معجزه دیگر که پیش از این عرض کردم و آنست که در بعضی غزوات میگردیدم و آب و خبث و لاغز و شکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم باز گردیدند و معجزه دیگر که پیش از این عرض کردم و آنست که در بعضی غزوات میگردیدم و آب و خبث و لاغز و شکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود بر روی وی فرود آورد و پیوسته بر او دست میزدند و فرمودند که ای
 وی اخیر سری بر ما آورده که در روی وی راوی میگوید که در وقت مردن وی پیش روی رفتم و زنی از پس پشت من میگذشت روی آن زن را در روی
 قشاده دیدم چنانکه در آیه بنید معجزه دیگر که پیش از این عرض کردم و آنست که در بعضی غزوات میگردیدم و آب و خبث و لاغز و شکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و آنکه در بعضی غزوات میگردیدم و آب و خبث و لاغز و شکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود بر روی وی فرود آورد و پیوسته بر او دست میزدند و فرمودند که ای
 دست مبارک خود بر روی وی فرود آورد و پیوسته بر او دست میزدند و فرمودند که ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود بر روی وی فرود آورد و پیوسته بر او دست میزدند و فرمودند که ای
 چنانچه از برای پیوسته ساری بعد از آن خطاب فرمود که ای فاطمه زهرا نماز خود را بپوش و در آن کاسه شراب قطعه از گوشت بخته و بالای آن ترتیب داده بودی از وی
 و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حجب و آرمی بنید که شکله بجا آورده و در آن کاسه شراب قطعه از گوشت بخته و بالای آن ترتیب داده بودی از وی
 بر نشان شک میبرد پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و کلام بسم الله الرحمن الرحیم صلی الله علیه و آله و سلم بخورد و بنام خدای جمیع ذکره صلی الله علیه و آله و سلم
 روایت است که در وقت شبانه روز آن طعام بر آن منوال در آن کاسه نهاده بود و از آن طعام و برین مدت تناول میفرمود و از آن یک لحظه نگذشت
 و روزی امیر المؤمنین جعفر از خانه بیرون آمد و قطعه از آن گوشت در دست وی بود و زنی سودیه او را پیش آمد و گفت ای اهل بیت جعفر آن گوشت خانا
 از کجا رسیده است حسن و حسن زینت دراز کرده تا آن نواز را حواله نمود که از غیب آن قطعه را از دست وی برود و همان کاسه را نیز بالا برد حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و سوگند بآن خدای که ما را باری صنعت پیمانبری پوشانیده که اگر ایشان اطاعت نمیکنند و نماندند حیات ایشان
 آن طعام قطعه می باشد معجزه دیگر که از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عباد بر دوش و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان باران
 نشسته بود و از برای گفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در میان خاک دامست گفتند صاحب و جواهر اعرابی را که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده
 گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر تو بنیامری بگوئی که با من چیست فرمود اگر بگویم ایمانی آری گفت آری فرمود بودای فلان میگردشتی
 و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب
 چون بنیز از توران وادی نمد آمد و خود را بر تو بنیامری بگوئی که با من چیست فرمود اگر بگویم ایمانی آری گفت آری فرمود بودای فلان میگردشتی
 که آن کوتور در آن مجلس حاضر آمد و خود را بر آن کوتور بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب
 و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب و در آنجا کوتوری دیدی که مرا در او بچوب
 آنکه در دولت اسلام شرف گشت معجزه دیگر که نقل است که فضله آب وضوی حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر روی
 بنام السله رضی الله عنه مالیدن و چاره اوبان آب روشن گردانیدن و او صفی و بود و چسبن و نوئی مستوی گشت که تا نود سال آنرا

